شرح مسائل الجاهلية

**تألیف:  
محمد بن صالح فوزان**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شرح مسائل الجاهلیة | | | |
| **تألیف:** | محمد بن صالح فوزان | | | |
| **موضوع:** | مجموعه عقاید اسلامی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[**فهرست مطالب** ‌أ](#_Toc440725298)

[مقدمه‌ی مؤلف 1](#_Toc440725299)

[جاهلیت 4](#_Toc440725300)

[عرب قبل از اسلام 7](#_Toc440725301)

[جهان قبل از اسلام 9](#_Toc440725302)

[شرح مسائل الجاهلیة 15](#_Toc440725303)

[مسئله اول: دعا کردن و درخواست نمودن از اولیاء و صالحان 15](#_Toc440725304)

[مسئله دوم: اهل جاهلیت در عبادت و دینشان متفرق بودند 25](#_Toc440725305)

[مسئله سوم: مخالفت و نافرمانی نمودن با سرپرست و ولی امر را فضیلت، و اطاعت و فرمانبرداری از او را ذلت و خواری می‌دانستند 38](#_Toc440725306)

[مسئله چهارم: تقلید کورکورانه و مضرات ناشی از آن 43](#_Toc440725307)

[مسئله پنجم: دلیل اکثریت را بدون در نظر گرفتن سند آن، حجت دانستن 46](#_Toc440725308)

[مسئله ششم: پیشینیان را بدون در نظر گرفتن هرگونه سند و دلیلی حجت دانستن 48](#_Toc440725309)

[مسئله هفتم: استدلال به اینکه آنچه صاحبان قدرت بر آن هستند حق است 50](#_Toc440725310)

[مسئله هشتم: آنچه که افراد ضعیف بر آن هستند، حق نیست 55](#_Toc440725311)

[مسئله نهم: به عالمان فاسق و عابدان جاهل اقتدا نمودن 57](#_Toc440725312)

[مسئله دهم: نسبت دادن اهل دین به کم فهمی و خطا 60](#_Toc440725313)

[مسئله یازدهم و دوازدهم: بر قیاس فاسد اعتماد و قیاس صحیح را انکار نمودن 61](#_Toc440725314)

[مسئله سیزدهم: غلو کردن در مورد اهل علم و صلاح 64](#_Toc440725315)

[مسئله چهاردهم: نفی حق و اثبات باطل 66](#_Toc440725316)

[مسئله پانزدهم: به بهانه‌های باطل از قبول حق سر باز زدن 67](#_Toc440725317)

[مسئله شانزدهم: یهود تورات را با کتاب‌های سحر معاوضه نمودند 70](#_Toc440725318)

[مسئله هفدهم: کارهای باطلشان را به پیامبران نسبت می‌دادند 71](#_Toc440725319)

[مسئله هجدهم: علی رغم مخالفت با انبیاء خود را به آن‌ها منتسب می‌کردند در نسبت دادن خویش دچار تناقض شده بودند 72](#_Toc440725320)

[مسئله نوزدهم: عیب‌جویی نمودن از صالحان به خاطر اعمال کسانی که خود را به آن‌ها منتسب می‌کنند 73](#_Toc440725321)

[مسئله بیستم: کارهای ساحران و کاهنان را از جمله کرامات اولیاء محسوب نمودن 74](#_Toc440725322)

[مسئله بیست و یکم: خدا را با داد و فریاد و کف زدن عبادت کردن 75](#_Toc440725323)

[مسئله بیست و دوم: لهو و لعب را به عنوان دین خود برگزیدن 76](#_Toc440725324)

[مسئله بیست و سوم: مغرور شدن به دنیا 77](#_Toc440725325)

[مسئله بیست و چهارم: ترک کردن حق به خاطر اینکه ضعفاء بر آن هستند 78](#_Toc440725326)

[مسئله بیست و پنجم: ابطال در پذیرش چیزی به خاطر سبقت جستن ضعفاء به سوی آن 79](#_Toc440725327)

[مسئله بیست و ششم: دلایل کتاب را بعد از معرفت و شناخت، به منظور موافق با آرزوهایشان تحریف نمودند 80](#_Toc440725328)

[مسئله بیست و هفتم: تألیف کتاب‌های باطل و نسبت دادنشان به پروردگار عالم 82](#_Toc440725329)

[مسئله بیست و هشتم: در صورتی که حق نزد دیگران بود، آن را ترک می‌کردند 83](#_Toc440725330)

[مسئلۀ بیست و نهم: به سخنان کسانی که به گمانشان مدعی پیروی از آنان بودند نیز عمل نکردند 84](#_Toc440725331)

[مسئله سی‌ام: اهل تفرقه بودند و اتحاد و اجتماع را ترک می‌کردند 85](#_Toc440725332)

[مسئله سی و یکم: دشمن دین حق و دوستدار دین باطل بودند 87](#_Toc440725333)

[مسئله سی و دوم: اگر حق پیش کسانی بود که دوستشان نداشتند به آن حق کفر می‌ورزیدند 89](#_Toc440725334)

[مسئله سی و سوم: تناقض داشتن در اقرار و انکار 92](#_Toc440725335)

[مسئله سی و چهارم: هر گروهی تنها خود را پاک و بی عیب می‌دانست 93](#_Toc440725336)

[مسئله سی و پنجم: با انجام محرمات می‌خواستند به خداوند نزدیک گردند 94](#_Toc440725337)

[مسئله سی و ششم: به واسطه تحریم حلال و حلال نمودن محرمات به خداوند نزدیک شدن 96](#_Toc440725338)

[مسئله سی و هفتم: غیر از پروردگار، علماء و عابدان خویش را رب خود قرار دادند 98](#_Toc440725339)

[مسئله سی و هشتم: نسبت به اسماء و صفات پروردگار کفر ورزیدن 100](#_Toc440725340)

[مسئله سی و نهم: الحاد و انکار اسماء پروردگار متعال 101](#_Toc440725341)

[مسئله چهلم: انکار پروردگار پاک و منزه 103](#_Toc440725342)

[مسئله چهل و یکم: خداوند را به وسیله صفات ناقص توصیف کردن 104](#_Toc440725343)

[مسئله چهل و دوم: شریک قرار دادن برای الله تعالی در پادشاهی 105](#_Toc440725344)

[مسئله چهل و سوم: منکر مقدرات بودند و قدر خداوند را انکار می‌کردند (منکر قدر بودند) 106](#_Toc440725345)

[مسئله چهل و چهارم: تقدیر خداوند را علت کفر خویش پنداشتن و خود را معذور دانستن 110](#_Toc440725346)

[مسئله چهل و پنجم: مدعی تناقض بین شرع خدا و مقدراتش بودند 111](#_Toc440725347)

[مسئله چهل و ششم: حوادث را به روزگار نسبت و به آن دشنام دادن 113](#_Toc440725348)

[مسئله چهل و هفتم: به نعمت پروردگار کافر بودن 114](#_Toc440725349)

[مسئله چهل و هشتم: به تمام آیات الله کافر بودند 115](#_Toc440725350)

[مسئله چهل و نهم: به بعضی از آیات الله تعالی کافر بودند و نسبت به بعضی آیات بی ایمان بودند. 116](#_Toc440725351)

[مسئله پنجاهم: نازل شدن کتاب بر رسولان را انکار می‌کردند 117](#_Toc440725352)

[مسئله پنجاه و یکم: قرآن را کلام بشر می‌دانستند 118](#_Toc440725353)

[مسئله پنجاه و دوم: بر حکمت خداوند عیب می‌گرفتند 119](#_Toc440725354)

[مسئله پنجاه و سوم: برای ابطال شرع خداوند حیله می‌کردند 121](#_Toc440725355)

[مسئله پنجاه و چهارم: اقرار به حق را وسیلۀ دفع آن قرار دادن 123](#_Toc440725356)

[مسئله پنجاه وپنجم: نسبت به امور باطل خویش متعصب بودند 124](#_Toc440725357)

[مسئله پنجاه و ششم: توحید را شرک می‌نامیدند 125](#_Toc440725358)

[مسائل پنجاه و هفتم و پنجاه وهشتم: تحریف مطابق میل خویش در کتاب خدا 126](#_Toc440725359)

[مسئله پنجاه و نهم: لقب‌های مورد تنفر را به اهل حق نسبت دادن 127](#_Toc440725360)

[مسائل شصتم و شصت و یکم: دروغ را به خدا نسبت دادن و حق را تکذیب کردن 128](#_Toc440725361)

[مسئله شصت و دوم: از دست حق پیش پادشاهان شکایت می‌کردند 130](#_Toc440725362)

[مسائل شصت و سوم، شصت و چهارم، شصت و پنجم، شصت و ششم و شصت و هفتم: نسبت دادن اهل حق به چیزی که از آن بری بودند 132](#_Toc440725363)

[مسئله شصت و هشتم: خود را به چیزی که نداشتند مدح و ستایش می‌کردند 136](#_Toc440725364)

[مسئله شصت نهم و هفتادم: در عبادت کردن بر اساس شرع خدا، چیزهایی را زیاد و کم می‌کردند 137](#_Toc440725365)

[مسئله هفتاد و یکم: ترک واجبات دینی در قالب زهد و پارسایی 139](#_Toc440725366)

[مسائل هفتاد و دوم و هفتاد و سوم: ترک کردن پاکی‌ها اعم از روزی و زینت را وسیلۀ تقرب به خدا می‌دانستند 140](#_Toc440725367)

[مسئله هفتاد و چهارم: دعوت کردن مردم به گمراهی 141](#_Toc440725368)

[مسئله هفتاد و پنجم: آگاهانه مردم را به سوی کفر دعوت کردن 143](#_Toc440725369)

[مسئله هفتاد و ششم: اثبات شرک و دفع حق به واسطۀ انواع مکر و حیله 144](#_Toc440725370)

[مسئله هفتاد و هفتم: اقتدا کردن به کسی که شایستۀ آن نیست 145](#_Toc440725371)

[مسئله هفتاد و هشتم: در محبت خداوند دچار تناقض بودند 148](#_Toc440725372)

[مسئله هفتاد و نهم: بر آرزوهای کاذب اعتماد می‌کردند 150](#_Toc440725373)

[مسئله هشتادم: در مورد صالحان غلو کردند 151](#_Toc440725374)

[مسئله هشتاد و یکم: غلو کردن در مورد آثار صالحان 153](#_Toc440725375)

[مسئله هشتاد و دوم: وسایل و اسباب شرک را به دست گرفتند 155](#_Toc440725376)

[مسئله هشتاد و سوم: نزد قبرها اعتکاف می‌کردند 156](#_Toc440725377)

[مسئله هشتاد و چهارم: نزد قبور قربانی می‌کردند 158](#_Toc440725378)

[مسائل هشتاد و پنجم و هشتاد و ششم: آثار بزرگان را وسیله حفاظت می‌دانستند 159](#_Toc440725379)

[مسائل هشتاد و هفتم، هشتاد و هشتم، هشتاد و نهم و نودم: بعضی از خصلت‌های جاهلیت در بعضی از این امت باقیمانده است 160](#_Toc440725380)

[مسئله نود و یکم: جامعه جاهلی بر ظلم بنا نهاده شده بود 163](#_Toc440725381)

[مسئله نود و دوم: به حق یا ناحق فخر می‌کردند 164](#_Toc440725382)

[مسئله نود و سوم: تعصب منفور 165](#_Toc440725383)

[مسئله نود و چهارم: افراد پاک را به جرم افراد دیگری مؤاخذه کردن 167](#_Toc440725384)

[مسئله نود و پنجم: عیب گرفتن از فردی به خاطر دیگری 168](#_Toc440725385)

[مسئله نود و ششم: به اعمال نیک افتخار کردن 169](#_Toc440725386)

[مسئله نود و هفتم: در حین مخالفت‌شان با اشخاص پاک خود را به آن‌ها نسبت می‌دادند و به آن‌ها افتخار می‌کردند 170](#_Toc440725387)

[مسئله نود و هشتم: به شغل و حرفۀ خویش به نسبت صاحبان مشاغل دیگر افتخار می‌کردند 172](#_Toc440725388)

[مسئله نود و نهم: با دید همراه با بزرگواری و عظمت به دنیا می‌نگریستند 173](#_Toc440725389)

[مسئله صدم: حکم کردن در مورد خداوند و ایراد گرفتن از او و مدعی درک و فهم مسائل بودن 174](#_Toc440725390)

[مسئله صد و یکم: فقرا را تحقیر می‌کردند 175](#_Toc440725391)

[مسئله صد و دوم: اهل ایمان را در نیت‌ها و اهدافشان مورد اتهام قرار می‌دادند 177](#_Toc440725392)

[مسائل صد و سوم، صد و چهارم، صد و پنجم، صد و ششم، صد و هفتم و صد و هشتم: به اصول ایمان کافر بودند 178](#_Toc440725393)

[مسئله صد و نهم: بعضی از چیزهایی که پیامبران خبر داده بودند را تکذیب می‌کردند 178](#_Toc440725394)

[مسئله صد و دهم: داعیان به سوی خیر را مورد تجاوز و ظلم قرار می‌دادند 180](#_Toc440725395)

[مسئله صد و یازدهم: به باطل ایمان داشتند 181](#_Toc440725396)

[مسئله صد و دوازدهم: کفر را بر ایمان برتری می‌دادند 183](#_Toc440725397)

[مسئله صد و سیزدهم: حق و باطل را به هم می‌آمیختند تا باطل را قبول کنند 183](#_Toc440725398)

[مسئله صد و چهاردهم: با وجود اینکه به آن علم داشتند حق را کتمان می‌کردند 184](#_Toc440725399)

[مسئله صد و پانزدهم: سخنی را بدون علم به خداوند نسبت دادن 187](#_Toc440725400)

[مسئله صد و شانزدهم: در گفته‌های خویش دچار تناقض بودند 188](#_Toc440725401)

[مسئله صد و هفدهم: به بعضی از آنچه نازل شده ایمان می‌آوردند و به بعضی دیگر کافر می‌شدند 189](#_Toc440725402)

[مسئله صد و هجدهم: تنها به بعضی از رسولان باور داشتند 191](#_Toc440725403)

[مسئله صد و نوزدهم: بحث و مجادله کردن در چیزی که به آن علم نداشتند 192](#_Toc440725404)

[مسئله صد و بیستم: نقض کننده ادعای خویش در تبعیت از دیگران بودند 193](#_Toc440725405)

[مسئله صد و بیست و یکم: ایجاد موانع در راه خدا 194](#_Toc440725406)

[مسئله صد و بیست و دوم: دوستی و محبت کافران 195](#_Toc440725407)

[مسائل صد و بیست و سوم، صد و بیست و چهارم، صد و بیست و پنجم، صد و بیست و ششم، صد و بیست و هفتم و صد و بیست و هشتم: اعتماد کردن بر خرافات 196](#_Toc440725408)

[فهرست منابع و مآخذ 198](#_Toc440725409)

مقدمه‌ی مؤلف

الحمد لله رب العالـمين، والصلاة والسلام على نبينا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين‏. أما بعد:

از جمله درس‌هایی که در مسجد شروع کردم، شرح مسائل الجاهلية بود که شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التمیمی/ در رساله‌ای مختصر آن را به رشتۀ تحریر درآورده است. بعضی از دانشجویان آن را در نوارهای کاست ضبط کرده و بعضی هم در صدد پیاده نمودن آن از روی نوار برآمده و آن را به من عرضه داشتند؛ وقتی آن را مطالعه کردم تصمیم گرفتم آن را چاپ و منتشر نمایم تا همگان از فایدۀ آن بهرمند گردند. هر چند آن را خالی از نقص و ضعف نمی‌دانم؛ اما همانگونه که گفته‌اند بودن چیزی بهتر از نبودنش است. (شيء خير من لا شيء‏) از خوانندگان این رساله خواهشمندم در صورت ملاحظه هرگونه اشکالی مرا نسبت به آن آگاه نمایند. از خداوند متعال خواهانم که همگی را برای کسب علم نافع موفق بدارد وصلی الله علی نبینا محمد وآله وسلم.

مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

الـحمد لله رب العالـمين، والصلاة والسلام على نبينا محمد وعلى آله وأصحابه أجـمعين‏، وبعد:

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التمیمی / در مقدمۀ رساله‌اش موسوم به مسائل الجاهلیة می‌گوید: این‌ها مسائلی هستند که در آن رسول الله ص با جاهلان اعم از پیروان یهود و مسیحیت و امّیها (غیر از اهل کتاب) مخالفت نموده است؛ مسائلی که مسلمانان بی نیاز از درک و فهم آن نیستند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فالضِّدُّ يُظهِرُ حُسنَهُ الضِّدُّ |  | وبِضِدِّها تتبيّنُ الأشياءُ[[1]](#footnote-1) |

هر چیزی که مخالف و ضد داشته باشد، خوبیش آشکار می‌گردد. و اشیاء به واسطه ضدشان توضیح داده می‌شوند.

مهمترین و شدیدترین خطر که متوجه انسان می‌گردد، اینست که: قلباً به آنچه رسول الله ص آورده ایمان نداشته باشد و اگر همراه با بی ایمان قلبی، نیکو دانستن اهل جاهلیت را نیز اضافه کنیم در آن صورت خسارت و زیان وارده به نهایت خود خواهد رسید؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ وَكَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ﴾ [العنکبوت: 52]. «کسانی که به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند، ایشان خسارت دیدگانند».

شرح:

این نوشته یکی از نوشته‌های شیخ محمد بن سلیمان التمیمی / است که تحت نام ‏«‏مسائل الجاهلية التي خالف فيها رسول الله ص أهل الجاهلية» نگاشته شده و مشتمل بر 128 مسئله می‌باشد. آن بزرگوار آن را از کتاب خدا، سنت رسول و سخنان اهل علم خلاصه کرده و برگزیده که هدف از آن آگاه کردن مسلمانان مورد توجه بوده است تا خود را از آن دور نمایند؛ چون بسیار مهم می‌باشند. و آن‌ها را از جمله مسائلی دانسته که در آن رسول الله ص با اهل جاهلیت اعم از اهل کتاب و غیر ایشان به مخالفت برخواسته است.

منظور از اهل کتاب، یهودیان و نصاری می‌باشد. اولی صاحب تورات است که خداوند آن را بر موسی ÷ نازل کرد و نصاری صاحب انجیل هستند که از جانب خداوند متعال بر عیسی ÷ نازل گردید و به همین خاطر این دو طایفه را اهل کتاب می‌نامند. در حال حاضر از تورات به نام عهد قدیم و از انجیل به نام عهد جدید در اصطلاح خویش نام می‌برند و این دو، کتاب‌های عظیم و بزرگواری بودند که خداوند بر دو پیامبر عظیم الشأن خویش نازل فرمود. مخصوصاً تورات کتاب بسیار مهمی بود و انجیل به خاطر تکمیل و تصدیق آن نازل گردید و گذاشتن نام اهل کتاب بر آن‌ها باعث جدایی آن‌ها از غیرشان می‌شود. اما منظور از امّیون، عرب‌ها هستند که به هیچ کدام از این دو دین متدین نبودند**[[2]](#footnote-2)**. این‌ها اقوامی بودند که اکثراً قادر به خواندن و نوشتن نبودند و قبل از نزول قرآن، کتابی در اختیار نداشتند به همین خاطر به عنوان امّیون نامگذاری شدند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ﴾ [الجمعه: 2]. «او کسی است که در بین امّیها کسی را از بین خودشان به عنوان رسول مبعوث کرد».

و می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَيۡنَٰهُم مِّن كُتُبٖ يَدۡرُسُونَهَاۖ وَمَآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمۡ قَبۡلَكَ مِن نَّذِيرٖ ٤٤﴾ [سبأ: 44]. «قبل از تو به آن‌ها کتابی ندادیم که آن را مرور کنند و ترساننده‌ای بیم‌دهنده نیز به سوی آن‌ها روانه نکردیم».

و می‌فرماید: ﴿لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمۡ فَهُمۡ غَٰفِلُونَ ٦﴾ [یس: 6]. «تا قومی را بیم دهی که پدرانشان ترسانده نشدند و در غفلت ماندند».

در آیه 157 سوره اعراف رسولش را به عنوان امّی توصیف می‌کند: ﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ [الأعراف: 157]. «آن‌ها خبر دهندۀ درس نخوانده‌ای را پیروی کردند که در تورات و انجیل اینگونه توصیف شده بود، امر به معروف ونهی از منکر می‌کند». امی بودن رسول الله ص طوری که حتی خواندن و نوشتن را هم بلد نبود و با این وصف آورندۀ کتاب عظیمی چون قرآن بود؛ خود گواه صادقی بر رسالتش و معجزه بزرگی برای اوست. بنابراین عرب امی بودند و پیامبرشانص نیز امی بود.

جاهلیت

منظور از جاهلیت نسبت دادن جهل به جامعه ای است که در آن رسول و کتابی وجود ندارد و مقصود دوران قبل از بعثت رسول الله ص می‌باشد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ﴾ [الأحزاب: 33]. «مانند زمان جاهلیت پیشین، خود را آرایش نکنید».

منظور از زمان جاهلیت، زمان قبل از بعثت رسول الله ص می‌باشد. زیرا قبل از بعثت رسول الله ص افراد کلاً در گمراهی کفر و الحاد موج می‌زدند و رسالت‌های قبلی تقریباً از بین رفته بودند. یهودیان کتاب تورات را تحریف و کذبیات و گمراهی‌های بسیاری را در آن وارد کردند و مسیحیت نیز کتاب انجیل را نسبت به زمان نزول عیسی ÷ تغییر و تحریف نمودند. مردی که به او بُلِس یا شاول گفته می‌شود، مردی کینه توز بود؛ او در آغاز یهودی بود و نسبت به رسول خدا؛ عیسی ÷ کینه به دل داشت. این مرد از در مکر و حیله وارد شد تا دین مسیح را به فساد کشاند و اظهار نمود که دین مسيح را پذیرفته است و از عداوتی که نسبت به مسیح از قبل داشته پشیمان شده و به گمان خویش خواب دیده و در آن به مسیح ایمان آورده است. نصاری سخنانش را تصدیق کردند سپس انجیل را که خداوند بر عیسی ÷ نازل کرده بود، آورد و انواع عقاید بت پرستی و شرکیات و کفریات را در آن وارد نمود. چنانکه عقیده تثلیث را در آن گنجاند یعنی سه خدایی و اینکه عیسی فرزند خداوند یا خود اوست. و عبادت کردن برای صلیب را هم در انجیل وارد کرد و کفریات بسیار بدی را در آن قرار داد. در تمام این موارد به استناد اینکه او عالم و فردی مؤمن است، تصدیقش کردند و به او لقب، رسول مسیح را دادند در حالی که قصد وی به فساد کشاندن دین مسیح بود. در آخر، او موفق به تحریف دین مسیح و وارد کردن انواع عقاید کفرآمیز در آن شد.

این حال اهل کتاب قبل از بعثت رسول الله ص می‌باشد که اکثر آن‌ها دچار انحراف از دین حق شدند مگر تعداد کمی از آن‌ها که بر دین صحیح مانده بودند**[[3]](#footnote-3)**.

عرب قبل از اسلام

عرب‌ها به دو دسته تقسیم شده بودند، دسته‌ای از دین‌های گذشته چون یهودیت و مسیحیت پیروی می‌کردند و دستۀ دیگر بر دین حنیف ابراهیم و اسماعیلإ بودند. خصوصاً در حجاز و سرزمین مکه مکرمه اینگونه بود تا اینکه مردی به نام عمرو بن لحی خزاعی ظهور کرد. او حاکم حجاز بود و به عنوان مردی اصلاحگر و اهل عبادت خود را نشان می‌داد. برای معالجه سفری به شام کرد. در آنجا اطلاع پیدا نمود که اهل شام بت می‌پرستند و این کار را پیش خود مفید تلقی کرد و همراه خود در برگشت از شام تعدادی بت آورد، و با حفاری بت‌های مدفون شده قوم نوح چون ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را که در جریان طوفان ناپدید شده بودند را با ارشاد و راهنمایی‌های شیطان پیدا کرد؛ آن‌ها را از زیر خاک خارج نمود و در بین قبایل عرب توزیع و دستور به عبادت کردنشان داد. آن‌ها نیز آن را قبول کردند.

بنابراین، شرک در سرزمین حجاز و جاهای دیگر از سرزمین عرب وارد شد و به سبب آن دین ابراهیم تغییر یافت و چهارپایان برای بت‌ها وقف و قربانی گشتند. به همین خاطر رسول الله ص او را در آتش دیدند که روده‌هایش را در آتش به دنبال خود می‌کشد که بخاری و مسلم هر دو در صحیح خویش آن را آورده‌اند**[[4]](#footnote-4)**.

جهان قبل از اسلام

قبل از بعثت رسول الله ص جهان در گمراهی آشکاری قرار داشت. اهل کتاب و امّیها و بقیۀ ساکنان زمین همگی در چنین وضعی بودند. تنها باقیمانده‌های اهل کتاب متمسک به دین حق، باقی مانده بودند ولی آن‌ها نیز قبل از بعثت دچار انقراض و نابودی شدند. در چنان وضعی تاریکی جهل و گمراهی سایه خویش را بر اهل زمین گسترانیده بود.

در حدیث آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَتَهُمْ، [يعني‏: ‏أبغضهم] عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»**[[5]](#footnote-5)**.

«الله تعالی به ساکنان زمین نگاه نمود و بر همگان جز باقیمانده اهل کتاب خشمگین شد».

در چنین وضع و حالی که جاهلیت سایه شوم خود را بر عالم گسترانده بود و رسالت دین‌های آسمانی نابود شده بود، الله تعالی محمد ص را مبعوث کرد تا مردم را از تاریکی‌های جهل و گمراهی به نور و روشنایی راهنمایی کند: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ١٦٤﴾ [آل‌عمران: 164].

«خداوند بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری از خودشان را در میانشان مبعوث گردانید تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». منظور از: ﴿وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ﴾ قبل از بعثت رسول اللهص می‌باشد.

همانطور که گفته شد جاهلیت به چیزی گفته می‌شود که در آن جهل و ناآگاهی وجود داشته و علم در آن موجود نباشد. بنابراین، هرچیزی که به جاهلیت منسوب باشد مذموم و نکوهیده است. در همین رابطه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ﴾ [الأحزاب: 33]. «مانند زمان جاهلیت پیشین، خود را آرایش نکنید».

زنان پیامبر از تبرج نهی شدند که آن آشکار کردن زینت‌شان در خیابان‌ها و حضور مردمان نامحرم بود. چون در زمان جاهلیت زنان زینت‌های خویش را آشکار کرده و عورت‌هایشان را می‌نمایاندند. چنانکه به صورت عریان طواف می‌نمودند و این کار را جزء افتخارات خویش می‌دانستند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ﴾ [الفتح: 26]. «کسانی که کافر شدند در دل‌هایشان حمیت و تعصب جاهلیت را پروراندند».

تعصب جاهلی نکوهیده است. در یکی از غزوات بین دو نفر از مهاجرین و انصار نزاع و درگیری روی داد و هرکدام طایفۀ خویش را به کمک طلبید. مرد انصاری، انصار را و مرد مهاجر، مهاجرین را به کمک فرا خواند. وقتی رسول الله ص ندایشان را شنید، فرمود: «‏أبدعوى الـجاهلية وأنا بين أظهركم؟! دعوها فإنها منتنة‏»**[[6]](#footnote-6)** «آیا به جاهلیت فرا می‌خوانید در حالی که هنوز در بین شما هستم؟! درخواست چیزی می‌کنید که قبیح و کریه است». یعنی به واسطۀ انتساب به قبیله‌ای این کار را می‌کنید در حالی که مؤمنان برادر یکدیگرند و انصار و مهاجر فرقی با هم ندارند و اگر تفاوتی بین آن‌ها باشد تنها به واسطۀ تقواست. ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13]. «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ﴾ [الحجرات: 10]. «مؤمنان برادر یکدیگرند پس بین برادرانتان صلح و آشتی به پا دارید».

بنابراین، خود را به طایفه‌ای منتسب کردن و آن را بر علیه هم به کار بردن از امورات جاهلی می‌باشد.

رسول الله ص می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً‏»**[[7]](#footnote-7)** «هرکس بمیرد و با امام مسلمانان بیعت نکند به مرگ جاهلیت مرده است».

علت آن این است که اهل جاهلیت مجموعه‌ای شورشی بودند که برای هیچ پادشاه و امیری سر خم نمی‌کردند و اهل اطاعت و فرمانبرداری نبودند.

حاصل سخن اینکه امورات جاهلی همگی مذموم و نکوهیده هستند، بنابراین از شبیه شدن به جاهلیت در همه زمینه‌ها نهی شده‌ایم که با بعثت رسول الله ص، جاهلیت نیز خاتمه یافت. جاهلیت عمومی بعد از بعثت به کلی پایان پذیرفته و به جای آن علم و ایمان جایگزین گشته است. با نازل شدن قرآن و سنت، علم منتشر و جهل از بین رفت و تا زمانی که قرآن، سنت و کلام اهل علم موجود باشد جاهلیتی نخواهد بود. اما بعضی از امورات جاهلی در میان بعضی از مردم در قبیله‌ها و یا شهرها و اماکن دور از علم باقی خواهد ماند. به همین خاطر رسول الله ص هنگامی که شنید مردی برادر دینیش را به واسطه مادرش سرزنش می‌کند و خطاب به او می‌گوید: ای فرزند زن سیاه، به او فرمود: «أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ‏»**[[8]](#footnote-8)** «آیا به واسطه مادرش او را سرزنش نمودی؟! در تو هنوز آثار جاهلیت وجود دارد».

و می‌فرماید: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُونَهُنَّ، الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالْاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالنِّيَاحَةُ»[[9]](#footnote-9) «چهار چیز در امت من از جمله امور جاهلی هستند که آن را ترک نمی‌کنند: 1. به واسطۀ نسب بر همدیگر فخر نمودن 2. به واسطۀ نسب همدیگر را سرزنش کردن. 3. وجود ستاره‌ای را دلیل و سبب باران دانستن 4. بر مرده نوحه خوانی کردن». این حدیث در بر گیرندۀ این نکته است که بعضی از امور جاهلی در بین مردم باقی خواهد ماند هرچند نکوهیده می‌باشند ولی به واسطۀ آن کافر نمی‌شوند. اما جاهلیت عام به لطف الله تعالی از بین رفته است.

بنابراین، درست نیست که گفته شود دنیا در جاهلیت قرار دارند. چون بیان این گفته وجود رسالت، قرآن و سنت را انکار می‌نماید و به کار بردن آن صحیح نیست. اما اگر گفته شود در بعضی اشخاص جاهلیتی موجود است یا خصوصیتی از خصوصیت‌های جاهلی وجود دارد این امر ممکن است ولی به هر حال آنچه قبل از بعثت بود با این یکی فرق دارد.

گاهاً بعضی می‌گویند: هدف از ذکر مسائل جاهلی چیست؟ در حالی که جاهلیت به اتمام رسیده و ما الحمد لله مسلمان هستیم. در جواب می‌گویم: سبب ذکر آن این است که خود را از آن حفظ کنیم، چون اگر طالب علم، آن را بداند از آن پرهیز می‌نماید اما اگر آن را نشناسد چه بسا در آن گرفتار آید. پس یادآوری و تدریس کردن آن باعث می‌شود که آن را بشناسیم و از آن دوری نماییم. شاعر می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عَرَفْتُ الشَّرَّ لا للشّرِّ ولكن لتوقِّيهِ |  | ومن لا يَعرف الشّرَّ من الخیر يَقَع فيهِ**[[10]](#footnote-10)** |

شر و بدی را شناختم و این کار را به خاطر شر نکردم بلکه مقصود محفوظ شدن از آن بود و کسی که شر و بدی را نمی‌شناسد در آن گرفتار می‌شود.

از طرف دیگر شناخت جاهلیت باعث شناخت اسلام می‌گردد و چنانکه شاعر گفته است هر ضدی به سبب ضدش خوبیش ظاهر می‌گردد. و اشیاء به واسطه ضدشان توضیح داده می‌شوند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فالضِّدُّ يُظهِرُ حُسنَهُ الضِّدُّ |  | وبِضِدِّها تتبيّنُ الأشياءُ**[[11]](#footnote-11)** |

عمر بن خطاب س می‌گوید:‏ «يوشك أن تنقض عرى الإسلام عروة عروة، إذا نشأ في الإسلام من لا يعرف الجاهلية» «هرگاه فردی جاهلیت را نشناسد و در اسلام نشو و نما کند نزدیک است به مرور پایه و اساس دینش نقض گردد». چون فردی که نسبت به مسائل جاهلیت ناآگاه است احتمال واقع شدن او در آن بیشتر است. شیطان به چیزی دعوت می‌کند که انسان آن را فراموش کند یا در مورد آن دچار غفلت شده باشد.

شیطان و پیروانش از جمله دعوتگران به سوی گمراهی هستند و همیشه دیگران را به سوی جاهلیت و تا آنجا که امکان دارد زنده کردن امور جاهلی دعوت می‌کنند و به سوی انواع شرک و بدعت فرا می‌خوانند و منظور شیطان از این کارها نابودی اسلام و برگرداندن مردم به جاهلیت است. به همین منظور، لازم است مروری بر مسائل جاهلی داشته باشیم تا بتوانیم خود را از آن دور نگه داریم.

محمد بن سلیمان التمیمی فرمود که: «مهمترین و پرخطرترین مسائل جاهلی ایمان نداشتن به آن چیزی است که رسول الله ص با خود آورده است؛ زیرا اهل جاهلیت رسول الله ص را تکذیب و به وی ایمان نیاوردند و هدیه‌اش را قبول نکردند. سپس می‌گوید: "اگر جدا از این، آنچه را که جاهلیت بر آن قرار دارد نیکو بدانید خسارت به حد نهایت خود خواهد رسید». منظور از این جمله این است که در ظاهر و باطن فساد محقق خواهد شد. فساد در باطن، بی ایمانی به آنچه رسول الله ص آورده است، می‌باشد و فساد در ظاهر، نیکو شمردن امورات جاهلی است و حال در صورت تحقق فساد در ظاهر و باطن خسارت به تمام معنی روی خواهد داد و آن نیز در نتیجه جهل و نا آگاهی از امور جاهلی به وقوع می‌پیوندد. بنابراین، آنچه که مردم در زمان جاهلیت بر آن بودند را نیکو ندانید بلکه واجب است آن را انکار نمایید و آن را ناپسند بدانید که در صورت نیکو شمردن امور جاهلی از جمله آن‌ها محسوب خواهید شد و دلیل آن هم این آیه می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ وَكَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ﴾ [العنکبوت: 52]. «کسانی که به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند، ایشان خسارت دیدگانند».

﴿ءَامَنُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ﴾ یعنی باطل را تصدیق کردن. و باطل ضد حق است پس هرکس با حق مخالفت نماید همان باطل است. و باطل یعنی: رونده ناپایداری که فایده‌ای در آن نیست. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُۖ فَأَنَّىٰ تُصۡرَفُونَ﴾ [یونس: 32].

«آیا بعد از حق جز گمراهی چیز دیگری وجود دارد؟».

شرح مسائل الجاهلیة

مسئله اول: دعا کردن و درخواست نمودن از اولیاء و صالحان

در عبادت و درخواست دعا از پروردگار، صالحین را نیز شریک می‌کردند یعنی همانگونه که برای الله، عبادت و دعا می‌کردند همین امر را برای صالحان نیز انجام می‌دادند و قصدشان از این کار این بود که صالحان پیش خداوند برایشان شفاعت کنند و به گمانشان خداوند این کار را دوست دارد و صالحان نیز به آن خشنودند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ [یونس: 18].

«غیر از خدا چیزهایی را عبادت می‌کنند که قادر به جلب منفعت و دفع ضرر از ایشان نبوده و می‌گویند این‌ها شفاعت کنندگان ما نزد خداوند هستند». و باز می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3].

«و کسانی ک غیر از الله را ولی خود قرار دادند (و گفتند) ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند».

این امر بزرگترین مسئله‌ای بود که رسول الله ص در آن با آن‌ها به مخالفت برخاست، دین خالص را آورد و خبر داد که این دین خداوند است و همه پیامبران برای آن مبعوث شده‌اند. هیچ عملی نزد خداوند مقبول نیست مگر اینکه خالصانه برای او انجام گیرد و اگر کسی چنین عمل ناخالصانه‌ای را نیکو شمارد، خداوند بهشت را بر او حرام و جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود. این مسئله‌ای است که ایمان و کفر بر سر آن شکل گرفته و دشمنی بر آن آغاز و جهاد به خاطر آن تشریع گشته است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: 39]. «و بکشیدشان تا فتنه‌ای باقی نماند و تمام دین از آنِ الله باشد».

شرح:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذارایات: 56]. «و جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه تنها مرا عبادت کنند».

عبادت، حق الله تعالی می‌باشد و جز او هیچ‌کس در هر موقعیتی که باشد لایق به پرستش نیست در حالی که در جاهلیت عکس این، عمل می‌کردند. عبادت خدا را اگر چه برای آن خلق شده بودند، ترک کرده و بت، صنم، درخت، جن، ملائکه، اولیاء و صالحان را پرستش می‌کردند و برای غیر الله عبادت می‌نمودند. بعضی از آن‌ها چون ملحدین و دهریون که کافر بودند به هیچ وجه الله را عبادت نمی‌کردند و بعضی دیگر همراه الله، غیر او را عبادت می‌نمودند. این‌ها در واقع با هم فرقی نداشتند؛ چون کسی که غیر الله را چون الله تعالی عبادت کند، عبادتش باطل است و خداوند به شرک راضی نیست. و همچنین عمل انسان باید موافق شرع خداوند باشد و الله تعالی عملی را که در آن بدعت باشد، نمی‌پذیرد؛ همانگونه که عمل شرک آلود را قبول نمی‌نماید. که از جمله مهمترین کارهای جاهلیت، شرک به خداوند مقتدر و انجام بدعت بود.

شیخ الاسلام / با این مسئله که از مهمترین مسائل جاهلیت است مطلب را آغاز کرده است چون این مسئله همان چیزی است که رسول الله ص دعوتش را با انکار آن آغاز و مردم را به ترک آن دعوت نمود. رسول الله ص چون سایر پیامبران دعوت خویش را با امر به انجام عبادت خالصانه برای الله تعالی و ترک عبادت غیر خدا شروع کرد. و این نقطه آغاز دعوت تمام انبیاء است و پایه و اساسی است که مسائل دیگر بر آن نهاده می‌شود که اگر آن دچار فساد گردد فایده موارد دیگر چندان مهم نیست. نماز، روزه، حج، زکات و بقیه عبادات دیگر در صورت فساد اصل هیچ فایده‌ای ندارند. درصورت نبود توحید اعمال دیگر بی فایده است چون شرک آن‌ها را به فساد می‌کشاند و باطل می‌کند.

در زمان جاهلیت الله تعالی عبادت می‌شد ولی چیزهای دیگری همچون اولیاء و صالحان نیز عبادت می‌شدند چنانکه این امر برای قوم نوح تحقق پذیرفت. آنان در مورد صالحان قوم خویش بعد از مرگشان غلو کردند؛ گورهای ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر از صالحان قوم نوح بعد از مرگ مورد پرستش واقع شدند. تنها دلیل انجام دهندگان این کارها این بود که آن‌ها مردانی صالحی هستند و به خداوند متعال نزدیکند و نزد او برایشان شفاعت می‌کنند. جاهلیت پیش از اسلام نیز بر همین منوال شروع به عبادت اولیاء، صالحان و ملائکه کردند و می‌گفتند: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ «این‌ها نزد خداوند برایمان شفاعت می‌کنند».

آری، نمی‌گفتند که این‌ها شریک خداوند هستند بلکه فقط می‌گفتند که این‌ها بندگان خداوند می‌باشند و واسطه ما با او می‌باشند و برای ما شفاعت می‌کنند و ما را به او نزدیک می‌گردانند. کار خویش را هم شرک نمی‌دانستند چون شیطان آن را برایشان زینت داده بود؛ بلکه می‌گفتند: این کار توسل به صالحان و درخواست شفاعت از آن‌هاست ولی واقعیت غیر از آن بود چون اعتبار به حقایق است و به اسم نیست. این کار هر چند اسم آن را شفاعت یا تقرب می‌نامند، شرک است چون اسم‌ها توانایی تغییر حقایق را ندارند و خداوند متعال راضی نیست که در عبادتش احدی را شریک او قرار دهیم، چنانکه می‌فرماید: ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾ [الکهف: 110].

«هرکس امیدوار به دیدار پروردگار است باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک نگرداند».

و می‌فرماید: ﴿فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ﴾ [الزمر: 2]. «الله را خالصانه عبادت نما و دین را بطور کامل برای او قرار ده».

و باز می‌فرماید: ﴿فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [غافر: 14]. «الله را مخلصانه عبادت کن که دین همگی از آن اوست».

عبادت کردن تنها هنگامی سودمند است که همراه اخلاص و موافق سنت رسول الله ص صورت گیرد. عبادت اولیاء و صالحانی که مرده‌اند و کسانی که حاضر نیستند، درخواست کمک از آن‌ها و به آن‌ها پناه جستن، از مهمترین مسائل دوران جاهلیت است. گورپرستان در این زمان دقیقاً به همان صورت عمل می‌کنند. عبادت کردن ضریح‌ها و به مرده‌ها تقرب جستن و از آن‌ها طلب دعا و مسئلت نمودن و در شدائد و گرفتاری‌ها از آن‌ها کمک طلبیدن، همان چیزی است که در جاهلیت موجود بود و هم اکنون تکرار می‌گردد. چنانکه خداوند متعال حال جاهلیت را اینگونه برایمان بازگو می‌کند: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ [یونس: 18].

«غیر از خدا چیزهایی را عبادت می‌کردند که قادر به جلب منفعت و دفع ضرر از ایشان نبود و می‌گفتند این‌ها شفاعت کنندگان ما نزد خداوند هستند». و می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3].

«غیر از الله را ولی خود قرار دادند (و گفتند) ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند».

در جاهلیت غیر خدا را بدین خاطر عبادت نمی‌کردند که معتقد باشند آن‌ها در آفرینش، روزی دادن و مرگ و حیات شریک الله تعالی هستند بلکه همه این امور را تنها از آن خداوند متعال می‌دانستند. بلکه این کار را تنها به خاطر نزدیک شدن به خداوند انجام می‌دادند. در حال حاضر نیز می‌گویند: ما بندگانی گناهکاریم و این‌ها نیز بندگان صالحی هستند که نزد خداوند متعال صاحب جاه و منزلت هستند، از آن‌ها می‌خواهیم که نزد خداوند واسطه قبولی توبه و عبادت ما باشند و شیاطین بدین صورت این کار را برای انسان و جن تزیین می‌نمایند. نکته عجیب این است که این‌ها قرآن می‌خوانند و بر این آیات نیز می‌گذرند ولی به معنای آن آگاه نمی‌گردند و همین طور بر عبادت قبرها ادامه می‌دهند در حالی که این کار جاهلیت است. علت آن نیز این است که این‌ها آنچه را در جاهلیت صورت گرفته، نمی‌دانند و آگاه نیستند که این کارها از جمله امور جاهلیت است. این نتایج محصول همان عدم شناخت جاهلیت می‌باشد.

آیا الله تعالی به اینکه بین خود و بندگانش واسطه‌ای قرار دهد، احتیاج دارد؟خداوند مقتدر و بزرگوار نزدیک است و درخواست‌ها را می‌پذیرد، می‌شنود، می‌بیند، رحم می‌کند و توبه بندگان را می‌پذیرد. به ما دستور نداده است که در دعاهایمان واسطه قرار دهیم بلکه دستور داده که مستقیماً او را بخوانیم چنانکه می‌فرماید: ﴿فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [غافر: 14]. «الله را مخلصانه عبادت کن که دین همگی از آن اوست».

و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ٦٠﴾ [غافر: 60].

«پروردگار شما می‌گوید: مرا بخوانید اجابت می‌کنم به درستی کسانی که از بندگی من روی گردانند با ذلت و پستی آن‌ها را به جهنم می‌اندازم».

به ما دستور می‌دهد که مستقیماً او را بخوانیم و نفرموده است که بین خود و او واسطه‌ای قرار دهیم و این بزرگترین مسئله‌ای است که در آن رسول الله ص با آن‌ها به مخالفت برخاست چون رسول الله ص وقتی مبعوث شد و به سوی مردم روانه گردید اول چیزی که دعوت خویش را با آن آغاز کرد، دعوت به توحید و انکار شرک بود. ایشان فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا»**[[12]](#footnote-12)** «بگویید: هیچ معبود بحقی جز الله وجود ندارد تا رستگار شوید».

و می‌فرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ»**[[13]](#footnote-13)** «به من امر شده که با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. هرگاه آن را گفتند جان و مال خویش را حفظ نموده‌اند». رسول الله ص در اجتماعات، منازل و ایام حج ظاهر می‌شد و آن‌ها را به توحید دعوت می‌کرد، هر جا لازم می‌دید برای دعوت به آنجا می‌رفت. چنانکه به طائف رفت و آن‌ها را به سوی توحید دعوت نمود. این چیزی بود که رسول الله ص کار خویش را با آن آغاز کرد؛ چون اساس و پایه است. بر دعوتگران مسلمان نیز لازم است که به این امر اهمیت بدهند. رسول الله ص اخلاص را با خود آورد، اخلاص در عبادت الله، و ترک عبادت غیر خدا؛ هرکس و هرچیز باشد. و این دین همگی پیامبران است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبیاء: 25].

«قبل از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به وی وحی کردیم که هیچ معبود بر حقی جز من نیست پس مرا عبادت کنید».

و باز می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: 36].

«در هر امتی رسولی را مبعوث نمودیم که الله را عبادت نمایند و از طاغوت دوری جویند».

بنابراین، دعوت به عبادت خداوند و ترک عبادت غیر او منهج همه رسولان الهی است و بقیه اصلاحات به دنبال آن روی خواهد داد.

الله تعالی تنها عملی را قبول می‌کند که تنها به خاطر وی صورت گرفته و هیچگونه شرکی در آن نباشد و همچنین لازم است که آن عمل موافق شرع خداوند سبحان باشد. پروردگار متعال عملی را که در آن بدعت و یا شرکی موجود باشد، نمی‌پذیرد. چنانکه می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الکهف: 110].

«هرکس امیدوار به دیدار پروردگار است باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک نگرداند».

و باز می‌فرماید: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النساء: 36]. «الله را عبادت کنید و چیزی را شریک او مگردانید».

تنها دستور به عبادت الله نداده بلکه از شرک نیز نهی کرده است چون عبادت الله هنگامی که در آن شرک باشد، پذیرفته نیست. کافر شدن به طاغوت بر ایمان آوردن به الله پیشی گرفته است. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: 256]. «کسی که به طاغوت کافر شود و به الله ایمان آورد به راستی که به دستاویز محکمی متمسک شده که پاره نمی‌گردد».

و این معنی لا اله الا الله می‌باشد که از نفی و اثبات تشکیل شده است. نفی شرک و اثبات توحید دو جزء تشکیل‌دهنده لا اله الا الله هستند.

(لا إله) باطل کننده تمام معبودات (إلا الله) اثبات عبادت برای الله به تنهایی است و الله هیچ عملی را که خالصانه برای وی صورت نگرفته باشد، نمی‌پذیرد. عملی را که در آن بدعتی موجود و یا مخالف منهج رسول الله ص باشد، قبول نمی‌کند چنانکه در حدیث صحیح می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»**[[14]](#footnote-14)** «هرکس عملی را انجام دهد که بر انجام آن دستور نداده باشیم، آن مردود و باطل است».

و در روایت دیگری آمده است: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»**[[15]](#footnote-15)** «هرکس در دین ما چیزی را در آن ایجاد نماید که به آن دستور نداده‌ایم آن مردود است». به همین دلیل علماء گفته‌اند که عمل مقبول نیست تا اینکه این دو شرط در آن موجود نباشد:

1. اخلاص برای خداوند متعال 2. پیروی کردن از رسول الله ص.

هرگاه این دو شرط نباشد، آن عمل مقبول نیست و به عنوان عمل صالح محسوب نمی‌گردد. خداوند صاحب جلال و عظمت خبر داده است، هرکس بت، ولی، درخت، سنگ و قبری را عبادت کند و در عبادت کردن‌ها به کتاب و سنت رسول الله ص مراجعه ننماید بلکه آن را بر آرزو و خواسته‌های خویش هرچند مخالف کتاب و سنت باشد، بنا نهد بهشت را بر او حرام و جایگاهش را در دوزخ قرار می‌دهد. چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُ﴾ [المائدة: 72].

«هرکس به خداوند مشرک شود به تحقیق الله تعالی بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش جهنم است».

آری او را از داخل شدن به بهشت منع می‌کند. تحریم در لغت به معنی منع است و مشرک از ورود به بهشت منع شده است چون نسبت به آن راغب نیست، جایگاه او دوزخ است و این عاقبت و سرانجام شرک به خداست. هرچند گفته باشند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3]. «ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند».

این‌ها اگر بدون توبه بر این حالت بمیرند خداوند بهشت را بر آن‌ها حرام و آتش را مکان و جایگاه آن‌ها قرار می‌دهد. بنابراین هرکس خواهان نجات خویش است بر مسائل جاهلی آگاه شود.

و آنجا که شیخ الاسلام بیان می‌دارد: «این مسئله‌ای است که مردم به واسطه آن متفرق و به دو دسته مسلمان و کافر تبدیل شده‌اند». منظور از آن همان شرک و توحید است. بعضی رسول الله ص را تصدیق و به وی ایمان آوردند و عبادت را خالصانه برای الله تعالی انجام دادند، این‌ها مؤمنان هستند و بعضی دیگر که با او مخالفت کردند و بر شرک و عبادت خویش همان چیزی را که اجدادشان قبلاً بر آن بودند و امت‌های کافر در گذشته به خاطر آن با رسولان درگیر بودند، باقی ماندند، این‌ها کافران هستند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ﴾ [الزخرف: 23].

«به همان صورت ما قبل از تو هیچ پیامبری را در محلی مبعوث نکردیم جز اینکه ظالمان خوشگذران آن قوم گفتند: ما پدران خویش را بر این روش یافتیم و حال ما نیز دنباله رو آن‌ها هستیم».

و قرآن سخنانشان را بازگو می‌کند که گفتند: ﴿أَتَنۡهَىٰنَآ أَن نَّعۡبُدَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا﴾ [هود: 62].

«آیا ما را از آنچه پدرانمان عبادت کردند منع می‌کنی؟».

این تمام سخن و دلیل آن‌هاست که تمسک به آن چیزی که پدرانشان از عبادت کردن برای غیر خداوند بر آن بوده‌اند را روش خود قرار داده‌اند.

آنجا که شیخ الاسلام می‌گوید: «در آنجا دشمنی واقع شد» منظور دشمنی بین موحدین و مشرکین، کافر و مسلمان می‌باشد چون بر مؤمنین دشمنی کافران واجب است، محبت کافر هرچند از نزدیکترین افراد طایفه باشد، درست نیست. قرآن می‌فرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُ﴾ [المجادلة: 22]. «هرگز قومی را نیابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند و در همان حال دشمنان خدا و رسولش را دوست بدارند هرچند پدر، فرزند، برادر و اقوامشان باشند. چنین کسانی ایمان در دلشان ثابت و به وسیله وحی از جانب خدا تأیید می‌شوند».

بنابراین، لازم است محبت و دوستی را برای خداوند و رسولش و مؤمنان قرار داد و از کفر کافران و شرک مشرکان برائت جست. ﴿كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ﴾ [الممتحنة: 4]. «ما به شما کافریم و دشمنی و کینه بین ما و شما تا زمانی که به خدای واحد ایمان آورید برقرار است».

و این دین ابراهیم است. اما کسانی که امروز منادی گفتگو بین ادیان هستند و همه را ادیان سماوی می‌دانند و حتی بعضی آن را بر زبان جاری کرده و می‌گویند: یهود و نصاری را تکفیر نکنید. این امر مخالف آن چیزی است که رسول الله ص آورده و قرآن به آن نازل شده و مخالف دین ابراهیم است که ما مأمور به پیروی از آن هستیم.

چنانکه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٣﴾ [التوبة: 23].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید پدران و برادران خود را در صورتی که کفر را بر ایمان ترجیح داده‌اند به دوستی مگیرید که اگر کسی از شما آن‌ها را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند».

آن‌ها می‌گویند یهود و مسیحی اهل کتاب و اهل ایمان هستند و همه این دین‌ها از جانب خداوند نازل گشته است. در آنچه بین خود داریم به تفاهم می‌رسیم و با همدیگر بنا را بر همکاری قرار می‌دهیم و یهود و نصاری را تکفیر مکنید. این دعوت هم اکنون برپا و جاری است و در برابر ولاء و براء بین مؤمنین و کافران حاکم شده است. در حالی که هرکس به رسالت محمد ص ایمان نیاورد اهل کتاب باشد یا نباشد، کافر است. چون بعد از رسالت ایشان هیچکس حق انتخاب دیگری را ندارد جز اینکه به او مؤمن باشد و در صورت عدم ایمان به او فرد کافر می‌شود و یهود و نصاری نیز چون به او ایمان نیاوردند در نتیجه کافرند. رسول الله ص می‌فرماید: «والذي نفسُ محمدٍ بيده لا يَسمَعُ بي أحدٌ من هذه الأُمَّةِ يهوديٌّ أو نصرانيٌّ، ثم يموت ولـم يؤمن بالذي أُرسلتُ به إلاَّ كان من أصحاب النَّارِ‏‏»**[[16]](#footnote-16)** «سوگند به کسی که نفس محمد در دست اوست هر فردی از این مجتمع؛ یهودی یا مسیحی باشد سخن مرا بشنود و بدون ایمان به آنچه مبعوث شده‌ام، بمیرد چنان فردی همدم آتش است». بنابراین، بعد از بعثت رسول الله ص هیچ فردی حق خروج از دین محمد را ندارد تا جایی که می‌فرماید: «والله لو كان أخي موسى حيًا ما وسعه إلا اتباعي‏‏» «قسم به الله در صورتی که برادرم موسی زنده بود جز اطاعت و پیروی از من چاره‌ای نداشت». بعد از بعثت رسول اللهص غیر از اسلام دین صحیحی وجود ندارد: ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل‌عمران: 85]. «هرکس جز اسلام دینی را بخواهد هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت جزو زیانمندان است».

و دعوت به حق بودن ادیان دیگر ، باطل است. در حالی که هم اکنون برایش کنفرانسها و جلسات برگزار می‌شود و برای نزدیکی بین ادیان، نام آن را گفتگوی ادیان گذاشته‌اند و اموال زیادی را صرف آن کرده‌اند. سبحان الله! گفتگوی بین ایمان و کفر؟ شرک و توحید؟ و بین دشمنان و دوستان خدا؟

سپس شیخ الاسلام بیان می‌دارد: "جهاد به خاطر آن تشریع گشته است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: 39]. «و بکشیدشان تا فتنه‌ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد».

آنچه در رابطه با کافران بر ما واجب می‌باشد سه چیز است:

اول اینکه: آن‌ها را دشمن خود بدانیم چون آن‌ها دشمن خداوند متعال و رسول اللهص هستند.

دوم اینکه: آن‌ها را به ایمان و پیروی از رسول الله ص دعوت کنیم که این کار بر مسلمانان واجب است.

سوم اینکه: هنگامی که آن‌ها را دعوت به اسلام کردیم ولی نپذیرفتند بر ما واجب است با آن‌ها جهاد نماییم. و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: 39].

«و بکشیدشان تا فتنه‌ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد».

در این مرحله در صورت توانایی باید مسلمین با آن‌ها جهاد کنند، چنانکه می‌فرماید: ﴿فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ وَخُذُوهُمۡ وَٱحۡصُرُوهُمۡ وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖ﴾ [التوبة: 5].

«هرکجا مشرکین را یافتید با آن‌ها نبرد کنید و دستگیر و محاصره نمایید و برایشان کمین کنید».

این آیه حکمت جهاد در اسلام را بیان می‌کند و آن نابود کردن شرک است و به خاطر از بین بردن فتنه می‌باشد. منظور از فتنه، شرک است. یعنی تا زمانی که شرک نماند و همه دین از آن الله باشد جهاد پابرجاست. هدف از آن گسترش حکومت و توسعه مملکت و رسیدن به ثروت نیست؛ بلکه مقصود نهایی، بالا بردن كلمة الله و نابود کردن شرک در زمین می‌باشد. منظور از جهاد در اسلام دفاع نیست چنانکه بعضی از نویسندگان ذلیل آن را بیان داشته‌اند و می‌گویند اسلام دستور به کشتن کافران نمی‌دهد چون این کار وحشیگری است بلکه جهادی که در اسلام مطرح است برای دفاع است بنابراین هر زمان بر ما تعدی و ظلم شود ما هم برای پیشگیری از ظلم می‌جنگیم. سبحان الله! در صورتی که پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ «مشرکان را بکشید» و می‌فرماید: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: 39]. «و بکشیدشان تا فتنه‌ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد».

در نتیجه مقصود از جهاد در اسلام دعوت کردن به سوی حق و نشر دین است. جنگ در اسلام دو نوع است:

نوع اول: جنگ دفاعی که در هنگام ضعف مسلمانان است.

نوع دوم: جنگ تهاجمی است که در هنگام قدرت و توانایی مسلمین انجام می‌گیرد.

مسئله دوم: اهل جاهلیت در عبادت و دینشان متفرق بودند

آن‌ها در دینشان متفرق بودند همانگونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ﴾ [الروم: 32]. «هر گروه به آنچه که خود داشتند شادمان بودند».

در امور زندگی دنیا نیز همینگونه بودند و این امر را درست می‌دانستند ولی اسلام آمد و مردم را به اجتماع در دین دعوت نمود چنانکه می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ﴾ [الشوری: 13]. «آنچه را به نوح سفارش کردیم همان را برای شما تشریع کردیم و آنچه را به تو و ابراهیم و موسی و عیسی وحی نمودیم این بود که دین را بپا دارید و در آن متفرق نشوید».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍ﴾ [الأنعام: 159].

«آنانکه در دینشان تفرقه ایجاد کردند و به دسته‌ها، گروه‌ها و فرقه‌ها تبدیل شدند تو در هیچ چیز با آن‌ها نیستی».

و ما را از تشبیه شدن به آن‌ها نهی می‌کند: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ﴾ [آل‌عمران: 105].

«شما مانند کسانی نباشید که پس از آنکه آیات روشن برایشان آمد راه تفرقه و اختلاف را پیمودند».

و همین طور از اختلاف و تفرقه در دنیا نیز ما را نهی می‌کند: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا﴾ [آل‌عمران: 103]. «به ریسمان محکم الهی چنگ زنید و متفرق نشوید».

شرح:

این مورد دومین مسئله از جمله مسائلی است که در آن رسول الله ص با جاهلیت مخالفت کرده است. اهل جاهلیت در دین و دنیایشان متفرق بودند و تفرقه و اختلاف وصف حالشان بود. چنانکه خداوند پاک و منزه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم: 31-32]. «و به مانند مشرکین مباشید؛ کسانی که در دینشان متفرق شدند و هر گروه به آنچه نزدشان بود شادمان بودند».

این حال و وصف اهل جاهلیت اعم از یهودی، مسیحی و بت پرستان بود و بقیه ملت‌های دیگر دوران جاهلیت نیز بر همین روال و شیوه بودند. در دینشان متفرق و هرکدام دینی داشتند و بقیه را به آن فرا می‌خواندند و خود را به آن منتسب می‌کردند. مسیحیت به سوی خویش و یهودیت نیز به سوی دین خود فرا می‌خواند و صاحبان هر دینی پیروان دین دیگر را تکفیر می‌کرد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ لَيۡسَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ لَيۡسَتِ ٱلۡيَهُودُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُمۡ يَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۗ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ مِثۡلَ قَوۡلِهِمۡ﴾ [البقرة: 113]. «یهودیان می‌گفتند که نصاری بر حق نیست و نصاری می‌گفتند که یهود بر حق نیست و در حالی که آنان کتاب می‌خوانند (و اهل کتاب هستند) و آنان نیز که فاقد کتاب بودند نیز چنین ادعایی داشتند».

آن‌ها که نمی‌دانستند، مشرکین بودند چون کتاب نداشتند و فاقد دین آسمانی بودند ولی در همان حال بعضی از آن‌ها بعضی دیگر را کافر می‌دانست و جمعی با گروه دیگر مخالفت می‌نمود: ﴿فَٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ﴾ [البقرة: 113].

«الله تعالی در روز قیامت در باره آنچه اختلاف کردند داوری خواهد نمود». یعنی خداوند متعال روشن می‌نماید که چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل بوده است. دین الله تعالی یکی است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56]. «و جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه تنها مرا عبادت کنند».

و می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١﴾ [البقرة: 21]. «ای مردم، پروردگاری که خالق شما و گذشتگان شماست را عبادت کنید؛ باشد که تقوا به دست آورید».

دین‌های الهی اعم از یهودی، مسیحی، عرب و غیر عرب یکی است و آن عبادت الله به تنهایی و شریک قرار ندادن برایش در عبادت است. ولی آن‌ها تفرقه نمودند طوری که هر طایفه‌ای دارای دینی مخالف طایفۀ دیگر بود. یهودیان در بین خود نیز به فرقه‌ها و گروه‌های متعددی تقسیم شدند و مسیحیت نیز به همان صورت دچار فرقه گرایی گردید و تا حال بر این تفرقه باقی مانده‌اند. عرب بت پرست نیز در عبادت خویش راه تفرقه و اختلاف را پیش گرفته بود؛ بعضی خورشید، بعضی ماه، جمعی دیگر بت و صنم، تعدادی ملائکه، دسته‌ای اولیاء و صالحین و جمعی نیز سنگ و درختان را معبود خویش قرار داده و می‌پرستیدند. این حال جاهلیت اعم از اهل کتاب و غیر ایشان بود. بر اساس دین واحد جمع نشده بلکه به احزاب متعدد تبدیل شده بودند: ﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ﴾ [الروم: 32]. «هر گروه به آنچه که خود داشتند شادمان بودند».

و این نهایت بدبختی و گرفتاری است که انسان به باطل و گمراهی شادمان باشد در حالی که عکس آن واجب بود. انسان از گمراهی، انحراف و هلاکت می‌ترسد اما آن‌ها حالشان برعکس بود: ﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ﴾.

برای آن‌ها حق یا باطل بودن اهمیت نداشت بلکه برای آن‌ها این مهم بود که به اجداد و قوم و طایفۀ شان منتسب باشند. این امتحان و آزمایش سختی است، هنگامی که انسان نسبت به باطل خوشحال باشد گرفتاری و بدبختی است چون کسی که به باطل خوشحال باشد هرگز آن را دگرگون نخواهد کرد. الله تعالی ما را از این صفت جاهلیت برحذر می‌دارد و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم: 31-32]. «و به مانند مشرکین مباشید؛ کسانی که در دینشان متفرق شدند و هر گروه به آنچه نزدشان بود شادمان بودند». و باز می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ إِنَّمَآ أَمۡرُهُمۡ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ١٥٩﴾ [الأنعام: 159]. «آنانکه در دینشان تفرقه ایجاد کردند و به دسته‌ها، گروه‌ها و فرقه‌ها تبدیل شدند تو در هیچ چیز با آن‌ها نیستی کار آن‌ها با خداست و سپس آن‌ها را به آنچه کرده‌اند آگاه می‌کند».

و بر رسولش نازل فرمود: ﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ﴾ [الشوری: 13] «آنچه را به نوح سفارش کردیم همان را برای شما تشریع کردیم و آنچه را به تو و ابراهیم و موسی و عیسی وحی نمودیم این بود که دین را بپا دارید و در آن متفرق نشوید».

و اینکه چرا تنها نام این پنج نفر از انبیاء را ذکر کرده به خاطر این است که این‌ها پیامبران اولی العظم و افضل پیامبران می‌باشند و خداوند از تمام پیامبران خصوصاً این پنج پیامبر عهد و پیمان گرفته است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِيثَٰقَهُمۡ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٖ وَإِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۖ وَأَخَذۡنَا مِنۡهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظٗا ٧﴾ [الأحزاب: 7]. «هنگامی که از پیامبران عهد و پیمان گرفتیم و از تو، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی پیمان محکم گرفتیم».

دین تمام پیامبران واحد بود و آن عبادت خداوند متعال بدون شریک قرار دادن برای اوست. این دین همه پیامبران به طور عموم و دین این پنج نفر به طور خصوص می‌باشد که اختلاف و تفرقه را نمی‌پذیرد. پس هرکس و هر طایفه‌ای برای خود دینی ندارد بلکه دین همه واحد و آن هم دین خداوند متعال است که همه پیامبران مأمور به ابلاغ آن می‌باشند: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56]. «و جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه تنها مرا عبادت کنند».

تمام مخلوقات از جن وانس باید دینشان واحد باشد که آن هم توحید و انجام عبادت برای الله می‌باشد. خداوند متعال عبادت را توسط پیامبرانش برای مردم روشن و بیان فرموده و توضیح آن را به هیچ فردی واگذار ننموده بلکه پیامبرانی را مبعوث و کتاب‌هایی را برای بیان آن نازل فرموده و در آن دین و عبادت را برای ما بندگان توضیح داده است. بنابراین دین توقیفی می‌باشد و مردم حق تشریع در مسائل دینی را ندارند و این حق الله تعالی است که دین را تشریع نماید. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ﴾ [الشوری: 21]. «آیا آن‌ها شریکانی برای خود قرار داده‌اند که دین را برایشان تشریع نماید در چیزی که خداوند اجازه آن را نداده است».

این مسئله (تشریع دین توسط دیگران) مورد انکار خداوند سبحان می‌باشد. دین همان چیزی است که خداوند سبحان تشریع نموده است و در کتاب‌هایش و توسط پیامبرانش ‡ بیان داشته است و پیامبران کارشان ابلاغ است؛ آنچه را که خداوند سبحان تشریع نموده است را به انسان می‌رسانند و وظیفۀ آن‌ها همین است و خودشان نیز مانند انسان‌های دیگر بر اساس همان دین، خداوند را عبادت می‌کنند؛ دینی که شارع آن الله تعالی است و احدی حق هیچ دخل و تصرفی ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥﴾ [آل‌عمران: 105]. «شما مانند کسانی نباشید که پس از آنکه آیات روشن برایشان آمد راه تفرقه و اختلاف را پیمودند و برایشان عذابی بزرگ است».

در این آیه خداوند متعال ما را نهی می‌کند که به مانند جاهلیت که در دینشان اختلاف کرده و متفرق شدند، عمل کنیم. این اختلاف و تفرقه از طرف آن‌ها ناشی از جهل نبود بلکه به سبب هوا و هوس بود. ﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ﴾ دلایل روشن را ترک کرده و تابع هوا و هوس خود شدند. یعنی آن چیزی که آن‌ها را وادار به اختلاف کرد، هوا و آرزو بود و به خدا پناه می‌گیرم آن‌ها هوا و آرزوهای خود را معبود خود قرار دادند. خداوند متعال کسی را بدون حجت و دلیل روشن رها نمی‌کند بلکه کتاب‌ها را نازل و پیامبران را مبعوث می‌دارد: ﴿فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٨ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٣٩﴾ [البقرة: 38-39]. «هرگاه از سوی من هدایت آمد هرکس آن را پیروی کند نه ترسی بر ایشان است و نه نارحت می‌گردند و اما کسانی که کافر شدند و آیات خداوند را تکذیب نمودند آن‌ها اهل آتشند و در آن جاودانه می‌مانند».

خداوند از همان زمانی که آدم را آفرید مردم را بدون دین و پیامبر رها نکرد بلکه همیشه پشت سر هم پیامبران را ارسال فرمود و دین را برای مردم تشریع و برایشان روشن نمود تا اینکه جریان به محمد مصطفی ص ختم شد و دین او منسوخ نمی‌گردد تا روزی که قیامت برپا گردد. بنابراین هیچ زمان خالی از دینی که پیامبری آن را آورده باشد، نبوده است: ﴿وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٞ﴾ [فاطر: 24]. «هیچ امتی خالی از وجود انذار کننده نبوده است».

﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء: 165]. «رسولانی را فرستاد تا مژده دهنده و بیم دهنده باشند تا پس از فرستادن رسولان مردم را بر خداوند حجتی نباشد».

﴿أَن تَقُولُواْ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖ﴾ [المائدة: 19]. «تا نگویید که مژده دهنده و بیم‌دهنده‌ای پیش ما نیامد بلکه آن رسول بشارت دهنده و مژده دهنده به سوی شما آمده است».

بنابراین، الله تعالی حجت را بر مردم تمام کرده است ولی اهل جاهلیت با آنچه رسولان خداوند آورده بودند نه به خاطر جهل بلکه به خاطر سرکشی و پیروی هوا و هوس از در مخالفت بر آمدند. در بین آن‌ها به خصوص یهود و نصاری مخالفتشان عالمانه بود. ولی خداوند آن‌ها را به قصد عیب جویی اهل کتاب می‌نامد چون آن‌ها اهل کتاب و اهل علم بودند ولی با این وصف به مخالفت دین خدا برخواسته و به پیروی از هواهایشان اقدام کردند. خداوند متعال این امت را از وارد شدن به این مسلک جاهلی نهی نموده است. به آن‌ها دستور داده به دینی که آن را بر پیامبرش نازل فرموده و اصحاب رسول الله ص و جانشینان هدایت یافته‌اش بر آن بوده‌اند، قرار گیرند. و این همان دینی است که تا روز قیامت باید امت به آن متمسک باشد و در صورت وقوع اختلاف در بین خود مرجع را قرآن و سنت رسول الله ص قرار دهند: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النساء: 59].

«اگر در چیزی دچار اختلاف شدید آن را به خدا و رسولش بازگردانید؛ اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید».

اختلاف برای انسان امری طبیعی است ولی خداوند متعال در صورت وجود اختلاف و ندانستن رأی درست، ما را به کتاب و سنت ارجاع می‌دهد بنابراین ما هم در صورت وقوع اختلاف به کتاب و سنت مراجعه می‌کنیم. هرگاه بر اساس کتاب وسنت معلوم گردد که نظر دیگری حق است آن را می‌گیریم و بر هر چیزی شهادت باطل دادند آن را ترک می‌کنیم. چون هدف ما حق است و قصد کمک به نظر خاص و بزرگداشت پدران و نیاکان و یا بزرگان را نداریم چون این کار در شأن مسلمان نیست. حق گمشده مؤمن است هرکجا بیابد آن را می‌گیرد و هدف باید همیشه حق باشد: ﴿إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ﴾ [النساء: 59]. «اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید این بهتر است».

از اینکه بر نزاع باقی بمانید ﴿وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا﴾ [النساء: 59]. یعنی سرانجامش نیکوست.

این نشان از لطف و رحمت پروردگار با ماست که در میان ما چیزی را قرار داده است تا مایه رفع نزاعمان شود و ما را بر حق رهنمون گرداند که آن همان کتابش می‌باشد. به همین سبب است که می‌فرماید: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: 103].

«به ریسمان محکم الهی چنگ زنید» که آن قرآن است ﴿جَمِيعٗا﴾ یعنی نه تنها گروهی بلکه همگی این کار را انجام دهید و در مورد این امت به صورت خاص می‌فرماید: ﴿وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا﴾ [آل‌عمران: 103]. «و متفرق نشوید و نعمت خدا را در مورد خودتان به یاد آرید آن هنگام که دشمن هم بودید و خداوند نسبت به همدیگر محبت را در دل‌هایتان قرار داد و به سبب آن نعمت برادر هم شدید و شما بر لب پرتگاه آتش قرار داشتید که شما را در افتادن در آن رهایی بخشید».

منظور از ﴿شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ﴾ دین جاهلیت می‌باشد. ﴿فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا﴾ یعنی به وسیله اسلام و قرآن شما را نجات دادیم. بنابراین شکر خداوند صاحب عزت و اقتدار را بجای آورید. تمسک به ریسمان خداوند همان دست گرفتن به قرآن است چون قرآن همان ریسمان محکمی است که هرکس بدان دست گیرد نجات و هرکس از آن غفلت نماید، هلاک می‌گردد.

این حکایت اهل جاهلیت بود که خداوند برایمان بازگو فرمود: ﴿فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ﴾ [الروم: 32]. «در دینشان متفرق شدند و هر گروه به آنچه نزدشان بود شادمان بودند». پس ما را از آن و شبیه نمودن به آنان نهی نموده است. و ما را به تمسک به کتابی که باعث در امان ماندن از اختلاف و نزاع و هلاکت می‌شود، دستور داده است که هیچ راه نجاتی جز تمسک به کتاب و سنت رسول اللهص وجود ندارد.

آن‌ها به مذهب خویش هرچند باطل بود شادمان بودند به همان صورت در امور دنیوی شان نیز دچار تفرقه بودند. هرکس دین را ضایع کند دنیایش نیز ضایع می‌گردد. آن‌ها در زندگی دنیایی نیز متفرق بودند و به صورت مجتمع نبودند. هر قبیله‌ای برای خود زندگی می‌کرد و خون و مال قبیلۀ دیگر را بر خود مباح می‌دانست. این حال و وضع عرب پیش از اسلام بود. چون دین را ضایع کردند دنیایشان نیز ضایع گردیده بود. ترس و اضطراب و گرسنگی لازمه همیشگی زندگی آن‌ها بود و سراسر زندگیشان را جنگ و خونریزی پر کرده بود و مبنای آن تاراج و خون خواهی بود تا جایی که برادران نیز خون همدیگر را می‌ریختند. اوس و خزرج در مدینه در اجداد دارای نسب مشترکی بودند ولی در حدود یکصد سال بین آن‌ها جنگ و خونریزی مستمر دوام داشت که به عنوان جنگ‌های بعاث از آن یاد می‌شد و یهود نیز آتش آن را برافروخته نگه می‌داشت. اما از زمان هجرت رسول الله ص به مدینه، خداوند به وسیله او آتش جنگ را خاموش و به جای آن برادری را حاکم گردانید. و آن‌ها همراه رسول الله ص تبدیل به دست واحدی شدند و این همان چیزی است که الله تعالی آن را یادآوری می‌فرماید: ﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا﴾ [آل‌عمران: 103]. «و نعمت خدا را در مورد خودتان به یاد آرید آن هنگام که دشمن هم بودید و خداوند نسبت به همدیگر محبت را در دل‌هایتان قرار داد و به سبب آن نعمت برادر هم شدید».

خداوند به وسیلۀ اسلام الفت و اتحاد را در بین آن‌ها حاکم کرد و جنگی که سال‌ها در بینشان جاری بود را از بین برد و زندگی دنیایشان را اصلاح گردانید و همین طور بقیه قبائل عرب آن هنگام که اسلام آوردند دینشان اصلاح گردید و زندگی دنیایشان نیز اصلاح شد. جان و مالشان امنیت پیدا کرد. طوری که با امنیت سفر می‌کردند و اگر فردی از یک قبیله با فردی دیگر از قبیلۀ دیگری رو به رو می‌شد متعرض هم نمی‌شدند بلکه محبت در بینشان حاکم و به برادر ایمانی تبدیل شده بودند. این فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍ﴾ [الأنعام: 159]. «آنانکه در دینشان تفرقه ایجاد کردند و به دسته‌ها، گروه‌ها و فرقه‌ها تبدیل شدند تو در هیچ چیز با آن‌ها نیستی».

این آیه برائت از کسانی است که دین خود را متفرق و تبدیل به احزاب و دسته‌ها شدند. چون آنچه از ما خواسته شده این است که چون دین واحد است باید بر اساس آن جماعتی واحد شکل گیرد و این آن چیزی است که خداوند متعال به آن دستور داده است. هرکس اینگونه باشد رسول الله ص او را دوست دارد و او نیز رسول اللهص را دوست دارد اما هر آن کس که دینش را متفرق گرداند و بر نزاع و اختلاف ماند، بر همان حالت جاهلیت مانده و رسول الله ص نیز او را دوست ندارد و از او بیزار می‌باشد.

نکته‌ای که اینجا باقی می‌ماند این است که حقیقت اختلاف در مسائل فقهی چیست که در شرایط فعلی نیز در مسائل فقهی اختلاف باقی است. آیا این مورد جزء همان اختلاف مذموم واقع می‌شود؟

اختلاف دو قسم است:

نوع اول: اختلاف در دین است. مانند اینکه در عبادت کردن و در اعتقاد با هم اختلاف داشته باشیم. این یکی مذموم و حرام است چون در دین مجالی برای اجتهاد وجود ندارد و میدان جولانگاه آراء و نظرات نمی‌باشد بلکه دین و عقیده توقیفی هستند و در آن نمی‌توان اجتهاد کرد. بر ما واجب است که به آنچه الله تعالی در مسائل دین و عقیده تشریع نموده است بدون دخالت دادن آراء و اجتهادات خویش متمسک شویم و در مسائل عبادی نیز به همین شیوه است چون عبادت توقیفی می‌باشد. بنابراین، هرچیز از مسائل عبادی با دلیل بر ما عرضه شود باید به آن عمل نماییم چنانکه رسول الله ص می‌فرماید: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»**[[17]](#footnote-17)** «هرکس در دین ما چیزی را در آن ایجاد نماید که به آن دستور نداده‌ایم آن مردود است».

و در حدیث دیگری می‌فرماید: «وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»**[[18]](#footnote-18)** «زنهار خود را از تازه پدیدار شده‌های دین بپرهیزید هرتازه پدید آمده دینی بدعت و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی نیز در آتش است». و در روایتی از امام مسلم آمده هر تازه ایجاد شده دینی بدترین چیزهاست و هر بدعتی گمراهی است.

مسائل دین و اعتقاد و عبادت مسائلی هستند که در آن‌ها مجالی برای اختلاف نیست و در آن تنها از قرآن و سنت و آنچه سلف صالح بر آن بوده‌اند باید پیروی کرد.

نوع دوم: اختلافی است که در آن رأی و نظر نیز حق اظهار دارد. اجتهاد در مسائل فقهی و استنباط کردن احکام از دلایل فقهی از جمله اموری است که در آن اختلاف واقع می‌شود چون درک انسان‌ها برای استنباط احکام از نصوص متفاوت است.

در مسائل اجتهادی نیز خداوند متعال به هر عالم دینی بر حسب میزان توانایی در فهم، درک و استنباط مسائل از دلایل شرعی حق اجتهاد را عطا فرموده و چنانکه معروف می‌باشد مسئله اجتهاد در زمان رسول الله ص نیز موجود بوده است. اختلاف ناشی از مسائل اجتهادی، فقهی است و در عقیده و دین نیست و اینگونه اختلافات فقهی در زمان رسول الله ص نیز بوده است و در آن اجتهاد کرده و اختلاف هم نموده‌اند. این نوع اجتهاد به دو نوع قابل تقسیم است:

در یک قسم آن که دو طرف مخالف هستند اگر دلیل همراه یکی از آن‌ها بود واجب است نظر کسی را که با دلیل سخن می‌گوید پذیرفت و سخن کسی که مستند به دلیل نیست را ترک نمود. بنابراین باید نظر علماء را بر دلایل عرضه داشت. هر مسئله دارای دلیل را قبول و بدون دلیل را ترک نمود. و بر مجتهدی که نظرش مخالف دلیل صحیح است لازم است حق را بپذیرد و به آن برگردد و درست، جای اجتهاد خطا را بگیرد. امامان مجتهد به ما اینگونه سفارش نموده‌اند که گفته‌ها و نظراتشان را بر کتاب و سنت عرضه داریم . امام ابوحنیفه / می‌گوید: «إذا جاء الحديث عن الرسول ص فعلى الرأس والعين، وإذا جاء الحديث عن صحابة رسول الله ص فعلى الرأس والعين، وإذا جاء الحديث عن التابعين فنحن رجال وهم رجال» «اگر سخنی از رسول اللهص و اصحابش به ما برسد بر سر و دیده می‌نهیم ولی اگر سخن تابعین باشد ما هم چون آن‌ها مردان صاحب رأی و نظریم». این سخن امام ابوحنیفه است که بر ائمه اربعه سبقت دارد.

امام مالک / می‌گوید: «كلنا رادّ ومردود عليه إلا صاحب هذا القبر» ‏‏«همه ما سخنش پذیرفتنی و رد شدنی است مگر صاحب این قبر که رسول الله ص می‌باشد». و می‌فرماید: «أو كلمـا جاءنا رجل أجدل من رجل، تركنا ما نزل به جبريل على محمد لجدل هؤلاء؟!» «آیا هرگاه مردی که در جدل دست بالایی دارد پیش ما آمد ما به خاطر او چیزی را که جبرئیل بر محمد نازل کرده است را ترک کنیم؟!‏» و می‌فرماید: «لا يصلح آخر هذه الأمة إلا ما أصلح أولها‏» «آخر این امت را اصلاح نمی‌کند مگر آنچه که اول این امت را اصلاح کرد» چه چیز اول این امت را اصلاح کرد؟ کتاب وسنت. و این کلام امام مالک / است.

امام شافعی / می‌گوید: «أجـمع المسلمون على أن من استبانت له سنة رسول اللهص لـم يكن له أن يدعها لقول أحد» «مسلمانان بر این مسئله اجماع کرده‌اند که هرکس سنت رسول الله ص برایش معلوم گردد جایز نیست به خاطر سخن هیچ فردی آن را ترک نماید». و می‌فرماید: «إذا خالف قولي قول رسول الله ص فاضربوا بقولي عرض الحائط» «هرگاه سخن من مخالف فرموده رسول الله ص بود سخن مرا گرفته و به دیوار بزنید». و می‌فرماید: «إذا صح الحديث فهو مذهبي» «حدیث صحیح، مذهب من است»**[[19]](#footnote-19)**. و این تعدادی از کلمات امام شافعی /در این زمینه بود.

امام احمد /می گوید: «عجبت لقوم عرفوا الإسناد وصحته، يذهبون إلى رأي سفيان! والله تعالى يقول‏: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63]. أتدري ما الفتنة؟ الفتنة الشرك، لعله إذا رَدَّ بعض قوله يعني الرسول ص أن يقع في قلبه شيء من الزيغ فيهلك» ‏‏«تعجب می‌کنم از قومی که سند و صحت احادیث را می‌دانند ولی با این وصف به دنبال رأی و نظر سفیان می‌افتند! خداوند متعال می‌فرماید: «کسانی که مخالفت دستورات رسول الله ص می‌کنند از اینکه به فتنه و عذاب دردناک مبتلا شوند برحذر باشند». آیا می‌دانید که فتنه چیست؟ منظور از آن شرک است شاید در صورت رد فرموده‌اش چیزی که موجب هلاکت شخص می‌باشد در دلش قرار گیرد».

این سخنان فرموده مجتهدین می‌باشد و همگی نیز اهلیت اجتهاد را داشته و دارای مقام علمی بوده و با این حال مدعی عصمت برای خود نبوده‌اند بلکه سفارش کرده‌اند که تنها سخنانی را از آن‌ها قبول کنند که موافق دلیل باشد. بنابراین واجب است کسی که پیرو امام احمد است در صورتی که قول شافعی را موافق دلیل یافت، قبول کند و بر شافعی مذهب نیز واجب است در صورت موافق بودن قول حنفی با دلیل، آن را قبول کند و بر مالکی نیز لازم است در صورت موافق بودن دلیل با قول احمد آن را قبول کند. چون هدف تبعیت دلیل است و هدف، سخن این و آن نیست. هیچکس برای امامش تعصب نداشته باشد بلکه اگر تعصبی هست برای دلیل باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه، امام ابن قیم و امام محمد بن سلیمان التمیمی همگی به این طریق دستور داده و گفته‌اند: به سخنان و نظرات علماء نظر کنید هرکدام موافق دلیل بود، قبول نمایید و سخنانشان در این زمینه در کتاب‌هایشان مسطور است. این مذهب اهل سنت و جماعت است که نباید تعصب داشت. معنی این سخن این نیست که مذهب را ترک کنیم بلکه ما از مذاهب و فقه ائمه استفاده می‌کنیم چون آن ثروت بسیار عظیمی است ولی باید به هر حال دلیل را تبعیت نمود و هرکس برای سخنش دلیل داشته باشد را قبول کنیم و این واجب است. و هرکس که توانایی شناسایی دلیل را ندارد از اهل علم سؤال نماید: ﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [النحل: 43]. «از اهل علم سؤال کنید اگر نمی‌دانید».

چون تو می‌خواهی به وظیفه خویش عمل نمایی. در صورتی که علم داری بر اساس دلیل عمل کن در غیر این صورت از اهل علم بپرس و این واجب است.

قسم دوم از این اجتهاد فقهی حالتی است که هیچکدام از طرفین دعوا در مسئله دلیلی ندارند و هر دو قول احتمال صحت دارد و در این موارد مشکل نیست. وقتی قول هیچکدام از طرفین بر دیگری ارجحیت ندارد، افراد می‌توانند به هرکدام که خواستند عمل نمایند و نباید عمل هیچیک از طرفین را انکار نمود به شرط اینکه تعصب یا هوا و آرزو باعث انتخاب او نشده باشد. بنابراین شافعی، مالکی را و حنبلی، شافعی را انکار نکند. ائمه چهارگانه و پیروانشان در طول زمان برادر هم بوده و هستند و به حمد الله در بینشان دشمنی و عداوت و کینه به وجود نیامده است و اگر چیزی هم روی داده ناشی از عملکرد بعضی از افراد متعصب بوده که قابل اعتنا نیستند. جمهور اصحاب امامان چهارگانه در بین خود دشمنی و عداوت ندارند. پشت سر هم نماز می‌خوانند، با همدیگر ازدواج می‌کنند، بر همدیگر سلام می‌کنند و عقد اخوت و برادری با هم دارند هر چند در بعضی از مسائل اجتهادی فقهی با همدیگر اختلاف دارند که ترجیح بعضی از آن‌ها بر بعضی دیگر ممکن نیست. بنابراین همان کلمه مشهور را بیان می‌کنیم که [در مسائل اجتهادی نباید همدیگر را انکار کرد].

بنابراین اگر اهل یک منطقه تابع قول و سخن یکی از امامان مجتهد هستند در مسائل اختلافی که دلیل قول مخالف رجحت ندارد و توانای معارضه هم ندارد و مردم بر رأی یکی از ائمه مجتمع‌اند هیچ فردی حق ندارد باعث تفرقه این اجتماع گردد بلکه همراهی و اتفاق شایسته و لازم است و باید از اختلاف پرهیز نمود.

مسئله سوم: مخالفت و نافرمانی نمودن با سرپرست و ولی امر را فضیلت، و اطاعت و فرمانبرداری از او را ذلت و خواری می‌دانستند

ولی رسول الله ص در این باره با آن‌ها مخالفت نمود و دستور داد از حاکمان اطاعت و فرمانبرداری شود و خیرخواه آنان باشند. حتی در این زمینه سخت‌گیری نموده و بارها آن را تکرار کرده است.

رسول الله ص سه مسئله ذکر شده در بالا را در یک حدیث جمع نموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَنَاصَحُوا مَنْ وَلَّاهُ اللَّهُ أَمْرَكُمْ»**[[20]](#footnote-20)** «با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می‌شود:1. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید2. به ریسمان خداوند چنگ زنید و متفرق نشوید3. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید». مردم به خاطر بی توجهی به این موارد سه گانه یا یکی از آن‌ها، در زندگی دین و دنیای خویش دچار مشکل می‌شوند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که مردم از حاکمان خویش اطاعت نمی‌کردند چون این کار را نوعی ذلت می‌دانستند و نافرمانی امیر خویش را نوعی آزادگی و فضیلت به حساب می‌آوردند. به همین خاطر آن‌ها فاقد جامعه‌ای بودند که امیر داشته باشد و تکبر و خود بزرگ بینی مانع از اطاعت و خضوع آن‌ها برای امیر می‌شد.

اسلام آمد و با آن‌ها به مخالفت برخواست و آن‌ها را به اطاعت و فرمانبرداری از امیر و حاکم فرا خواند. چون مصلحت در این بود. چنانکه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: 59]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از الله، رسول و صاحبان امر که از بین شما هستند اطاعت کنید».

قرآن به اطاعت از صاحبان امر دستور می‌دهد و رسول الله ص محدوده اطاعت را در فرموده خویش بیان می‌کند: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»**[[21]](#footnote-21)** «در نافرمانی خالق نباید مخلوق را اطاعت نمود». و باز می‌فرماید: «إِنَّمَـا الطَّاعَةُ بِالْـمَعْرُوفِ‏‏» وأخرجه البخاري بلفظ‏: «‏لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةٍ إِنَّمَـا الطَّاعَةُ فِي الْـمَعْرُوفِ»**[[22]](#footnote-22)** «اطاعت در معروف است. و در لفظ بخاری آمده است که اطاعت در معصیت نیست بلکه در معروف است».

بنابراین، اطاعت صاحبان امر در غیر معصیت و نافرمانی پروردگار، واجب است و در صورت دستور به معصیت و گناه، نباید از آن پیروی کرد. مخالفت مخصوص زمانی است که انجام آن موجب معصیت و نافرمانی پروردگار گردد. اما در امور دیگر نباید به واسطۀ مخالفت کردن در آن، بیعت خود را شکست و تا زمانی که آن امیر، مسلمان است نباید در غیر معصیت او را نافرمانی نمود. چون اطاعت او موجب حفظ خون، اتحاد و امنیت، کمک به مظلوم، برگرداندن حق به صاحبش و قضاوت عادلانه بین مردم خواهد شد هر چند امیر در دینش دچار انحراف هم باشد. حتی اگر فاسق باشد و فسقش به درجه کفر نرسیده باشد باز هم مصلحت در اطاعت اوست. چنانکه پیامبرص می‌فرماید: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَّاحًا عِنْدَكُمْ عليه مِنَ الله بُرْهَان»**[[23]](#footnote-23)** «بشنوید و اطاعت کنید مگر در صورتی که کفر آشکاری را مشاهده کنید که از طرف خداوند بر او دلیل و برهان دارید». تا زمانی که معصیت و گناه او به درجه کفر نرسد باید سخنانش را شنید و در آنچه که معصیت وجود ندارد از او پیروی کرد. بنابراین، فسق و گناهش به ضرر خودش ولی سرپرستی و اطاعت موجب مصلحت مسلمین است. در همین رابطه هنگامی که به بعضی از امامان گفته شد که فلانی فاسق ولی قدرتمند است و دیگری صالح اما ضعیف و ناتوان است کدام یک را برای حکومت و امامت لایق‌ترند؟ در جواب گفتند: فاسق قوی بهتر است چون فسق و گناه او بر علیه خودش و قوت و قدرتش برای مسلمین است. اما صالح ناتوان، صلاحش برای خودِ او و ضعف و ناتوانی‌اش برای مسلمین است.

بنابراین باید از حاکم مسلمان هرچند ظالم و فاسق باشد اطاعت نمود. رسول اللهص می‌فرماید: «أَطِعْ‏ وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ وَأُخِذَ مَالُكَ‏»**[[24]](#footnote-24)** «هرچند تو را بزند و مالت را بگیرد، او را اطاعت کن». علت این امر این است که مصلحت اطاعت و فرمانبرداری بر مفاسد ناشی از حکومت او فزونی دارد و همچنین فساد ناشی از قیام و خروج علیه او بر مفاسد ناشی از ماندن بر اطاعتش در حالی که گناهکار و اهل معصیت می‌باشد، بیشتر است؛ چون قیام برای حذف او باعث ریختن خونها و ایجاد نا امنی و تفرقه بین جامعۀ اسلامی است. نتیجه حاصل از قیام بر علیه امراء و حاکمان جامعه اسلامی به روایت تاریخ چه بوده است؟ نتیجۀ خروج شورشیان بر علیه عثمانس که منجر به کشته شدن امیرالمؤمنین شد چه بود؟ حاصل و سرانجام بیعت شکنی‌ها و خارج شدن از اطاعت حاکمان از قدیم تا به حال چه بوده است؟ در بیعت شکنی‌های متوالی جز فساد چه پیامدهایی نصیب مسلمین گشته است؟ بنابراین هرچند موجب مفاسد جزئی گردد باید بر اطاعت حاکمان مسلمان صبر پیشه کرد، چون مفسدۀ حاصل از این صبر از مفاسد خروج بر علیه حاکمان مسلمان کمتر است. به همین دلیل رسول اللهص اطاعتشان را در صورتی که از دین خارج نشده باشند، واجب کرده است هر چند در حکومتشان مرتکب فسق و ظلم شوند. با صبر کردن در برابر این مفاسد جزئی مفاسد بزرگتر را مانع می‌شویم، در بین دو ضرر محتمل هر کدام ضررش کمتر باشد را باید انجام داد و در طول تاریخ هیچ قومی از اطاعت امامشان خارج نشده‌اند جز اینکه به مفاسد بزرگتر مبتلا گشته‌اند. به همین دلیل صبر کردن ترجیح می‌یابد.

این مسئله، اهل جاهلیت و اسلام را در موضع گیریشان در برابر حاکمان و والیان امور از هم جدا می‌کند. اهل جاهلیت معتقد به اطاعت از والیان امر نبودند و آن را ذلت و خواری می‌دانستند ولی اسلام دستور به اطاعت و فرمانبرداری از حاکمان مسلمان هرچند گاهاً مرتکب گناه یا ظلمی شوند، می‌دهد. صبر بر اطاعت آن‌ها را موجب مصلحت و خروج و قیام بر علیه حاکمان مسلمان را موجب ضرر و زیان بزرگتر از مفاسد ناشی از صبر و ماندن بر طاعتشان می‌داند. البته در صورتی که حاکمان مرتکب انحرافات و اعمالی نشوند که موجب خروجشان از دایرۀ اسلام گردد و این قاعده مهمی است که برای این امر عظیم به وسیله اسلام عرضه گردید. این در حالی است که اهل جاهلیت چنانکه گذشت معتقد به ولایت و حکومت نبودند و شنیدن و اطاعت کردن را جایز نمی‌دانستند. نمونه آن‌ها ملل کافر کنونی است که معتقد به آزادی و دمُکراسی هستند. پوچی و بی هدفی، حیوانیت، قتل، غارت، فساد نوامیس، شر و اضطراب و ناامنی، ارکان آن‌ها را فرا گرفته است. در حالی که دولت‌های بزرگی و دارای اسلحه و نابود کننده‌های فراوانی هستند اما در همان حال فاقد رشد انسانی بوده و در بُعد حیوانی مانده‌اند و هنوز در مرحله جاهلی دست و پا می‌زنند.

رسول الله ص دستور به شنیدن و اطاعت کردن از حاکمان را داده است و دستور داده ناصحان، آن‌ها را مخفیانه نصیحت کنند.

اما سخن گفتن در باره آن‌ها، فحش و ناسزا گفتن و عیب جویی کردن از آن‌ها، از نشانه‌های نیرنگ در برابر آن‌هاست چون باعث تحریک مردم و شادی اهل فساد می‌گردد و این کار به عنوان خیانت به حاکم مسلمانان تلقی می‌شود. از جمله خیرخواهی برای آن‌ها، در حق ایشان دعا نمودن و به بدی در موردشان سخن نگفتن است. و هرکس خیرخواه امام مسلمانان است باید نصیحتش را شخصاً به وی عرضه دارد. در صورتی که قادر به انجام آن نباشد به صورت نامه و یا توسط افراد نزدیک به حاکم برایش سفارش نماید در غیر این صورت او معذور است. ولی اگر در مجالس و بر منابر یا به صورت نوار ضبط مسائل حاکمان مسلمان را مطرح کند و عیب‌های آنان را برشمارد این را خیرخواهی نمی‌گویند بلکه خیانت به والیان امور است، نصیحت در حق آن‌ها دعا برای اصلاحشان، پوشیدن عیبشان و افشاگری نکردن بر علیه آن‌هاست و همینگونه از جمله نصیحت و خیرخواهی حاکمان اسلامی انجام دادن اعمال و وظایف محوله توسط کارکنان حکومتی است که به انجام آن مکلف شده‌اند.

سپس شیخ/ می فرماید: «رسول الله ص سه مسئله ذکر شده در بالا را در یک حدیث جمع نموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا:أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَنَاصَحُوا مَنْ وَلَّاهُ اللهُ أَمْرَكُمْ»‏**[[25]](#footnote-25)** «با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می‌شود: 1. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید 2. به ریسمان خداوند چنگ زنید و متفرق نشوید 3. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید»».

در مورد مسئله اولی باید گفت که اهل جاهلیت اولیاء و صالحان را عبادت می‌کردند و می‌گفتند: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ «این‌ها نزد خداوند برایمان شفاعت می‌کنند».

در مورد مسئله دوم چنانکه بحث شد اهل دنیا در دین و دنیایشان متفرق و پراکنده بودند.

و در مورد مسئله سوم باید گفت که آن‌ها از حاکمان جامعه اطاعت نمی‌کردند و فرمانبری را نوعی ذلت و پستی می‌دانستند.

این مسائل سه‌گانه را رسول الله ص که جامع کلمات و صاحب فصل الخطاب است اینگونه جمع آوری نموده می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَنَاصَحُوا مَنْ وَلَّاهُ اللَّهُ أَمْرَكُمْ»‏**[[26]](#footnote-26)** «با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می‌شود: 1. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید 2. به ریسمان خداوند چنگ زنید و متفرق نشوید 3. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید».

اولی اینکه باید خدا را عبادت نمود و چیزی را با او شریک قرار نداد. عبادت کردن اولیاء و صالحان شرک است. دوم اینکه باید به ریسمان الهی چنگ زد و متفرق نشد برعکس آنچه که جاهلیت بر آن قرار داشت که در دین و دنیا متفرق بودند. حبل الله همان قرآن است و اعتصام، متمسک شدن به آن می‌باشد. پس به آنچه امر شده‌اید عمل و از آنچه نهی شده‌اید دوری نمایید چون تنها قرآن منهج ربانی است و عهده دار حفظ مسائل دین و دنیاست و تمسک به آن رحمت و دوری از آن عذاب و شقاوت است. سوم اینکه باید خیرخواه سرپرستان امور خویش باشیم بر خلاف اهل جاهلیت که هرگونه فرمانبرداری از حاکمان جامعه خویش را ذلت و خواری می‌دانستند در حالی که در اسلام باید از صاحبان امور اطاعت و خیرخواه آنان باشیم و از بیعت آنان خارج نگردیم و در حضور مردم از آنان عیب جویی ننماییم و بر علیه آن‌ها سخن نگوییم چون این کار خیانت به آن‌هاست و نصیحت محسوب نمی‌گردد. هرچند افرادی به گمان خویش آن را نصیحت بنامند، این کار شر و انتشارش موجب ایجاد دشمنی بین مردم و حکومت می‌شود و نه تنها هیچ مصلحتی در آن نیست بلکه ضرر محض است.

در خاتمه مسئله سوم شیخ / اظهار می‌دارد خللی که در دین و دنیای مردم وارد گشته به سبب یکی از این امور سه گانه یا همه آن‌هاست که عبارتند از: شرک به خدا، تفرقه و قیام بر علیه حاکمان مسلمان.

مسئله چهارم: تقلید کورکورانه و مضرات ناشی از آن

دینشان بر اصولی بنا شده که مهمترین آن تقلید بود و این قاعده، اصلی مهم برای کافران است که اول و آخرشان بر آن هستند. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ ٢٣﴾ [الزخرف: 23]. «و ما پیش از تو برای هیچ شهری و دیاری رسولی نفرستادیم جز اینکه ثروتمندان خوشگذران آن قوم گفتند: ما پدران خود را بر راهی یافتیم و از آن‌ها پیروی خواهیم کرد».

و باز می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ٢١﴾ [لقمان: 21]. «وقتی به آن‌ها گفته شود از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. آیا اگر شیطان آن‌ها را دعوت به عذاب دردناک کند باز هم او را اطاعت می‌کنند؟».

و با این سخن به نزدشان آمد: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ...﴾ [سبأ: 46].

«بگو من شما را به یک سخن پند می‌دهم و آن اینکه یکی یکی و دو به دو برای خدا قیام کنید، سپس فکر خود را به کار اندازید تا دریابید که صاحب شما مجنون نیست...».

و باز می‌فرماید: ﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٣﴾ [الأعراف: 3]. «از آنچه از جانب خداوند برایتان نازل شده پیروی نمایید و پیرو دستورهای غیر او نباشید و جز او را به دوستی مگیرید، تعداد کمی پند می‌پذیرند».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها دینشان را نه بر اساس آنچه که رسولان الهی‡ آورده بودند بلکه بر اساس اصولی که خود ساخته و حاضر به تغییر و تحولی در آن نبودند بنا نهاده بودند که از آن جمله می‌توان به تقلید اشاره نمود که در آن بعضی، بعض دیگر را پیروی می‌کردند. هرچند شخص تقلید شده صلاحیت آن را هم نداشته باشد. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ ٢٣﴾ [الزخرف: 23]. «و ما پیش از تو برای هیچ شهری و دیاری رسولی نفرستادیم جز اینکه ثروتمندان خوشگذران آن قوم گفتند ما پدران خود را بر راهی یافتیم و از آن‌ها پیروی خواهیم کرد».

منظور از مترفین بیشتر اهل رفاه و ثروت می‌باشند چون آن‌ها اهل شر و فساد بودند و حاضر به قبول کردن حق نبودند بر خلاف ضعفاء و فقرا که اکثراً اهل قبول حق و تواضع می‌باشند. پس اهل ترف صاحبان موقعیت و مالند: ﴿إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ﴾ یعنی صاحبان جاه و مال در بین آن‌ها گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ﴾ یعنی پدران خود را بر دینی یافتیم و ما در آن کار پیرو آن‌ها هستیم. منظورشان این بود که ای پیامبر ما به شما احتیاجی نداریم و به گمان خویش دنباله روی پدرانشان آن‌ها را از اطاعت پیامبران‡ بی نیاز می‌کرد. این تقلید کورکورانه و از جمله امورات جاهلی است. اما دنباله روی کردن در خیر را اتباع و اقتدا می‌نامند. خداوند متعال از زبان یوسف نقل می‌کند که: ﴿وَٱتَّبَعۡتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۚ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشۡرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ﴾ [یوسف: 38]. «از دین پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب پیروی کردم و مناسب حال ما نیست که در هیچ چیزی شریک قرار دهیم».

و باز می‌فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ﴾ [التوبة: 100]. «پیشی گیرندگان در خیر از مهاجر و انصار و کسانی که در خیر از آن‌ها تبعیت می‌کنند».

و به همین مناسبت خداوند متعال در مورد جاهلیت می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَايَهۡتَدُونَ ١٧٠﴾ [البقرة: 170].

«و هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شد از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، می‌گفتند: بلکه ما از آنچه پدرانمان بر آن بودند پیروی می‌کنیم. آیا اگر چه پدرانتان چیزی را درک نکرده و هدایت هم نیافته باشند؟».

کسی که درک ندارد و هدایت یافته نیست شایسته اقتدا کردن نمی‌باشد بلکه مقتدی کسی است که هم عاقل و هم هدایت یافته باشد. بنابراین تقلید کورکورانه از جمله کارهای جاهلی است و این را تعصب می‌گویند. مقتدی، رسول اللهص و پیروان او هستند. سپس شیخ / به این آیه اشاره می‌کند که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ٢١﴾ [لقمان: 21].

«وقتی به آن‌ها گفته شود از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. آیا اگر شیطان آن‌ها را دعوت به عذاب دردناک کند باز هم او را اطاعت می‌کنند؟».

یعنی هنگامی که مشرکین را دعوت به تبعیت از قرآن می‌کنید، گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. بگو اگر شیطان پدرانتان را به عذاب آماده شده دعوت کرده باشد باز هم آن‌ها را تبعیت می‌کنید؟ یعنی هرچند پدرانتان از پیروان شیطان باشند باز هم به آن‌ها اقتدا می‌کنید که سرانجام آن سعیر است؟ بر انسان عاقل واجب است که در آن اندیشه کند تا بداند دنباله روی چه کسی است.

سپس شیخ / ادامه میدهد: «و با این سخن به نزدشان آمد: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ...﴾ [سبأ: 46].

«بگو من شما را به یک سخن پند می‌دهم و آن اینکه یکی یکی و دو به دو برای خدا قیام کنید. سپس فکر خود را به کار اندازید تا دریابید که صاحب شما مجنون نیست...».

و باز می‌فرماید: ﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٣﴾ [الأعراف: 3].

«از آنچه از جانب خداوند برایتان نازل شده پیروی نمایید و پیرو دستورهای غیر او نباشید و جز او را به دوستی مگیرید. تعداد کمی پند می‌پذیرند».

یعنی رسول الله ص با این آیه به نزدشان آمد و آن‌ها گفتند ما به آنچه پدرانمان بر آن بودند متمسک هستیم و از محمد ص پیروی نمی‌کنیم، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: در آنچه این مرد به شما می‌گوید، بنگرید و اندیشه کنید. عصبیت، شما را به خود مشغول ننماید؛ بصورت جمعی و یا تنها در آنچه محمد ص شما را بدان فرا می‌خواند فکر کنید در صورتی که آن را حق یافتید بر شما واجب است از آن پیروی نمایید و در آن صورت، درست نیست که شما به آنچه پدرانتان بر آن بوده‌اند باقی بمانید.

﴿أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ﴾ یعنی قیامتان برای خدا باشد نه برای هوا و هوس، بلکه حق را قصد کنید ﴿مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ﴾ دو تا دو تا با هم فکر کنید و با هم اجتماع نمایید و جلسه تشکیل دهید. چون همکاری تشکیل دهندگان جلسات یا همکاری جمعی احتمال رسیدن به حق را افزایش می‌دهد. یا به صورت فردی با خود خلوت نمایید و در مورد آنچه رسول الله ص آورده، بیندیشید و مطمئناً آن را حق خواهید یافت و در آن صورت پیروی از آن را بر خود واجب می‌دانید، ﴿ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ مَا بِصَاحِبِكُم﴾ سپس در مورد محمد ص که می‌گویید دیوانه است بیندیشید، چون او دیوانه نیست بلکه عاقل ترین مردم و نمونه اعلی در بین مخلوقات است و او ناصح مردم و عالمترین آن‌ها می‌باشد. پس چگونه می‌گویید که او دیوانه است؟ بیندیشید و در رفتارش بنگرید. آیا در رفتار و در تصرفاتش چون دیوانگان عمل می‌کند؟ ﴿مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا نَذِيرٞ لَّكُم بَيۡنَ يَدَيۡ عَذَابٖ شَدِيدٖ﴾ او مجنون نیست بلکه قبل از اینکه دچار عذاب شوید شما را می‌ترساند. اگر به وی ایمان نیاورید و اطاعتش نکنید دچار عذاب شدیدی خواهید شد. او به سوی شما آمده و خیرخواه شماست و برای شما طالب خیر است و می‌خواهد شما را نجات دهد و قصد صلاح و رستگاری شما را در دنیا و آخرت دارد. چگونه شما او را متصف به این صفات می‌کنید و بدون نظر و اندیشه در حال وی اذعان می‌دارید که او دیوانه است؟ در نتیجه بر هر انسان عاقلی لازم است در سخنان و گفته‌های مردم فکر کند؛ در موردش تحقیق نماید و حق و ناحق را از هم تشخیص دهد. حق را پذیرا و خطا را مردود بدارد تا تقلید کورکورانه باعث ماندگاریش بر باطل نگردد.

مسئله پنجم: دلیل اکثریت را بدون در نظر گرفتن سند آن، حجت دانستن

از اساسی ترین قواعد جاهلی این بود که آن‌ها به اکثریت مغرور بودند و آن را وسیله صحت و درستی هر چیزی تلقی می‌کردند. در حالی که رسول الله ص ضد آن اندیشه را با خود آورد و در موارد بسیاری در قرآن این جریان توضیح داده شده است.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها اکثریت را دلیل حق بودن و اقلیت را دلیل بر ناحق بودن می‌دانستند. هرچیزی که اکثریت آن را می‌خواست، نزد آن‌ها حق بود و برعکس ناحق را در بین طرفداران اقلیت می‌یافتند. میزان حق و ناحق در بینشان اکثریت و اقلیت بود و این خطا بود. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ١١٦﴾ [الأنعام: 116]. «اگر از اکثریت مردم زمین پیروی کنی تو را از راه خدا منحرف خواهند کرد که اینان جز از پی گمان نمی‌روند و جز اندیشه باطل و دروغ چیزی در دست ندارند».

و باز می‌فرماید: ﴿وَمَا وَجَدۡنَا لِأَكۡثَرِهِم مِّنۡ عَهۡدٖۖ وَإِن وَجَدۡنَآ أَكۡثَرَهُمۡ لَفَٰسِقِينَ ١٠٢﴾ [الأعراف: 102]. «اکثر مردم را در عهد و پیمان استوار ندیدیم بلکه بیشترشان را عهدشکن و فاسد یافتیم».

بنابراین، میزان حق و ناحق اکثریت و اقلیت نیست؛ بلکه میزان، حق بودن است. هرکس بر حق باشد هرچند یک نفر باشد، او حق است و کسی است که باید به او اقتدا شود و در صورتی که اکثریت بر باطل باشند باید آن‌ها را رها کرد و به زیاد بودنشان مغرور نشد بلکه اعتبار به حق است. به همین خاطر علماء گفته‌اند حق به واسطه انسان‌ها معلوم نمی‌گردد بلکه مردان را به واسطه حق باید شناخت. پس آن کس که بر حق باشد باید مورد اقتدا و تأسی قرار گیرد.

خداوند در داستان پیشینیان برایمان نقل می‌کند که گاهاً اقلیت بر حق بوده‌اند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٞ﴾ [هود: 40]. «با او جز اندکی ایمان نیاوردند».

در حدیث وارد است که رسول الله ص فرمودند: امت‌ها را به من نشان دادند، پیامبری را دیدم که کمتر از ده نفر با او بود، پیامبری را دیدم که یک یا دو نفر همراه او بودند و پیامبری را دیدم که هیچ احدی همراه او نبود. بنابراین در حق بودن مذهبی یا سخنی میزان، اکثریت پیروان آن نیست بلکه اعتبار تنها به حق یا باطل بودن می‌باشد. اگر چیزی حق باشد هرچند اقلیت مردم با او باشند باید به آن متمسک شد چون نجات در آن است و اکثریت مردم نمی‌توانند باطل را حق کنند. بنابراین حق را هر مسلمانی باید همیشه آویزۀ گوش نماید.

رسول اللهص می‌فرماید: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُغَرِيبًا كَمَـا بَدَأَ»**[[27]](#footnote-27)** «اسلام با غریبی آغاز شد و بازگشتش نیز غریبانه است». این در حالی است که اکثریت مردم بر شر و گمراهی قرار دارند و جز اندکی از مردم بر حق باقی نمی‌مانند که آن‌ها نیز غریبند و این غریبان در مجتمع بشری در اقلیت می‌باشند. هنگامی که رسول اللهص مبعوث شد جهان کلاً در کفر و گمراهی موج می‌زد و در آن هنگام که شروع به دعوت نمود، مردم یک به یک و دو به دو دعوتش را لبیک گفتند تا زیاد شدند. در آن هنگام قریش و جزیرۀ عرب و تمام عالم بشری همگی بر گمراهی بودند. رسول الله ص به تنهایی شروع به دعوت نمود و آنانی که از او پیروی کردند و دعوتش را پذیرفتند به نسبت کل عالم خیلی کم بودند. بنابراین، اکثریت ملاک اعتبار نیست بلکه تنها چیزی که معتبر است حق بودن و به حق رسیدن است. اما در صورتی که اکثریت بر حق باشند، چیز خوبی است. ولی سنت الهی اینگونه است که همیشه اکثریت بر باطل قرار دارند: ﴿وَمَآ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوۡ حَرَصۡتَ بِمُؤۡمِنِينَ ١٠٣﴾ [یوسف: 103]. «اکثریت مردم ایمان نمی‌آورند هرچند تو نسبت به ایمان آوردن آن‌ها حریص باشی».

و می‌فرماید: ﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [الأنعام: 116]. «اگر از اکثریت مردم زمین پیروی کنی تو را از راه خدا منحرف خواهند کرد».

مسئله ششم: پیشینیان را بدون در نظر گرفتن هرگونه سند و دلیلی حجت دانستن

چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ فَمَا بَالُ ٱلۡقُرُونِ ٱلۡأُولَىٰ ٥١﴾ [طه: 51]. «(فرعون) گفت: پس حال اقوام گذشته چیست؟».

و می‌فرماید: ﴿مَّا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ﴾ [المؤمنون: 24]. «درمیان پدران خویش چنین سخنانی را نشنیده‌ایم».

شرح:

یعنی زمانی که رسولان پروردگار، حق را برای آن‌ها آوردند؛ پدرانشان را دلیل عدم پذیرش قرار دادند. موسی ÷ آنگاه که فرعون را دعوت به ایمان کرد فرعون آنچه گذشتگان بر آن بودند را دلیل قرار داد و گفت: ﴿قَالَ فَمَا بَالُ ٱلۡقُرُونِ ٱلۡأُولَىٰ ٥١﴾ [طه: 51]. «گفت: پس حال اقوام گذشته چیست؟» خواست با این کار به عملکرد گذشتگان استناد کند که در کفر بر کسانی که در آن زمان زندگی می‌کردند مقدم بودند. این دلیل باطل، دلیل جاهلیت بود. همچنان که قوم نوح بعد از دعوت شدنشان به سوی توحید بیان داشتند و گفتند: ﴿مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيۡكُمۡ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةٗ مَّا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ﴾ [المؤمنون: 224].

«این مرد جز بشری چون ما نیست که می‌خواهد بر شما برتری یابد، اگر خدا می‌خواست ملائکه‌ای را بر شما نازل می‌کرد. درمیان پدران خویش چنین سخنانی را نشنیده‌ایم». با نوح به مقابله برخواستند و دلیلشان در این مبارزه این بود که پدران ما بر حق هستند و آنچه را که نوح آورده باطل است؛ چون مخالف آن چیزی است که پدرانمان بر آن بودند و کافران قریش نیز اظهار می‌داشتند که: ﴿مَا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِي ٱلۡمِلَّةِ ٱلۡأٓخِرَةِ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا ٱخۡتِلَٰقٌ ٧﴾ [ص: 7].

«ما چنین چیزی را در دین دیگری نشنیده‌ایم و این جز دروغ به هم بافته شده چیز دیگری نیست». ﴿مَا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا﴾ یعنی آنچه رسول الله ص آورده است. ﴿فِي ٱلۡمِلَّةِ ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ در دین آباء و اجدادشان. ﴿إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا ٱخۡتِلَٰقٌ﴾ دروغ است. آن‌ها آن چیزی را که رسول الله ص آورده بود، دروغ دانستند؛ چرا؟ چون مخالف آن چیزهایی بود که پدرانشان بر آن بودند که همان عبادت بت‌ها بود ولی آن‌ها به دین پدران نزدیک خود رجوع نمودند و به دین پدرانشان، ابراهیم و اسماعیل، مراجعه نکردند و این سنت کافران است و سنت جاهلیت می‌باشد. به هر باطلی که بر آن‌ها متقدم باشد برای رد حق استناد می‌کنند. اما آنچه که بر هر انسان عاقلی واجب است این است که به آنچه رسول الله ص آورده است بنگرد و بین آن و آنچه از پدرانش به وی رسیده مقارنه کند و آن‌ها را در کنار هم گذارد تا حق از باطل برایش جدا گردد. ولی آن‌ها درها را بر روی خود بستند و گفتند: ما هیچ چیز را جز آنچه را که از طریق پدرانمان به ما رسیده باشد، نمی‌پذیریم و هر چیز که مخالف آن باشد، قبول نداریم. و این رفتار در شأن یک انسان عاقل نیست تا برسد به کسی که در صدد نجات خودش است چنین فردی نباید تنها به آنچه از گذشتگان به او رسیده، بسنده کند.

در شرایط فعلی در صورتی که گورپرستان را از عبادت بت‌ها نهی کنید در جواب می‌گویند: این شهر فلانی است و فلان جماعت در آن بوده‌اند و زمان‌ها بر این منوال گذشته و ما هم بر همین منوال کار آن‌ها را ادامه می‌دهیم. اگر به کسانی که مراسم مولودی راه می‌اندازند، گفته شود: این بدعت است. گفته می‌شود که گذشتگان ما به آن عمل کرده‌اند و اگر این کار باطل بود به آن عمل نمی‌کردند.

اینگونه استدلال نمودن استدلال اهل جاهلیت است. آنچه مردم بر آن هستند میزان سنجش نیست بلکه اعتبار بر آن چیزی است که رسول اللهص آورده است چون مردم هم خطا می‌کنند و هم درست عمل می‌کنند. ولی آنچه که رسول اللهص آورده قطعاً حق است و تبعیت از آن واجب می‌باشد و خداوند متعال ما را به پدران و اجدادمان واگذار نکرده است.

صوفیه نیز به همین درد گرفتارند. آن‌ها می‌گویند: حالات درونی ما، ما را از تبعیت رسول الله ص کفایت می‌کند. ما احوالی داریم که در آن به الله تعالی متصل می‌شویم و مستقیماً از خداوند علم و هدایت دریافت می‌داریم ولی اهل سنت دینشان را از مردگان دریافت می‌کنند که منظورشان اهل حدیث می‌باشد ولی ما دینمان را از زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد دریافت می‌نماییم. و باز می‌گویند: عوام احتیاج به رسولان دارند اما خواص به رسولان احتیاجی نیست چون آن‌ها مستقیماً به خداوند وصل می‌شوند و یاد می‌گیرند. همین طور شیطان برایشان سخن می‌سازد. و در همین رابطه می‌گویند: اصحاب طریقت به رسول نیاز ندارند چون آن‌ها به طور مستقیم با خدا ارتباط دارند و این دین جاهلی است. و رویدادها و جریانات فکری متعدد و منحرف نیز از همین قبیل هستند.

مسئله هفتم: استدلال به اینکه آنچه صاحبان قدرت بر آن هستند حق است

قومی که در فهم قوی بودند و یا در انجام کارها قدرت بیشتری از خود نشان می‌دادند و یا دارای مال و جاه و ملک بیشتری بودند در مسائل مورد استناد اهل جاهلیت قرار می‌گرفتند و خداوند متعال در کلامش این کارشان را مردود می‌شمارد؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ مَكَّنَّٰهُمۡ فِيمَآ إِن مَّكَّنَّٰكُمۡ فِيهِ﴾ [الأحقاف: 26].

«به آنان قوت و قدرتی دادیم که به شما نداده‌ایم».

و می‌فرماید: ﴿وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ﴾ [البقرة: 89]. «از قبل انتظار پیروزی بر کافران را داشتند اما هنگامی که آمد و او را شناختند به او کافر شدند».

و می‌فرماید: ﴿يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡ﴾ [البقرة: 146]. «او را به مانند فرزندان خویش می‌شناختند».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها به آنچه صاحبان قدرت و جاه و موقعیت در بین مردم بر آن بودند استدلال کرده و آن را حق می‌دانستند و ضابطه شناخت حق پیش آنان این بود. بنابراین، مردم به اهل ثروت، قدرت و مال می‌نگریستند و هرچه آنان می‌پسندیدند را حق دانسته و هر چه را که ضعفا و فقرا بر ‌آن بودند و به آن معتقد بودند را باطل تلقی کرده و آن را طرد می‌نمودند و این حال اهل جاهلیت بود و این ضابطه باطلی است. خداوند متعال از ملت‌های گذشته یاد می‌کند که آن‌ها دارای قوت و قدرت زیادی بودند و ثروت‌های زیادی را در اختیار داشتند، در حالی که کافر بودند. در آیات زیادی این موضوع مورد بحث قرار گرفته است در حالی که آنان از موقعیت‌های اجتماعی و زیرکی و فهم بسیار برخوردار بودند ولی این مسائل فاقد هر نوع نفعی برایشان بود و آن‌ها را از باطل نجات نداد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ خَيۡرٞ مَّقَامٗا وَأَحۡسَنُ نَدِيّٗا ٧٣﴾ [مریم: 73].

«و چون آیات واضح ما بر آن‌ها تلاوت شود. کافران به ایمانداران گفتند: کدامیک از این دو گروه مقام و مجالسمان نیکوتر است؟» خداوند متعال سخنانشان را مردود دانسته و می‌فرماید: ﴿وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّن قَرۡنٍ هُمۡ أَحۡسَنُ أَثَٰثٗا وَرِءۡيٗا ٧٤﴾ [مریم: 74].

«و چه بسا پیش از آنان گروه‌های بسیاری که از آنان ثروتمندتر و خوشتر بودند را هلاک گردانیدیم».

و باز می‌فرماید: ﴿أَوَ لَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَكَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا ٤٤﴾ [فاطر: 44]. «آیا در روی زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت کار ستمکاران پیش از خود را که نیرو و اقتدارشان بسیار بیش از اینان بود بنگرند که چگونه شد؟ و هیچ موجودی در آسمان‌ها و زمین، خدا را درمانده نکرده است؛ چرا که او همواره دانای تواناست».

و باز می‌فرماید: ﴿وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّن قَرۡنٍ هُمۡ أَشَدُّ مِنۡهُم بَطۡشٗا﴾ [ق: 36]. «چه بسیار طوایفی را قبل از اینان ما هلاک کردیم که قدرت و قهرشان بیشتر بود».

و می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ يَرَوۡاْ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَبۡلِهِم مِّن قَرۡنٖ مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَا لَمۡ نُمَكِّن لَّكُمۡ وَأَرۡسَلۡنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡهِم مِّدۡرَارٗا وَجَعَلۡنَا ٱلۡأَنۡهَٰرَ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمۡ فَأَهۡلَكۡنَٰهُم بِذُنُوبِهِمۡ وَأَنشَأۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قَرۡنًا ءَاخَرِينَ ٦﴾ [الأنعام: 6].

«آیا ندیدند که پیش از ایشان چه بسیار گروهی را هلاک نمودیم و حال آنکه در زمین قدرت و تمکنی به آن‌ها داده بودیم که به شما نداده ایم؟ از آسمان باران را پیوسته بر آنان فرستادیم و نهرها را در زمین جاری ساختیم ولی به سبب گناهانشان هلاکشان کردیم و بعد از آنان گروه دیگری را پدید آوردیم».

این آیات می‌رساند که قوت و تمکن و مال هنگامی که صاحبش گمراه باشد، ملاک اعتبار نیست. چون این قدرت و مال و ثروت به آن‌ها سودی نمی‌رساند. خداوند سبحان بیان می‌دارد که به خاطر سنت استدراج آن را به کافران عطا می‌کند: ﴿ فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَتَحۡنَا عَلَيۡهِمۡ أَبۡوَٰبَ كُلِّ شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ أُوتُوٓاْ أَخَذۡنَٰهُم بَغۡتَةٗ فَإِذَا هُم مُّبۡلِسُونَ ٤٤ فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْۚ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٥﴾ [الأنعام: 44-45].

«چون آنچه را که به آن‌ها تذکر داده شد فراموش کردند ما هم درهای همه چیز را به روی آن‌ها گشودیم تا چون به نعمتی که به آن‌ها داده شد شادمان و مغرور شدند ناگهان آن‌ها را گرفتیم و یک باره ناامید شدند. پس ریشه گروه ظالمان کنده شد و ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است».

و می‌فرماید: ﴿فَذَرۡنِي وَمَن يُكَذِّبُ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِۖ سَنَسۡتَدۡرِجُهُم مِّنۡ حَيۡثُ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٤ وَأُمۡلِي لَهُمۡۚ إِنَّ كَيۡدِي مَتِينٌ ٤٥﴾ [القلم: 44-45].

«منکرین و تکذیب کنندگان قرآن را به من واگذار، که ما آن‌ها را از جایی که نمی‌فهمند به عذاب سخت درافکنیم و آن‌ها را مهلت می‌دهیم. همانا کید من قوی و سخت است».

و باز می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّمَا نُمۡلِي لَهُمۡ خَيۡرٞ لِّأَنفُسِهِمۡۚ إِنَّمَا نُمۡلِي لَهُمۡ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِثۡمٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ١٧٨﴾ [آل‌عمران: 178].

«کافران نپندارند هنگامی که به آن‌ها مهلت می‌دهیم برایشان بهتر است؛ زیرا ما که آن‌ها را مهلت می‌دهیم به خاطر آن است که بر گناهان خویش بیفزایند و عذاب خوارکننده‌ای را برایشان قرار داده‌ایم».

خداوند این ثروت را به آن‌ها بخشیده و در زمین به آن‌ها قدرت داده و ملک و حاکمیت عطا فرموده و توانایی اختراع و اکتشاف عنایت نموده است. چنانکه امروز نیز در مورد کفار شاهد آن هستیم و این نشانۀ بر حق بودن آنان نیست و مفهوم آن این نیست که خداوند نسبت به عطایی که به آن‌ها کرده، راضی است. بلکه همه این‌ها عنوان مهلت و استدراج را دارند و بدان خاطر است تا بیشتر گناه کنند. ولی اهل جاهلیت به آن‌ها استدلال می‌کردند و آن را دلیل بر حق بودن به حساب می‌آوردند. اما اهل بصیرت به آنچه امت‌ها و گروه‌ها بر آن قرار دارند، می‌نگرند. اگر حق بود هرچند صاحبان آن فقیر باشند، قبول می‌نمایند و اگر باطل بود، هرچند مربوط به ثروتمندان و صاحبان قدرت باشد، رد می‌نمایند. از جمله آیات در این زمینه همان است که جناب شیخ / به آن استناد کرده است. آنجا که خداوند هلاک قوم عاد را بحث می‌کند: ﴿وَلَقَدۡ مَكَّنَّٰهُمۡ فِيمَآ إِن مَّكَّنَّٰكُمۡ فِيهِ وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ سَمۡعٗا وَأَبۡصَٰرٗا وَأَفۡ‍ِٔدَةٗ فَمَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُمۡ سَمۡعُهُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُهُمۡ وَلَآ أَفۡ‍ِٔدَتُهُم مِّن شَيۡءٍ﴾ [الأحقاف: 26]. «به آنان قوت و قدرتی دادیم که به شما نداده‌ایم. به آن‌ها چشم، گوش و دل دادیم اما این ابزار، آن‌ها را از عذاب نرهاند و بی‌نیاز نکرد».

و می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ٦ إِرَمَ ذَاتِ ٱلۡعِمَادِ ٧ ٱلَّتِي لَمۡ يُخۡلَقۡ مِثۡلُهَا فِي ٱلۡبِلَٰدِ ٨﴾ [الفجر: 6-8].

«آیا ندیدی که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ اهل ارم را که صاحب قدرت و عظمت بودند، چگونه کیفر داد؟ شهری که مانند آن در عالم ساخته نشده بود».

در دل کوه‌ها سنگ‌ها را تراشیده و آن را برای سکونت زینت می‌دادند که تا به حال باقی مانده است و در مسیر کاروان‌ها به سوی شام قرار دارد. ﴿فَتِلۡكَ مَسَٰكِنُهُمۡ لَمۡ تُسۡكَن مِّنۢ بَعۡدِهِمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ وَكُنَّا نَحۡنُ ٱلۡوَٰرِثِينَ﴾ [القصص: 58]. «و این خانه‌های آن‌هاست که بعد از آن‌ها جز عده قلیلی ساکن نشدند و تنها ما وارث آن بودیم». ﴿فَتِلۡكَ بُيُوتُهُمۡ خَاوِيَةَۢ بِمَا ظَلَمُوٓاْ﴾ [النمل: 52]. «این است خانه‌هایشان که به سبب ظلمی که کردند همه ویران شدند».

این همه قدرت عظیم را خداوند به آن‌ها داده است در حالی که کافرند و هنگامی که پیامبران در میانشان مبعوث شدند به واسطۀ قدرت و ثروت و امکاناتی که داشتند، مغرور شدند و تکبر ورزیدند و بر شرک خویش باقی ماندند و حق را نپذیرفتند و سبب همه این‌ها مغرور شدن به خاطر قدرت و امکاناتی بود که داشتند. چنانکه خداوند متعال اینگونه نقل می‌نماید: ﴿وَقَالُواْ مَنۡ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةًۖ أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَهُمۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ﴾ [فصلت: 15]. «و گفتند: چه کسی از ما قوی‌تر است؟ آیا ندانستند خدای که آن‌ها را خلق کرده از آن‌ها قدرتمندتر است».

اما در مورد استدلال کردن به فهم باید گفت که: یهودیان یا بنی اسرائیل را خداوند علم و فهم عنایت کرده بود. آن‌ها صفات پیامبری را که در آخرالزمان مبعوث خواهد شد، می‌دانستند. در تورات خوانده بودند که پیامبری که خاتم پیامبران است به زودی مبعوث خواهد شد و حتی صفات او را هم می‌دانستند. در مدینه با اوس و خزرج که دو طایفه عرب بودند در جنگ و جدال بسر می‌بردند. ﴿وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ [البقرة: 89].

می گفتند: به زودی پیامبر آخرالزمان مبعوث خواهد شد و ما از او پیروی می‌کنیم و همراه او با شما می‌جنگیم. ﴿فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ﴾. هنگامی که محمدص مبعوث شد و از فرزندان اسماعیل بود به او حسادت بردند چون آن‌ها گمان می‌کردند که نبوت در فرزندان یعقوب خواهد بود و همین حسادت مانع از ایمان آوردنشان شد. به همین خاطر فهم و علمشان هیچ منفعتی به آن‌ها نرساند.

اینطور نیست که هرکس حق را بشناسد، از آن پیروی کند و به آن عمل نماید. گاهاً موانعی وی را منصرف می‌کند. چه بسا حسد، کبر، طمع دنیا، طلب ریاست و مسائل دیگر همگی باعث انحراف انسان از حق گردد. علی رغم اینکه حق را هم می‌شناسد. پس هدایت و توفیق ناشی از معرفت، فهم و علم نیست بلکه به دست خداوند سبحان است و در قدرت اوست. به همین دلیل رسول اللهص این دعا را بسیار تکرار می‌کردند: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ والأبصار ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»**[[28]](#footnote-28)** «ای برگردانندۀ دل‌ها و دیده‌ها، دل مرا بر دین خودت ثابت گردان».

معرفت، علم، فهم و فقه به تنهایی همگی سببهای خوبی هستند ولی کافی نیستند. بنابراین باید مواظب آنچه که به وی عطا شده، باشد و به علم و فهمش مغرور نگردد و همیشه از خداوند متعال ماندن بر طریق حق و هدایت بسوی صراط المستقیم را بخواهد.

خداوند متعال از اتکاء محض به وسائل دنیوی منع نموده است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَضَاقَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ ثُمَّ وَلَّيۡتُم مُّدۡبِرِينَ﴾ [التوبة: 25]. «در جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکرتان در برابر اسلام بودید در حالی که هیچ به کار شما نیامد و زمین با همه فراخی‌اش بر شما تنگ گردید و همگی رو به فرار نهادید».

این مسئله را باید بسیار بزرگ تلقی کرد در حالی که بیشتر مردم از آن غافلند و به قدرت، ثروت، جاه و ابهت استدلال کرده و می‌گویند: این ملت پیشرفت کرده و این ترقی و پیشرفت دلیل بر این است که آن‌ها بر حقند و اگر بر حق نبودند به آن درجه از رشد و پیشرفت نمی‌رسیدند و آن‌ها دارای تمدن، فرهنگ و علمند و همین طور جمعی از دنباله روان مغرور تکرار می‌کنند بدون اینکه نظری هم به کفری که بر آن هستند، بیندازند.

مسئله هشتم: آنچه که افراد ضعیف بر آن هستند، حق نیست

پیروی کردن افراد ضعیف از چیزی را دلیل باطل بودن آن می‌دانستند. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ﴾ [الشعراء: 111]. «آیا به تو ایمان آوریم در حالی که پیروانت افراد فرومایه و ضعیف هستند».

و می‌فرماید: ﴿أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَا﴾ [الأنعام: 53]. «آیا این‌ها هستند که در بین ما خداوند‌ (به واسطۀ نعمت اسلام) بر آن‌ها منت نهاده است».

خداوند سخنشان را مردود می‌شمارد و می‌فرماید: ﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ﴾ [الأنعام: 53]. «آیا خداوند به احوال سپاسگزاران داناتر نیست».

شرح:

این مسئله برعکس مسئله قبلی است. در آن به قدرت و توانائی استدلال می‌نمودند و صاحبان قدرت را به خاطر داشتن توانائی، حق می‌دانستند ولی در این مسئله ضعف را دلیل بر ناحق بودن می‌گیرند و می‌گویند: اگر حق بودند ضعیف نمی‌شدند و این میزان تشخیص برای اهل جاهلیت است.آگاه نیستند که قدرت و ضعف در دست خداست. گاهاً ضعیف هرچند ناتوان است بر حق، و قدرتمندی هرچند قوی است بر باطل است. اما این منطق قوم نوح است. آنگاه که نوح ÷ آن‌ها را دعوت می‌کند؛ می‌گویند: ﴿أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ﴾ مردم پیروان تو از جمله افراد ضعیف می‌باشند که اگر بر حق بودی قدرتمندان از تو پیروی می‌کردند. در آیه دیگر آمده: ﴿وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمۡ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ﴾ [هود: 27]. «ما پیروان تو را جز تعدادی افراد اراذل و کم خرد نمی‌بینیم». یعنی دنباله روان تو فاقد رأی و نظر هستند و صاحب اندیشه و فکر نمی‌باشند.

در عهد رسول اللهص نیز مشرکین مؤمنان مستضعف چون بلال، سلمان، عمار و پدر و مادرش را به تمسخر می‌گرفتند و به رسول اللهص می‌گفتند: در حالی که این‌ها پیش تو باشند ما با تو نمی‌نشینیم و غیر از مجلس این‌ها جلسه‌ای مخصوص برایمان بگذار بلکه در آن به تفاهم برسیم. رسول اللهص به خاطر اینکه به هدایت آن‌ها بسیار دلبسته بود، تصمیم گرفت برایشان جلسه‌ای مخصوص بگذارد ولی خداوند متعال، رسول اللهص را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و فرمود: ﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ وَمَا مِنۡ حِسَابِكَ عَلَيۡهِم مِّن شَيۡءٖ فَتَطۡرُدَهُمۡ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥٢ وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لِّيَقُولُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآ﴾ [الأنعام: 52-53]. «آنانکه صبح و شام خداوند را می‌خوانند و از این کار قصدشان تنها خداست از خود مران، که نه چیزی از حساب تو بر آن‌ها و نه چیزی از حساب آن‌ها بر توست. پس اگر آن‌ها را از خود برانی ستمکار خواهی بود. و همچنین ما بعضی را به بعضی دیگر بیازماییم تا بگویند: آیا این‌ها هستند که در بین ما خداوند بر آن‌ها منت نهاده است».

اینکه می‌فرماید: ﴿أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآ﴾ منظورش از آن‌ها ضعفای صحابه می‌باشد. ممکن نیست این‌ها در خیر و نیکی بر ما پیشی بگیرند. ﴿لَوۡ كَانَ خَيۡرٗا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيۡهِ﴾ «اگر خیری در آن بود نمی‌توانستند بر ما پیشی بگیرند».

نمونۀ آن‌ها هم اکنون کسانی هستند که عالمان دینی را به عنوان افراد بی رأی و فاقد تفکر توصیف می‌کنند و می‌گویند: آن‌ها آینده نگر نیستند، متحجر، خشن و خشکند.

شیخ این مسائل را نه برای تاریخ بلکه برای تحذیر نگاشته است و به خاطر آن بود که مسلمانان از این مسائل برحذر باشند؛ چون این موارد از جمله امور جاهلی می‌باشد.

مسئله نهم: به عالمان فاسق و عابدان جاهل اقتدا نمودن

به عالمان فاسق و عابدان جاهل اقتدا می‌کردند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۗ وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 34]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از عالمان و راهبان، اموال مردم را به ناحق می‌خورند و آن‌ها را از راه خدا منع می‌کنند».

﴿لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ﴾ [المائدة: 77]. «در دینتان به ناحق غلو نکنید و از پی خواهش‌های آن گروه که خود پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف شدند، نروید».

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که عالمان فاسق را مورد استناد قرار می‌دادند و به آن‌ها استدلال می‌نمودند. منظور از فاسق کسی است که در علم و عمل از اطاعت خداوند متعال خارج گشته است و علمای فاسق کسانی هستند که به علم خویش عمل نمی‌کنند یا آگاهانه به خداوند متعال دروغ می‌بندند؛ چنانکه می‌گویند: این حلال و این حرام است در حالی که خود می‌دانند که دروغ می‌گویند و این کار را به خاطر رسیدن به آرزوهای خویش انجام میدهند. از موقعیتشان که مورد اعتماد مردم هستند سوء استفاده می‌کنند. اما عابدان فاسق کسانی هستند که از روی جهل و بدون علم اقدام به کاری می‌کنند و مردم به آن‌ها اعتماد دارند و آن‌ها را صالح می‌دانند. به خاطر نام عالم و عابد نباید فریب خورد و تنها وقتی باید به آن‌ها اعتماد نمود که بر دین خداوند متعال باشند. الله تعالی در مورد یهود و نصاری می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 34]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از عالمان و راهبان اموال مردم را به ناحق می‌خورند و آن‌ها را از راه خدا منع می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31]. «غیر از خداوند متعال علما و راهبان خویش را رب و پروردگار خود قرار می‌دادند».

تحقق این امر بدین صورت بود که آنان حرام را برایشان تبدیل به حلال، و حلال را تبدیل به حرام می‌کردند این‌ها نیز از آن‌ها اطاعت می‌نمودند و اینگونه آن‌ها را رب خود کردند چون حلال و حرام کردن چیزی، حق خداوند متعال است و هیچکس حق ندارد بر اساس آرزوها و اغراض خویش چیزی را حلال یا حرام نماید تا با این کار مردمی را از خود راضی گرداند. هم اکنون مردمی هستند که در مسائل شرعی حیله می‌کنند. محرمات را به خاطر رضایت مردم و یا آسانگیری حلال می‌کنند و به گمان خویش متمسک به رخصت شرعی شده‌اند و یا به خاطر مصلحت فردی بر خداوند دروغ می‌بندند و چیزی را حلال یا حرام می‌کنند.

این‌ها علماء فاسقند که از اطاعت خداوند خارج گشته‌اند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ...﴾ این نداء برای تحذیر مؤمنان است. احبار همان علماء هستند و بیشتر بر علماء یهود اطلاق می‌شود و رهبان همان عابدانند و بیشتر به عابدان مسیحی بکار می‌رود. منظور عابدان نصاری و عالمان یهود می‌باشد. یهود مغضوب علیهم و نصاری ضالون هستند و خداوند متعال در هر رکعت نماز به ما دستور داده است که بگوییم: ﴿ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ [الفاتحة: 6-7].

نعمت داده شده گان اهل علم و عملند و ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ﴾ اهل علم هستند اما اهل عمل نمی‌باشند و این‌ها علمای فاسقند ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ راهبان مسیحی و کسانی هستند که خداوند را جاهلانه و بدون دلیل و برهان عبادت می‌کنند، آن‌هایی که به وسیله بدعت، امورات تازه ایجاد شده و خرافات، الله را پرستش می‌نمایند. خداوند متعال ما را از همراهی با علمای فاسق و عابدان گمراه برحذر داشته و نهی کرده و به ما دستور داده است که حق را به وسیلۀ دلیل از کتاب و سنت دریافت نماییم.

و در حال حاضر اگر کسی به چیزی علاقمند باشد و بگوید: فلانی به آن مسئله فتوا داده است بدون اینکه به استناد او از نظر کتاب و سنت اهمیت دهد. وقتی به او می‌گویید این فتوا خطاست فوراً جواب می‌دهد: زمانی که فلانی فتوا داده است بر من گناهی نیست ولی در صورتی که فتوا موافق آرزوهای او نباشد، گوید که این فتوا صحیح نیست و بسیار سخت گرفته است.

مجموعه‌ای از اباطیل را جمع کرده و همراه خطای علماء آن را در کتابی جمع کرده و آن را در اختیار مردم نهاده‌اند و به گمان خویش نام آن را توسعه در دین گذاشته‌اند. و می‌گویند: اسلام دین گذشت است و بر مردم سخت نمی‌گیرد. هرگاه به آن‌ها گفته شود آن را بر کتاب خدا و سنت رسولش عرضه دارید؟ جواب می‌دهند: این کلام علماست. آیا عالم از کتاب و سنت بزرگتر است؟ آیا نباید قولش را بر کتاب و سنت عرضه داشت؟

این کار را اهل خواهش‌ها و هواها انجام میدهند. پناه بر خدا! آن‌ها کسانی هستند که این آیه در موردشان صدق می‌کند: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾.

وقتی از بدعتی که رسول اللهص مردم را برحذر داشته نهی می‌کنید، جواب می‌دهند: این عمل را فلانی که مرد عالم یا صالحی است انجام می‌داد. و یا اهل آن شهر که اهل صلاح و تقوا هستند به آن عمل می‌کنند. در جواب می‌گوییم صلاح و تقوا اگر موافق کتاب و سنت نباشد به تنهایی کافی نیست.

استدلال به قول علما و عابدان را بدون عرضه داشتن بر کتاب و سنت، شیوه اهل جاهلیت است؛ آن‌هایی که علماء و راهبان خویش را به ارباب تبدیل کرده بودند.

مسئله دهم: نسبت دادن اهل دین به کم فهمی و خطا

جهت ابطال دین به کم فهمی و خطای حافظۀ اهل دین استدلال می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ﴾ [هود: 27]. «یعنی بدون نظر و رأی».

شرح:

از جمله فرموده‌های خداوند در مورد قوم نوح است که می‌فرماید: ﴿وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمۡ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ﴾ [هود: 27]. «ما پیروان تو را جز تعدادی افراد ضعیف نمی‌بینیم».

﴿بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ﴾ یعنی کسانی که فهم ندارند. پیروان انبیاء را به خاطر اینکه به گمانشان کم فهم و یا در امورشان هوشیار نبودند و در مسائل، دوراندیش نبودند معیوب می‌دانستند.

و این چیزی است که بسیاری از مجرمان و دشمنان امروزی اسلام نیز به آن خوشحالند که دوراندیشی، فهم و درک مسائل را در مسلمانان بعید می‌دانند و به این دلیل آن‌ها را مورد سرزنش قرار می‌دهند. در حالی که علماء مسلمین اهل بصیرت و معرفت می‌باشند چون آن‌ها به نور الله می‌نگرند و به آنچه الله تعالی امر کرده، دستور می‌دهند و از آنچه نهی نموده است، برحذر می‌دارند.

بدون شک علماء عمل کننده، بعد از رسولان پروردگار بهترین مردمانند و فضیلت عالم بر عابد به سان فضیلت ماه بر سایر ستارگان است. هیچ فردی علماء را متهم نمی‌کند جز کسانی که به جاهلیت شبیه باشند و یا شبیه قوم نوح باشند که پیروان رسولان را متصف به آن اوصاف می‌کنند تا مردم از آنان بیزار شوند و این سخن بر زبان تعدادی از مردم این زمان جاری است که می‌گویند: این‌ها عالمان حیض و نفاس، عالمان طهارت با سنگ و مسائل جزئی هستند و فقه واقع را نمی‌شناسند. در حالی که فقه واقع نزد آن‌ها امور سیاسی، شورش و اقدام بر علیه حاکمان و امیران جامعه اسلامی است.

مسئله یازدهم و دوازدهم: بر قیاس فاسد اعتماد و قیاس صحیح را انکار نمودن

بر قیاس فاسد استدلال می‌کردند. چنانکه می‌گفتند: ﴿إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا﴾ [ابراهیم: 10]. «شما جز انسانی همچون ما نیستید».

قیاس صحیح را انکار می‌کردند. نتیجه جمع میان این دو آن بود که فاقد فهم جامعی باشند که بتوان به وسیله آن، بین حق و باطل فرق گذاشت.

شرح:

مسئله یازده و دوازده به انکار قیاس صحیح و اعتماد بر قیاس باطل اشاره دارد.

نزد اهل اصول قیاس دو نوع است: قیاس علت که در آن حکم فرع به اصل ملحق می‌شود به خاطر وجود علت مشترک که جامع اصل و فرع است، می‌باشد. که اگر شرطی از شروط آن مختل گردد، آن قیاس فاسد است و در اثبات حکم بر آن اعتماد نمی‌شود و این مسئله از جمله مسائل خطیر و بزرگ است. ابن قیم می‌گوید: اکثر گمراهی مردم به سبب قیاس فاسد است و اولین تجربه کنندۀ آن ابلیس بود چون خداوند متعال به وی دستور داد تا برای آدم سجده برد؛ گفت: ﴿أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ﴾ [الأعراف: 12]. «من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گِل خلق کردی». به گمان وی آتش بهتر از خاک است؛ بنابراین او از آدم بهتر است و این قیاس فاسد است چون آتش از گل بهتر نیست بلکه گل از آتش بهتر است. چون آتش می‌سوزاند و باعث اتلاف کردن می‌شود در حالی که گل باعث رویش گیاهان و انواع بذرها خواهد شد که خیر آن برای مردم بهتر است. پس اگر قیاس کنیم خواهیم گفت: گل از آتش بهتر است. با این وصف در اینجا اعتماد بر قیاس نیست بلکه موجب اعتماد همان انتخاب خداوند متعال و تفضیل اوست. او پروردگار متعال است هرچه اراده کند و انتخاب نماید انجام می‌دهد و بر او اعتراض گرفته نمی‌شود. چون تمام کارهای او در نهایت حکمت است. و مشرکان به همان صورت رسولان را تکذیب کردند چون مرتکب این قیاس فاسد شدند و گفتند: ﴿إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا﴾ [ابراهیم: 10]. «شما جز انسانی همچون ما نیستید».

به بشر بودنشان استدلال می‌کردند و آن را دلیل بر عدم رسالتشان قرار می‌دادند. چون به گمانشان رسالت در میان انسان‌ها نادرست است و انسان نمی‌تواند رسول باشد. این قیاس باطل است چون قیاس همراه با مفارقه است. خداوند رسولان را بر غیرشان برتری داده و برگزیده است و خداوند پاک، منزه و متعال نسبت به حال و صلاحیتشان برای رسالت داناتر است. ﴿ٱللَّهُ يَصۡطَفِي مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلٗا وَمِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ٧٥ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ٧٦﴾ [الحج: 75-76]. «خداوند متعال از ملائکه و انسان‌ها رسولانی برمی گزیند. به درستی الله تعالی شنوای بیناست. و آنچه را به گذشته و حال آن‌ها مربوط است، می‌داند».

به همین دلیل آنگاه که به رسولان گفتند: ﴿إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا فَأۡتُونَا بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ ١٠ قَالَتۡ لَهُمۡ رُسُلُهُمۡ إِن نَّحۡنُ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ﴾ [ابراهیم: 10-11]. «شما جز بشری همانند ما نیستید، می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان عبادت می‌کردند، منع کنید. دلیل روشنی برای عبادت خود بیاورید. رسولان در جواب گفتند: ما بشری همانند شما هستیم ولی خداوند متعال بر هرکس از بندگانش بخواهد منت می‌نهد».

رسولان می‌گویند: خداوند بر ما فضیلت داده، توجه کرده و بر ما منت نهاده و ما را برای رسالت برگزیده است.

قیاس شما قیاس باطلی است چون انسان‌ها در یک درجه نیستند؛ بعضی از آن‌ها مؤمن، و بعضی دیگر کافرند. بعضی رسولان، عالمان و صالحانند و بعضی دیگر جاهلان، کافران و فاسقانند. پس انسان‌ها متفاوتند. در نتیجه با هم فرق دارند و قیاس آن‌ها با همدیگر درست نیست. چون این تفاوت نزد اهل اصول از جمله اشکالات قیاس است.

بلکه حکمت اقتضا می‌کند که رسولی از جنس خودشان برایشان فرستاده شود تا بتواند مسائل را برایشان توضیح دهد. خداوند می‌فرماید: ﴿قُل لَّوۡ كَانَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَلَٰٓئِكَةٞ يَمۡشُونَ مُطۡمَئِنِّينَ لَنَزَّلۡنَا عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكٗا رَّسُولٗا ٩٥﴾ [الإسراء: 95]. «بگو اگر ساکنان زمین ملائکه بودند، از آسمان رسولی از ملائکه برایشان نازل می‌کردیم».

بنابراین، رسول باید از جنس کسانی باشد که به نزدشان مبعوث می‌گردد تا قادر به ابلاغ رسالت باشد و اقتضای حکمت نیز همین است که رسول انسان‌ها، انسان باشد. و اگر آن‌هایی که در زمین زندگی می‌کردند ملائکه بودند خداوند از جنس خودشان، ملائکه‌ای مبعوث می‌کرد.

از کارهای عجیب آن‌ها این بود که رسالت را در میان افراد بشر بعید می‌دانستند اما بندگی سنگ و چوب را بعید تلقی نمی‌نمودند و برایشان چیز دور از انتظار نبود که ربوبیت و الوهیت را در سنگ و چوب بدانند. ولی همین افراد وجود رسالت در بشر را منکر و بعید می‌دانستند. و این قیاس باطلی است که سایر اقوام از قوم نوح گرفته تا اقوام دیگر به خاطر وجود بشری که حامل رسالت باشد، منکر رسولان الهی بودند، قوم نوح گفتند: ﴿مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيۡكُمۡ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةٗ مَّا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ ٢٤ إِنۡ هُوَ إِلَّا رَجُلُۢ بِهِۦ جِنَّةٞ فَتَرَبَّصُواْ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٖ ٢٥﴾ [المؤمنون: 24-25].

«این جز بشری مثل شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری یابد. اگر خداوند می‌خواست ملائکه ای از آسمان نازل می‌کرد و این را در پدران قدیم خویش نشنیده‌ایم. او مرد دیوانه‌ای بیش نیست پس تا چندی در باره‌اش دست نگه دارید».

قریش در مورد رسول اللهص می‌گفتند: ﴿أَءُلۡقِيَ ٱلذِّكۡرُ عَلَيۡهِ مِنۢ بَيۡنِنَا بَلۡ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٞ ٢٥﴾ [القمر: 25]. «آیا در بین ما تنها به او وحی رسیده است؟ بلکه او دروغگویی خود پسند است».

این قاعده هرچند فاسد است اما مورد استفاده کفار می‌باشد.

نوع دوم از قیاس، قیاس تشبیه است که در آن فرع بین دو اصل متردد است؛ به هرکدام بیشتر شباهت داشته باشد بدان ملحق می‌شود. خداوند متعال را با مخلوقات نمی‌توان قیاس کرد، نه قیاس علت و نه قیاس تشبیه. چون در آن افرادش در یک درجه هستند. بلکه تنها چیزی که در مورد خداوند سبحان می‌توان به کار برد قیاس اولی است و آن اینکه هر کمالی برای مخلوق ثابت است و مستلزم نقص نیست خالق به آن اولی‌تر و لایق‌تر است. چنانکه می‌فرماید: ﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوۡءِۖ وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٦٠﴾ [النحل: 60]. «مثال اعلی و برتر برای الله تعالی که مقتدر و حکیم است، می‌باشد».

و باز می‌فرماید: ﴿فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧٤﴾ [النحل: 74]. «برای الله تعالی مثال نیاورید که او می‌داند و شما نمی‌دانید».

مسئله دیگر این بود که آن‌ها منکر قیاس صحیح بودند و فرستاده به سوی انسان و یا فرستاده از جنس ملائکه به سوی ملائکه را انکار می‌کردند در حالی که صحیح این است که رسول انسان، انسان و رسول ملائکه، ملائکه باشد و مقتضای حکمت وفطرت سلیم نیز همین است. اما در واقع آنچه باعث چنان بینشی شد جهل در بین آن‌ها بود. آن‌ها به جامع و فارق در قیاس جاهل بودند. جامع چیزی است که قیاس بر آن مبتنی است و آن وصف مشترک در اصل و فرع است ولی فارق خلاف آن است و در آن اصل و فرع در وصفی که حکم در بر آن بنا شود اتفاق ندارند.

مسئله سیزدهم: غلو کردن در مورد اهل علم و صلاح

آن‌ها در مورد عالمان و صالحان غلو و افراط می‌کردند. چنانکه در قرآن می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ﴾ [النساء: 171]. «ای اهل کتاب در دینتان افراط مکنید و در مورد خداوند جز حق چیزی مگویید».

شرح:

غلو مسئله مهمی است. در لغت به معنی زیاد شدن از حد است. گفته می‌شود (غلا القدر) هنگامی است که آب به علت جوش آمدن از دیگ بالا می‌آید و یا گفته می‌شود (غلا السعر) و آن هنگامی است که قیمتها از میزان شناخته شده، بیشتر باشد. بنابراین غلو همان زیادتر شدن و بالاتر آمدن از حد معروف می‌باشد.

اما در شرع، غلو کردن این است که شخصی را بیشتر از موقعیت و منزلتی که دارد بالا ببرند. چنانکه کسی در حق انبیاء و اولیاء غلو نماید یعنی آن‌ها را از مرتبه عبودیت به مرتبه ربوبیت و الوهیت ارتقاء دهد.

اهل جاهلیت در مورد اشخاص غلو می‌کردند و آن‌ها را از مرتبه لایق به خود بالاتر می‌بردند تا جایی که آن‌ها را به مرحله ربوبیت همراه پروردگار می‌رساندند. چنانکه یهود در مورد عزیر گفتند: او پسر خداست و به همان شیوه نصاری، عیسی پسر مریم را از رتبه بشر بودن و رسالت به مرتبه الوهیت ارتقاء داده و گفتند: او پسر خداست. قوم نوح نیز به همان شیوه در مورد صالحان قوم خویش غلو کردند؛ عکس‌های آن‌ها را کشیده و از آن‌ها مجسمه ساختند سپس آن‌ها را عبادت نمودند و آن‌ها را به مرتبه الوهیت که مرحله پرستش است، رساندند. ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ٢٣﴾ [نوح: 23]. «و گفتند معبودان خویش را رها نکنید و ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را رها نکنید».

آری، این‌ها اسامی صالحان نوح بودند که به خاطر غلو کردن در موردشان آن‌ها را تبدیل به الهه‌های غیر از الله نمودند.

و به همان صورت طایفه‌های مشرک تا به حال در مورد صالحان غلو کنند، دور قبرهایشان طواف می‌نمایند و برایشان ذبح و قربانی می‌کنند، برای آن‌ها نذر انجام می‌دهند. از آن‌ها در حالات درماندگی و اضطرار، استغاثه و طلب نجات می‌نمایند و رفع احتیاجات و درخواست نیازهای خویش را از آن‌ها می‌کنند.

سرانجام، غلو شرک صاحبان آن را به همراه دارد. به همین دلیل است که رسول اللهص می‌فرماید: «لَا تُطْرُونِي كَمَـا أَطْرَتْ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ فَإِنَّمَـا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»**[[29]](#footnote-29)** «در مدح و ثنای من چنانکه مسیحیت در مورد عیسی پسر مریم کردند، افراط مکنید من بنده‌ای بیش نیستم. پس بگویید عبد خدا و رسول خدا».

غلو کردن در مورد انبیاء و صالحان همان چیزی است که باعث شد مشرکین اعم از اهل کتاب و امیون دچار شرک اکبر گردند. بر ما واجب است که منزلت لایق و شایسته به اشخاص را بدانیم. بر رسالت رسولان و صلاحیت صالحان و علم عالمان واقف گردیم و بدانیم که آن‌ها افضل‌تر بر غیر خود هستند. فضیلت عالم بر عابد همچون فضیلت ماه بر بقیه ستارگان است و لازم است آن‌ها را در مکان‌های لایق به خودشان قرار دهیم.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ وَرُوحٞ مِّنۡهُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۖ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌ﴾ [النساء: 171].

«در دین خود افراط مکنید و جز حق را به خداوند نسبت مدهید. عیسی پسر مریم جز این نیست که رسول خداست و کلمه اوست که به مریم القا شده و روحی از جانب اوست بنابراین به الله و رسولانش ایمان بیاورید و سخن، از سه خدا بر زبان مرانید»**[[30]](#footnote-30)**.

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ٧٧﴾ [المائدة: 77].

«بگو ای اهل کتاب در دین خویش به ناحق افراط مکنید و از هواها و امیال کسانی پیروی مکنید که از قبل گمراه بوده و بسیاری را هم گمراه کردند و از راه راست دور افتاده‌اند». رسول اللهص می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِي الدِّينِ فَإِنَّمَـا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْغُلُوُّ فِي الدِّينِ»**[[31]](#footnote-31)** «زنهار از افراط در دین بپرهیزید که آنچه باعث هلاکت گذشتگان شما شد همان افراط در دین بود».

پس غلو و افراط در مورد مخلوقین و بالابردنشان از آن منزلتی که لایق به آن‌هاست، جایز نیست چون سرانجام این کار به شرک منتهی می‌شود و در مورد عالمان و عابدان نیز افراط کردن به چنین سرانجامی می‌انجامد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31].

«غیر از خداوند متعال علما و راهبان خویش را رب و پروردگار خود قرار می‌دادند».

یهودیان و مسیحیان در مورد علماء و عابدان خویش افراط کردند و آن‌ها را تا مرتبه ربوبیت بالا بردند و معتقد بودند که آن‌ها صلاحیت حلال کردن محرمات و حرام نمودن حلال‌ها را دارند؛ چیزی که منجر به تغییر شرع مطهر شد.

مسئله چهاردهم: نفی حق و اثبات باطل

هر آنچه که گذشت بر قاعده نفی و اثبات مبتنی بود بنابراین آن‌ها به دنبال ظن و گمان و هواهای خویش افتادند و از هر آنچه رسولان الهی حامل آن بودند، اعراض کردند.

شرح:

تمام مسائلی را که شیخ تا به حال بحث کرده بر قاعده نفی و اثبات بنا شده است که اهل جاهلیت هر آنچه را که خداوند نفی کرده، اثبات و هر آنچه را الله تعالی اثبات نموده است، نفی کردند. به همین سبب دچار گمراهی شدند. الله تعالی شرک را نفی و توحید را اثبات می‌نماید اما آن‌ها برعکس آن عمل کردند و به تمام معنی عکس لا اله الا الله را باور داشتند. در موردشان می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ وَكَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ﴾ [العنکبوت: 52]. «آن‌ها به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند و ایشان زیانمندانند».

ایمان به باطل همان چیز نفی شده‌ای است که بدان مؤمن بودند و آن را اثبات می‌کردند. در صورتی که می‌بایست بدان کافر می‌شدند. ایمان به الله همان چیز مورد تأیید می‌باشد که آن‌ها به آن کافر بودند و چون به باطل ایمان آوردند، مثبت را نفی کردند و با کافر شدن به الله، نفی را اثبات و اثبات را نفی نمودند.

این قاعده و اساس جاهلیت بود که بر آن گام می‌نهادند و در گمراهیش می‌غلطیدند. در صورت جستجو در احوالشان به این حقیقت خواهید رسید که آن‌ها از این قاعده خارج نمی‌شدند. پس هرکس برای خداوند شریک قرار دهد هرچه را خداوند اثبات نموده او نفی کرده و هر آنچه را که خداوند نفی نموده او اثبات کرده است و کسی هم که حرامی را حلال و حلالی را حرام نماید نیز از این قبیل می‌باشد. آری اگر کسی حلال خدا را نفی و حرام خدا را اثبات نماید او نیز مشمول این قاعده است. بطور کلی افعال جاهلیت از آن خارج نبودند، که هرکس با اهل توحید دشمنی و با اهل شرک دوستی نماید او نیز اقدام به اثبات چیزی که خداوند نفی نموده، و نفی کردن چیزی که خداوند آن را اثبات نموده، کرده است. چون خداوند دستور به دوستی مؤمنان داده و از دوستی و محبت مشرکان نهی فرموده است.

مسئله پانزدهم: به بهانه‌های باطل از قبول حق سر باز زدن

علت پیروی نکردن از دین پیامبران را عدم فهم آن می‌دانستند و آن را برای خود عذر قرار میدادند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢ﴾ [البقرة: 88]. «و گفتند دل‌های ما در حجاب است».

و می‌فرماید: ﴿قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ مَا نَفۡقَهُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَقُولُ﴾ [هود: 91]. «ای شعیب ما بیشتر آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم».

ولی خداوند آن‌ها را تکذیب می‌کند و بیان می‌دارد که به واسطۀ انتخاب کفر، بر دل‌هاشان مهر زده شده و در نتیجه به سبب آن دچار نفهمی شده‌اند.

شرح:

عذر آن‌ها برای عدم قبول حق این بود که آن را نمی‌فهمند. چنانکه خداوند متعال در مورد یهود، هنگامی که رسول اللهص آن‌ها را دعوت به اسلام نمود بیان می‌دارد که گفتند: ﴿وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢۚ بَل لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفۡرِهِمۡ فَقَلِيلٗا مَّا يُؤۡمِنُونَ ٨٨﴾ [البقرة: 88].

«گفتند دل‌های ما در پرده است بلکه خداوند به واسطه کفرشان آن‌ها را لعنت کرده است، پس جز اندکی ایمان نیاوردند».

غُلْفٌ یعنی بر آن پرده‌ای قرار داد که مانع رسیدن کلام رسول اللهص به آن‌ها می‌شد و دل‌هایشان به سخنان رسول اللهص آرام نمی‌گرفت. این را حجتی برای خود در تکذیب رسول اللهص قرار داده بودند. معنی مشهور آیه همین است.

معنی دوم آیه: ﴿وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢ﴾ یعنی دل ما از علم انباشته شده است بنابراین، احتیاج به سخن هیچکس نداریم. خداوند متعال می‌فرماید علت آن نیست که ابراز می‌دارند بلکه دلیل آن این است که به واسطۀ کفرشان مشمول غضب خداوند هستند یعنی آن‌ها را از رحمت خویش طرد کرده و دور نموده است. بنابراین، به واسطۀ کفرشان حق را پذیرا نبودند. حرف باء در اینجا به معنی سببیت است. دلیل اینکه سخن رسول اللهص را نمی‌فهمیدند این بود که آن‌ها کافر شده و به آن بی توجه بودند و اهمیتی به آن نمی‌دادند و به کیفر آن، خداوند آن‌ها را از پذیرش حق منصرف کرد. ﴿فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡ﴾ [الصف: 5]. «هنگامی که کج روی کردند خداوند دل‌هایشان را از حق برگرداند».

پس هرکس حق را نپذیرد خداوند او را به باطل مبتلا می‌گرداند و بعد از آن حق را نمی‌پذیرد؛ چون کفر دل‌ها را باطل می‌گرداند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَبِظُلۡمٖ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتۡ لَهُمۡ وَبِصَدِّهِمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ كَثِيرٗا ١٦٠ وَأَخۡذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدۡ نُهُواْ عَنۡهُ وَأَكۡلِهِمۡ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ مِنۡهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ١٦١﴾ [النساء: 160-161]. «به سبب ظلمی که یهود کردند بسیاری از چیزهای پاکیزه را که برایشان حلال بود بر ایشان حرام نمودیم. ربا و سود می‌گرفتند در حالی که از آن نهی شده بودند و اموال مردم را به ناحق می‌خوردند».

این آیات در مورد یهود بود و اینکه می‌گویند: ﴿قُلُوبُنَا غُلۡفُۢ﴾ دل‌هایشان در پرده نیست بلکه خداوند به عنوان کیفر اعمالشان دل‌هایشان را از حق منصرف کرده است و اصل دل‌ها بر همان فطرت خویش است که به واسطۀ آن پذیرای حق می‌باشد ولی هنگامی که این فطرت به فساد کشیده شود حق را قبول نمی‌کند مثل زمین، هنگامی که سفت و سخت گردد چیزی در آن نمی‌روید چون برای روییدن کیفیت خود را از دست داده است. قلب نیز همینگونه است. علی رغم اینکه شعیب از فصیح ترین انبیاء در سخن و خطابه است تا جایی که به خاطر قدرت فصاحت و تأثیر گذاشتن بر دیگران و بلاغت کلام به خطیب الانبیاء مشهور است؛ با این اوصاف قومش گفتند: ﴿قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ مَا نَفۡقَهُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفٗاۖ وَلَوۡلَا رَهۡطُكَ لَرَجَمۡنَٰكَۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡنَا بِعَزِيزٖ ٩١﴾ [هود: 91]. «ای شعیب ما بیشتر آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم ما تو را در بین خود ضعیف می‌بینیم اگر طایفۀ اندکت نبود تو را سنگسار می‌کردیم. تو پیش ما گرانقدر نیستی».

آن‌ها کلام شعیب را فهم نمی‌کردند چون خداوند متعال دل‌هایشان را به کیفر پذیرش کفر فاسد گرداند؛ همان چیزی که برای بنی‌اسرائیل روی داد و این سنت پروردگار متعال است. هرکس بعد از ابلاغ حق آن را نپذیرد و از پذیرش آن تکبر ورزد خداوند او را به فساد قلب مبتلا می‌گرداند تا عقوبتی بر انتخاب نادرستشان باشد. کافران قریش نیز همینگونه بودند. آیا می‌دانید که آن‌ها در جواب دعوت رسول اللهص چه گفتند؟: ﴿وَقَالُواْ قُلُوبُنَا فِيٓ أَكِنَّةٖ مِّمَّا تَدۡعُونَآ إِلَيۡهِ وَفِيٓ ءَاذَانِنَا وَقۡرٞ وَمِنۢ بَيۡنِنَا وَبَيۡنِكَ حِجَابٞ فَٱعۡمَلۡ إِنَّنَا عَٰمِلُونَ ٥﴾ [فصلت: 5]. «و گفتند در رابطه با آنچه ما را به آن می‌خوانید دل‌های ما در پرده و گوش‌های ما سنگین است. و در بین ما و تو پرده‌ای است در نتیجه تو عمل کن و ما نیز به آنچه خود خواهیم عمل می‌کنیم».

کافران راهشان یکی است. با دعوت پیامبران به بهانه اینکه آن را نمی‌فهمند مقابله می‌کنند. آیا این نشان بر کوتاهی در ابلاغ رسالت نیست؟ نه هرگز. بلکه به سبب کفری که انتخاب نمودند، از حق روی گرداندند و به آن توجه و رغبتی ندارند. همت‌هایشان ضعیف و استعدادهایشان ناتوان گشته است.

مسئله شانزدهم: یهود تورات را با کتاب‌های سحر معاوضه نمودند

آنچه را که خداوند به آن‌ها داده بود با کتاب‌های سحر معاوضه کردند. چنانکه خداوند متعال در بیان آن می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ نَبَذَ فَرِيقٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ كَأَنَّهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ١٠١ وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾ [البقرة: 101-102]. «و آنگاه که رسولی از جانب پروردگار به سویشان آمد که کتابشان را تصدیق می‌کرد بعضی از اهل کتاب، کتاب خدا را رها کرده و به آن پشت کردند گویا که نمی‌دانند. و آنچه را شیاطین در ملک سلیمان می‌خواندند را پیروی نمودند در حالی که سلیمان کفر را انجام نداد بلکه شیاطین کافر شدند و به مردم سحر می‌آموختند».

شرح:

یهودیان به توراتی که در آن صفات محمدص موجود بود و امر به پیروی از آن شدند، کافر گشتند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الأعراف: 157].

«آنان آن پیامبر نبی و امی را پیروی می‌کنند که صفتش را مکتوب نزد خود در تورات و انجیل می‌یابند که آن‌ها را به معروف امر و از منکر نهی می‌کند، پاکی‌ها را برایشان حلال و ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها را برایشان حرام می‌دارد و بار گران و مشقت‌هایی که بر دوش آن‌ها بود بر می‌دارد».

چنانکه عیسی نیز در انجیل به آن بشارت می‌دهد: ﴿...إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُ﴾ [الصف: 6]. «... من رسول خدا به سوی شما هستم و تورات را تصدیق و به آمدن رسولی بعد از خود که اسمش احمد است، بشارت می‌دهم».

این رسول اللهص نام، رسالت و صفاتش در تورات و انجیل مذکور است چنانکه به مانند فرزندان خویش او را می‌شناسند ولی آنگاه که به کتاب خدا؛ تورات و انجیل، کافر شدند خداوند آن‌ها را مبتلا به این کرد که کتاب‌های سحری را که کردار شیاطین بود برگیرند و وحی خداوند را با عمل شیطان معاوضه نمایند و این کیفر و سرانجام همه کسانی است که از حق روی می‌گردانند. در نتیجه خداوند آن‌ها را به باطل مبتلا می‌گرداند.

هرکس از حق روی گرداند، به باطل گرفتار می‌آید. پس کسی که دعوت رسولان به سوی توحید و إفراد الله در عبادت را ترک نماید؛ به بیان دیگر مبتلا به رواج شرک و خرافات گردد طوری که به آن استدلال و آن را در بین مردم ترویج دهد و آن را حق خواند.

این همان چیزی است که بسیاری از عالمان خرافاتی و گورپرستان بر آن هستند و این را با دعوت به توحید و کتاب و سنت معاوضه کردند، به باطل دعوت و به گورپرستی و دلبستگی به مرده‌ها فرا خواندند و برای اثبات آن به شب‌هاتی که در بین مردم رواج داده‌اند چنگ زدند و وقت خود را با این اباطیل سپری کردند. و العیاذ بالله.

مسئله هفدهم: کارهای باطلشان را به پیامبران نسبت می‌دادند

باطلشان را به پیامبران نسبت می‌دادند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ﴾ [البقرة: 102]. «و سلیمان کفر نورزید».

﴿مَا كَانَ إِبۡرَٰهِيمُ يَهُودِيّٗا وَلَا نَصۡرَانِيّٗا﴾ [آل‌عمران: 67]. «ابراهیم یهودی یا مسیحی نبود».

شرح:

از جمله منهج جاهلیت این بود که آنچه از کفر و گمراهی بر آن بودند را به انبیاء نسبت می‌دادند. چنانکه یهودیان به سلیمان نسبت سحر زدند و گفتند: از جمله عمل سلیمان سحر بود و سلیمان به واسطۀ آن جن و شیاطین را مسخر خویش نموده بود. و نسبت به اینکه شیاطین هم مخلوق خداوند هستند و هرگونه که خداوند بخواهد آن‌ها را رام و مسخر خواهد کرد، جاهل بودند و پروردگار عالم آن‌ها را تحت فرمان سلیمان ÷ در آورد. یهودی‌ها بدین خاطر سحر را به سلیمان نسبت دادند تا آن را در بین مردم رواج دهند، لذا گفتند که سحر کار انبیاء است. یهودیان و نصاری کفر خویش را و هر آنچه از گمراهی بر آن بودند به پدر انبیاء و امام حنفاء؛ ابراهیم ÷، نسبت دادند و گفتند: دین ابراهیم همین بوده است. به همین خاطر خداوند سخنشان را انکار می‌نماید: ﴿مَا كَانَ إِبۡرَٰهِيمُ يَهُودِيّٗا وَلَا نَصۡرَانِيّٗا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفٗا مُّسۡلِمٗا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٦٧﴾ [آل‌عمران: 67]. «ابراهیم یهودی یا مسیحی نبود بلکه مسلمانی حنیف بود و مشرک نبود».

ابراهیم برعکس آنچه که یهود و نصاری بر آن بودند اهل توحید و مبری از شرک و مشرکین بود.

یهودیت و نصرانیت قرن‌ها بعد از ابراهیم ایجاد شدند لذا چگونه آن را به وی نسبت می‌دهند؟ این کار از جمله قبیح ترین دروغ‌هاست. تاریخ کذب آن‌ها را ثبت می‌کند چون فاصله بین آن‌ها و ابراهیم قرن‌های متمادی است و تورات و انجیل بعد از ابراهیم عليه الصلاة والسلام نازل شده‌اند. چنانکه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمَآ أُنزِلَتِ ٱلتَّوۡرَىٰةُ وَٱلۡإِنجِيلُ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٦٥﴾ [آل‌عمران: 65]. «ای اهل کتاب چرا در مورد ابراهیم مجادله می‌کنید در حالی که تورات و انجیل بعد از او نازل گشته‌اند، آیا فکر خود را به کار نمی‌گیرید؟».

﴿كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلّٗا لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسۡرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ مِن قَبۡلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّوۡرَىٰةُۚ قُلۡ فَأۡتُواْ بِٱلتَّوۡرَىٰةِ﴾ [آل‌عمران: 93]. «همه خوردنی‌ها بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه را که یعقوب قبل از نزول تورات بر خود حرام کرده بود».

در این امت نیز کسانی هستند که برای کمک به مذهب خویش احادیث دروغی را ساخته و به پیامبرص نسبت می‌دهند و همچنین کسانی هستند که خود را به ائمه نسبت می‌دهند در حالی که در عقیده با آن‌ها مخالفند. خود را به ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد رحمهم الله نسبت می‌دهند در حالی که بر عقیدۀ اشعری و معتزله هستند و این عقاید باطل را به امامان سلف نسبت می‌دهند در حالی که آن امامان - رحمهم الله-، معتزله نبودند بلکه با اهل اعتزال و کلام مخالف بودند.

مسئله هجدهم: علی رغم مخالفت با انبیاء خود را به آن‌ها منتسب می‌کردند در نسبت دادن خویش دچار تناقض شده بودند

خود را به ابراهیم نسبت می‌دادند در حالی که تبعیت او را ترک کرده بودند.

شرح:

تناقض در انتساب این است که خود را به چیزی نسبت دهند و با آن نیز مخالفت کنند. اینگونه نسبت دادن‌ها باطل و دروغ است. نسبت دادن صحیح این است که در حالی که خود را به آن نسبت می‌دهند با آن موافق باشند. کسی که به ابراهیم نسبت داده شود باید موافق آن چیزی باشد که او آورده است و آن همان توحید خداوند سبحان و اخلاص در عبادت برای او و برائت از مشرکان است و نباید در هیچیک از این امور با او مخالفت نماید. یهودیان خود را به ابراهیم نسبت می‌دهند در حالی که از حج کردن امتناع و رو به کعبه کردن را ناپسند می‌دانند. ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيۡتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكٗا وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ ٩٦ فِيهِ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ مَّقَامُ إِبۡرَٰهِيمَۖ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗاۗ وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ٩٧﴾ [آل‌عمران: 96-97]. «اولین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شد در مکه می‌باشد که در آن برکت و هدایت عالمیان است در آن نشانه‌های روشن قرار دارد؛ مقام ابراهیم خلیل است هرکس در آن داخل شود در امان است و هرکس توانای رسیدن به آنجا را داشته باشد واجب است که حج را انجام دهد. و هرکس کافر شود خداوند از جهانیان بی نیاز است».

همچنین کسانی که خود را به چهار امام اهل سنت و جماعت نسبت می‌دهند واجب است که در عقیده نیز با آن‌ها موافق باشند و با پذیرش عقاید جهمیه و معتزله و اشاعره با آنان مخالفت ننمایند.

مسئله نوزدهم: عیب‌جویی نمودن از صالحان به خاطر اعمال کسانی که خود را به آن‌ها منتسب می‌کنند

چنانکه یهودی‌ها، عیسی را و همچنین یهودیان و مسیحیان، محمدص را مورد سرزنش خویش قرار می‌دادند.

شرح:

به خاطر ارتکاب اعمالی که پیروان صالحان انجام می‌دادند از آن‌ها عیب می‌گرفتند و آن‌ها را زیر سؤال می‌بردند در حالی که آن‌ها از آن اعمال بری بودند. چنانکه یهودیان، عیسی ÷ را به خاطر اعمال صلیبیان سرزنش می‌کردند. و کسانی هم محمدص را به خاطر اعمالی که گورپرستان و گروه‌های منحرف چون معتزله، جهمیه، و خوارج انجام داده‌اند، مورد سرزنش قرار می‌دادند.

ما به کسانی که از این انبیاء راستین عیب جویی می‌کنند، می‌گوییم که: این نه دین موسی، نه عیسی و نه محمد‡ می‌باشد و هنگامی که پیروان دچار انحراف می‌شوند نباید آن را به اصل نسبت داد بلکه به کسی که این اعمال و انحرافات از او صادر شده باید منتسب نمود. رسالت موسی به خاطر آنچه که یهودیان از تحریف، تبدیل و تغییر در دین انجام دادند معیوب نمی‌گردد. و آنچه را مسیحیت از شرک، صلیبیت و کفر انجام می‌دهند به دین مسیح نسبت داده نمی‌شود و همچنین اعمال و عقاید گورپرستان مدعی اسلام را نمی‌توان به محمدص نسبت داد بلکه کسانی اعمال و اقوالشان به محمدص نسبت داده می‌شود که پیرو صادق او باشند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100]. «پیشی گیرندگان آغازین از مهاجرین و انصار و کسانی که در نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود و آن‌ها نیز از خداوند خشنودند».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ﴾ [آل‌عمران: 68]. «نزدیک‌ترین افراد به ابراهیم، پیروان او و این پیامبر می‌باشد». و به همان صورت کسانی که دچار انحراف در عقیده هستند و با دلیل به مخالفت بر می‌خیزند هرچند به امامان چهارگانه منتسب باشند انحرافشان را نمی‌توان به ائمه نسبت داد.

مسئله بیستم: کارهای ساحران و کاهنان را از جمله کرامات اولیاء محسوب نمودن

اعتقاد آن‌ها در مورد کارهای خارق عادت ساحران و امثال این‌ها این بود که آن را از کرامت صالحان می‌دانستند و آن را به انبیاء نسبت می‌دادند چنانکه آن را به سلیمان هم نسبت دادند.

شرح:

خارق عادت چیزهای خارج از توان انسان می‌باشد و تنها خداوند متعال قادر به انجام آن است. در صورت جاری شدن به دست پیامبری، به آن معجزه می‌گویند. چنانکه موسی عصا را تبدیل به اژدها نمود و عیسی کور مادرزاد و پیسی را شفا می‌داد و مردگان را به اذن الله زنده می‌کرد. و از آنچه خداوند از معجزات به محمدص عطا کرده که بزرگترین آن قرآن است؛ جملگی بشریت از انجام آن ناتوانند و تمام جن و انس از آوردن مانندش عاجزند.

اما اگر خارق عادت توسط بنده صالحی که مؤمن و متقی است تحقق یابد آن را کرامت می‌نامند و بر دست او جاری می‌گردد تا حجتی در دین و رفع حاجتی از مسلمین باشد چنانکه برای مریم روی داد. هنگامی که زکریا ÷ به محراب عبادتش وارد شد غذای آماده‌ای را نزد او یافت در حالی که مریم علیها السلام خود را برای عبادت فارغ کرده بود و آنجا مکان عبادت او بود. و یا آن خواب طولانی که برای اصحاب کهف روی داد چنانکه در این مدت جسمشان سالم ماند و خللی به حیاتشان وارد نگشت. اما چیزی که شبیه خارق عادت است و بر دست کافران جاری می‌شود و از جمله کارهای شیطانی است که در آن مکر و خدعه و تخیل موجود است و یا کارهایی است که توسط شیاطین انجام می‌گیرد و به خاطر به فساد کشاندن عقیدۀ انسان‌ها و ضرر رساندن به آن‌ها به خدمتشان در می‌آیند؛ این‌ها را نمی‌توان کرامت نام نهاد. چنانکه فردی فاسق و گنهکار در هوا پرواز و یا بر آب راه برود این اعمال کار شیطان است و به خاطر کفریاتی که انجام می‌دهند و شرکیاتی که مرتکب می‌گردند شیاطین به خدمتشان در آمده آن‌ها در هوا پرواز و بر روی آب راه می‌روند.

آنچه توسط این انسان‌های فاجر و فاسق از انواع شعبده بازی و شرکیات صورت می‌گیرد از جمله کارهای شیطان‌هاست که در آن مرتکب حیله‌ها می‌شوند و وارد انسان‌ها شده و باعث انجام کارهایی می‌گردد و این چیزی است که در بین خویش آن را می‌آموزند. همچنان که سحر را نیز یاد می‌گیرند و این کارها را نمی‌توان به پیامبران و پیروان آن‌ها نسبت داد. به همین خاطر هنگامی که یهودی‌ها سحر را به سلیمان÷ نسبت می‌دهند خداوند سخنشان را رد می‌کند؛ زیرا سحر کفر است و انجام آن لایق به انبیاء نیست و سلیمان نیز از جمله انبیاء می‌باشد.

مسئله بیست و یکم: خدا را با داد و فریاد و کف زدن عبادت کردن

آن‌ها با کف زدن و فریاد کشیدن خدا را عبادت می‌کردند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت که رسول الله ص با آن به مخالفت برخواست این بود که به وسیلۀ کف زدن و فریاد کشیدن خدا را عبادت می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمۡ عِندَ ٱلۡبَيۡتِ إِلَّا مُكَآءٗ وَتَصۡدِيَةٗ﴾ [الأنفال: 35].

یعنی تقرب جستن مشرکین به خداوند نزد کعبه جز مکاء و تصدیه نبود. مکاء همان صوت است و تصدیه، دست‌ها و کف را به هم زدن می‌باشد. این کارها را نزدیک بیت الله انجام می‌دادند و آن را نماز می‌نامیدند و بدان وسیله می‌خواستند به الله تعالی نزدیک گردند. این کارها از جمله کارهایی بود که شیاطین برایشان زینت داده بود. چون عبادت آن چیزی است که شرع تعیین کرده است و توقیفی می‌باشد. بنابراین، انسان نباید خودش چیزی را درست کند یا از دیگری دریافت دارد بدون اینکه خداوند آن را تشریع کرده باشد و بعد به وسیلۀ ‌آن بخواهد به خداوند نزدیک شود. این فاقد اصل و فرعی در شرع اسلام است. از اینجا حرام بودن این دو خصوصیت را دریافت می‌داریم. لذا هرچند انسان در انجام سوت کشیدن و کف زدن قصد عبادت را نداشته باشد چون شبیه شدن به مشرکین است انجامش حرام است. رسول اللهص کف زدن را تنها برای زنان آن هم در صورت احتیاج مباح نموده است. چنانکه در صورت سهو امام در نماز، بخواهد او را آگاه گرداند. ولی انجام آن در صورت حضور مردان باعث فتنه می‌گردد و مردان هم نباید آن را انجام دهند چون انجام آن توسط مردان باعث تشبیه به کفار و زنان خواهد شد.

مسئله بیست و دوم: لهو و لعب را به عنوان دین خود برگزیدن

همانا ایشان لهو و لعب را به عنوان دین خود انتخاب کردند.

شرح:

لهو به باطلی گفته می‌شود که انسان به وسیله آن مشغول و از حق باز ایستد و لعب ضد جدی بودن است و چیزی است که هیچ فایده‌ای ندارد، که از جمله خصوصیات جاهلیت این بود که لهو و لعب را دین خود کرده و آن را وسیلۀ نزدیکی به خدا قرار داده بودند چیزی که در نزد صوفیه موجود است. دف زدن و آوازخوانی را به عنوان عبادت قرار دادند و به وسیلۀ آن خواستند به خداوند تقرب جویند.

آهنگ و وسایل آن لهو و لعب هستند و در حد ذات خویش حرامند. بنابراین چگونه وسیلۀ عبادت خداوند قرار داده شده‌اند؟ شبیه آن‌ها در شرایط فعلی همان سرودهایی است که اسلامی نامیده شده‌اند و به زعم خویش آن را از جمله وسایل دعوت قرار داده‌اند. و حال آنکه دعوت کردن به سوی دین همان دعوتی است که پیامبرص آورده است و در آن چیزی از آوازخوانی و موسیقی و هر آنچه که نفس‌ها را به خود مشغول و او را از ذکر خداوند و خواندن قرآن باز دارد، وجود ندارد. بلکه این از شعارها و راه و رسم حرکت حزبی است و جزو وسایل دعوت نمی‌باشد چون دعوت توقیفی است و رسول اللهص مردم را به وسیله کتاب، سنت، موعظه، ارشاد و مجادله نیکو دعوت می‌نمود و سرودهای دسته جمعی را وسیله دعوت قرار نداد.

اما سرودن شعرهای خوب مانند شعرهای حسانس که برای دفاع از اسلام و باطل نمودن شرک و یا برای تشویق به انجام عمل و پیمودن مسافت‌ها سروده شده‌اند، مانند سرودهای گروهی که هم اکنون به کار می‌گیرند، نمی‌باشد. بنابراین این را نباید با آن‌ها قیاس کرد چون فرق بین آن‌ها واضح است.

مسئله بیست و سوم: مغرور شدن به دنیا

زندگی دنیا موجب غرورشان گردید چون گمان می‌بردند عطا و بخشش خداوند دلیل بر رضایت اوست. چنانکه در قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ نَحۡنُ أَكۡثَرُ أَمۡوَٰلٗا وَأَوۡلَٰدٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ ٣٥﴾ [سبأ: 35]. «مال و فرزندان بسیار داریم بنابراین عذاب نمی‌شویم».

شرح:

در جاهلیت اموال و فرزندان بسیار را نشانۀ تکریم خداوند برای خویش می‌دانستند و نتیجه می‌گرفتند که خداوند آن‌ها را عذاب نمی‌کند. ﴿وَقَالُواْ نَحۡنُ أَكۡثَرُ أَمۡوَٰلٗا وَأَوۡلَٰدٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ ٣٥ قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٦ وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ﴾ [سبأ: 35-37]. «مال و فرزندان بسیار داریم بنابراین عذاب نمی‌شویم. بگو پروردگار من برای هرکس که بخواهد روزی خویش را زیاد و یا کم می‌گرداند اما بیشتر مردم نمی‌دانند و اموال و فرزندان شما وسیله تقرب و نزدیکی شما پیش خداوند نیست».

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥۚ وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ٣٩﴾ [سبأ: 39]. «بگو پروردگار من برای هرکس از بندگان که بخواهد روزی را زیاد یا کم می‌گرداند و هر چه را انفاق نمایید خداوند جایش را پر می‌کند که او بهترین روزی دهندگان است».

بنابراین، اموال و فرزندان زیاد نشانه محبت خداوند برای بنده‌اش نمی‌باشد بلکه گاهاً به خاطر استدراج به کافر می‌بخشد. در حدیث آمده است: «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَمَنْ لَا يُحِبُّ وَأما الدين فلا يعطيه إلا من يحب‏‏»**[[32]](#footnote-32)** «خداوند دنیا را به هرکس؛ چه دوست بدارد یا ندارد، می‌بخشد ولی دین را تنها به کسانی می‌دهد که دوستشان دارد». و در حدیث دیگری می‌فرماید: «لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ»**[[33]](#footnote-33)** «اگر دنیا نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش داشت به قدر خوردن آبی به کافران داده نمی‌شد».

این وضع رسول اللهص است که نزد خداوند از همه گرامی‌تر می‌باشد و اصحابش که نزد خداوند گرامی‌اند. اما با این وصف دچار گرسنگی، فقر و تنگدستی شده‌اند و کافران نیز گاهاً در وفور نعمت‌های مادی مسرور و شاداب بوده‌اند ولی خداوند آن را به خاطر استدراج به آن‌ها داده است. به بهره‌مندی‌های دنیا نمی‌شود استدلال کرد بلکه برای تشخیص کرامت و شرافت انسان نزد پروردگار به عمل صالح استناد می‌شود. حال صاحب چنین عمل صالحی ثروتمند یا فقیر باشد چنین فردی پیش خداوند عزیز و گرامی است. از جمله اشتباهات مردم این است که ثروت را دلیل کرامت و بزرگی و فقر و احتیاج را دلیل پستی می‌دانند.

مسئله بیست و چهارم: ترک کردن حق به خاطر اینکه ضعفاء بر آن هستند

به خاطر اینکه در پذیرش حق فقرا بر آن‌ها سبقت جسته بودند روح تکبر و خود بزرگ بینی در آن‌ها مانع پذیرش حق شد و در این زمینه پروردگار در کتابش فرمود: ﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم...﴾ [الأنعام: 52]. «آنان که پروردگارشان را می‌خوانند از خود مران ...».

شرح:

اهل جاهلیت وقتی دیدند افراد ضعیف اسلام را پذیرفته‌اند از قبولش سر باز زدند. به همین خاطر گفتند: ﴿أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآ﴾ [الأنعام: 53]. «آیا این افراد هستند که خداوند در بین ما بر آن‌ها منت نهاده است؟» یعنی این‌ها از ما به بهشت شایسته‌تر نیستند ما از آن‌ها لایق‌تر و دارای شرافت بزرگتری هستیم چون این‌ها ضعیف و بی چیزند و در جامعه ارزشی ندارند. خداوند متعال در کلام خویش سخنانشان را باطل نموده و می‌فرماید: ﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ﴾ [الأنعام: 53]. «آیا خداوند نسبت به شکرگزاران داناتر نیست؟».

خداوند متعال توفیق دینداری را تنها نصیب کسانی می‌گرداند که دوستشان دارد در حالی که دنیا را به همه کس عطا می‌نماید و ملاک بخشش را در آن دوستی و دشمنی قرار نداده است.

مسئله بیست و پنجم: ابطال در پذیرش چیزی به خاطر سبقت جستن ضعفاء به سوی آن

به خاطر پذیرش حق توسط ضعفاء آن را باطل می‌دانستند و می‌گفتند: ﴿لَوۡ كَانَ خَيۡرٗا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيۡهِ﴾ [الأحقاف: 11]. «اگر در آن خیری بود بر ما پیشی نمی‌گرفتند».

شرح:

از جمله عادات جاهلی این بود که به خاطر سبقت گیری ضعفاء در کاری آن را باطل می‌دانستند. چنانکه الله تعالی در مورد مشرکین می‌فرماید: ﴿لَوۡ كَانَ خَيۡرٗا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيۡهِ﴾ [الأحقاف: 11]. «اگر در آن خیری بود بر ما پیشی نمی‌گرفتند».

و اظهار می‌داشتند که ما اهل علم، تجربه و اندیشه‌ایم و دنیا را می‌شناسیم. وقتی دیدیم آنچه محمد آورده حق نیست، آن را ترک نمودیم در صورتی که اگر حق بود حتماً ما در پذیرش آن بر دیگران سبقت می‌گرفتیم و ترک نمودن آن توسط ما دلیل بر ابطال آن می‌باشد.

این دلیل باطلی است چون پذیرش و اطاعت حق به طبقه خاصی مربوط نمی‌شود بلکه فضلی است که خداوند متعال هرکس از بندگانش را لایق بداند به پذیرش آن موفق و به خاطر آن بر او منت می‌نهد. و پیروان رسولان اکثراً افراد ضعیفی بودند. چنانکه می‌فرماید: ﴿قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ ١١١﴾ [الشعراء: 111]. «آیا به تو ایمان آوریم در حالی که پیروانت افراد فرومایه و ضعیف هستند».

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿فَقَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرٗا مِّثۡلَنَا وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمۡ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ﴾ [هود: 27]. «ما پیروان تو را جز تعدادی افراد اراذل و کم خرد نمی‌بینیم».

به گمانشان صاحب فکر و اندیشه و مردان عاقلی هستند. پس اگر آنچه که نوح آورده حق بود، صاحبان اندیشه و بزرگان قوم آن را قبول می‌کردند بنابراین ترک دین او از جانب این‌ها دلیل بر ناحق بودن آن است.

این استدلال باطل است. چون اکثر آن‌هایی که از پذیرش حق روی می‌گردانند اهل ثروت و مالند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ٣٤﴾ [سبأ: 34]. «ما در هیچ شهر و دیاری رسولی را مبعوث نکردیم جز اینکه ثروتمندان گفتند: ما به آنچه که شما فرستاده شده‌اید کافریم».

بیشتر پیروان حق ضعفاء و فقرا هستند؛ چون تکبری ندارند که آن را وسیلۀ اعراض قرار دهند.

به حق بودن چیزی به خاطر پیروی کردن ثروتمندان و صاحبان جاه و مقام و ناحق بودن آن به خاطر پیروی افراد ضعیف از جمله معیارهای جاهلی است و درست نیست آن را وسیلۀ سنجش حق از باطل قرار داد. به همین مناسبت علماء فرموده‌اند: «الحق لا يعرف بالرجال، وإنمـا يعرف الرجال بالحق»‏ «حق به وسیلۀ مردان شناخته نمی‌شود بلکه مردان به وسیله حق شناخته می‌شوند».

مسئله بیست و ششم: دلایل کتاب را بعد از معرفت و شناخت، به منظور موافق با آرزوهایشان تحریف نمودند

کتاب خدا را بعد از تعقل و تفهیم تحریف می‌کردند.

شرح:

یهودیان و مسیحی‌ها تورات و انجیل را که کتاب خدا بودند بعد از تعقل و تفهیم تحریف کردند و این کار را با زیاد و کم کردن حرفی از کلام خدا و یا تفسیر کردن غلط انجام دادند و این کار را کردند تا کتاب خدا را با خواهش‌های نفسانی خویش موافق گردانند. از این مصیبت مسلمانان نیز در امان نبوده‌اند. اقدام آغازین در اهل کتاب توسط اهل اهواء ایجاد شد. وقتی قادر به تکذیب و انکار نص کتاب نبودند آن را با تأویل و تفسیر بر خلاف معنای ظاهری آن تحریف نمودند.

مسلمانان همیشه از طرف اهل هوا و فرقه‌های گمراه در معرض این آفت قرار گرفته‌اند. هنگامی که به او گفته می‌شود ربا حرام است، می‌گوید: ربا غیر از آنچیزی است که تو فکر می‌کنی و تو آن را بر اساس آرزوهای خویش تفسیر می‌کنی. هم اکنون کسانی هستند که به مباح بودن ربا فتوا داده‌اند. وقتی گفته می‌شود این را خدا و رسول حرام کرده است. در جواب می‌گویند: این آن ربایی نیست که خدا و رسول حرام نموده‌اند. سودی که خدا و رسول حرام کرده‌اند همان ربای جاهلیت می‌باشد که تنها زیاد کردن قرض بر مدیون بود و منکر ربای معاملاتی که به آن ربا الفضل می‌گویند، هستند. و می‌گویند ربای حرام آن ربایی است که باعث هلاکت و نابودی است و اگر باعث ثروت و بهره وری گردد اشکالی ندارد.

در حدیث صحیح ربا الفضل حرام گردیده است. چنانکه در صحیحین آمده است که رسول الله ص فرمود: «‏لذَّهَبُ بِالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ، وَالْحِنْطَةُ بِالْحِنْطَةِ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ، وَالْـمِلْحُ بِالْـمِلْحِ، مِثْلا بِمِثْلٍ سواء بسواء، يدًا بِيِد‏»[[34]](#footnote-34) «معامله کردن طلا با طلا، نقره با نقره، گندم با گندم، جو با جو، خرما با خرما و نمک با نمک باید مثل هم و به اندازه هم و به صورت نقد و دست به دست باشد». این ربا الفضل است. که رسول الله ص آن را حرام کرده است. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾ [الحشر: 7]. «هر آنچه را که رسول الله ص برایتان آورد، قبول کنید و از آنچه شما را نهی نمود، دوری گزینید».

درمیان امت یهود کسانی تورات را و در مسیحیت کسانی انجیل را تحریف کردند. در این امت نیز کسانی پیدا شدند که قرآن و سنت را تحریف نمودند و این کار را به قصد مباح کردن چیزی که خود یا دیگران بر آن بودند انجام دادند، ولی بر مسلمان واجب است که قرآن و سنت را پیروی نماید.

از جمله تحریف یهودیان این بود، هنگامی که پروردگار به آن‌ها فرمود: ﴿وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدٗا وَقُولُواْ حِطَّةٞ﴾ [البقرة: 58]. «سجده‌کنان از دروازه وارد شود و آمرزش بخواهید».

یعنی گناهان ما را ببخش. ولی آنان به جای آن، گفتند: حبة في حنطة، یعنی گندم. حرف نون را زیاد کردند.

تأویل کنندگان صفات هم معنی فرموده خداوند را تغییر دادند: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥﴾ [طه: 5]. «پروردگار رحمان بر عرش قرار گرفته است».

ولی آناه استوی را که به معنی قرار گرفتن است به استولی یعنی سلطه معنی کردند. لام را به آن افزودند همانگونه که یهود حرف نون را زیاد کرد.

این تحریف از نوع زیاد کردن می‌باشد. و در جای دیگر با کم کردن و گاهاً به وسیله معنا کردن، تحریف روی داده است. تفسیر کردن قرآن و سنت بدین گونه صحیح نیست و درهمه این موارد تحریف کلامی روی داده‌است.

مسئله بیست و هفتم: تألیف کتاب‌های باطل و نسبت دادنشان به پروردگار عالم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ يَكۡتُبُونَ ٱلۡكِتَٰبَ بِأَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 79].

«وای به حال کسانی که با دستانشان کتاب‌هایی را می‌نویسند سپس می‌گویند این از جانب پروردگار است».

شرح:

از جمله آفت‌های یهود این بود کتاب‌هایی را که با دست خویش نوشته بودند و پر از اباطیل بود به خداوند نسبت می‌دادند و قصدشان از این کار دریافت پاداش از مردم، فروش آن در بازار و جمع آوری مال بود. بنابراین تألیف کتاب‌های گمراه کننده و ترویج آن در بین مردم حرفه و شغل یهود و کسانی از این امت که به آن‌ها شبیه هستند، می‌باشد.

بر هر عالم دینی که در صدد نوشتن چیزی بر می‌آید واجب است تقوای خدا را داشته باشد و جز آنچه را که موافق کتاب و سنت است تألیف نکند. چون در مقابل آن کتاب که می‌نویسد، مسئول است. بنابراین، هرگز در صدد نوشتن چیزی که موافق قرآن و سنت نیست برنیاید. و بر اساس میل و رغبت نفسی خویش تألیف نکند و سپس آن را به خداوند متعال نسبت دهد و به مردم بگوید که این شرع خداوند است. چون بسیار کتاب‌ها و رساله‌ها در این دور و زمانه نوشته می‌شود یا فتوای گمراه کننده به اسم اسلام صادر می‌شود که از جمله افعال یهود می‌باشد.

این هشداری برای هر مسلمانی که در صدد تألیف کتابی یا صدور فتوایی بر می‌آید می‌باشد که از حدود فرمان خداوند تجاوز ننماید، تقوا داشته باشد و حق را بنویسد، هرچند مردم به آن راضی نباشند.

مسئله بیست و هشتم: در صورتی که حق نزد دیگران بود، آن را ترک می‌کردند

آن‌ها حق را تنها هنگامی که همراه گروه خودشان بود می‌پذیرفتند. چنانکه می‌فرماید: ﴿قَالُواْ نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا﴾ [البقرة: 91]. «گفتند: به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم».

شرح:

وقتی به آن‌ها گفته شد به آنچه بر محمد ص نازل شده ایمان آورید در جواب گفتند: ﴿قَالُواْ نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا﴾ [البقرة: 91]. به آنچه بر موسی نازل شده ایمان می‌آوریم. و ﴿وَيَكۡفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ﴾ [البقرة: 91]. به غیر از او کافر شدند و ﴿وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَهُمۡ﴾ «در حالی که حق بود و آنچه را که آن‌ها داشتند، تصدیق می‌کرد». آری می‌گفتند به تورات نازل شده بر موسی ایمان می‌آوریم و بر انجیل و قرآن نازل شده بر عیسی و محمد ایمان نمی‌آوریم در حالی که انجیل و قرآن تصدیق کنندۀ تورات بودند.

خداوند سخنانشان را رد می‌نماید و می‌فرماید: اگر شما به آنچه بر موسی نازل شده ایمان دارید چگونه اقدام به قتل پیامبران نمودید؟ آیا بر موسی نازل شده که پیامبران را بکشید؟ چنانکه زکریا و یحیی را کشتند و تصمیم به کشتن عیسی گرفتند که خداوند عیسی را از دست آن‌ها نجات داد و به آسمان بالا برد وحتی تصمیم به کشتن رسول الله ص نیز گرفتند. هدف آن‌ها کشتن پیامبران بود. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمۡ رَسُولُۢ بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ فَفَرِيقٗا كَذَّبۡتُمۡ وَفَرِيقٗا تَقۡتُلُونَ﴾ [البقرة: 87]. «آیا هرگاه پیامبری پیش شما آمد و چیزی خلاف آرزوهای نفسانی شما را با خود داشت از پیروی او اعراض کردید. بعضی را تکذیب و بعضی دیگر را کشتید».

چرا بعضی از پیامبران را تکذیب و بعضی دیگر را کشتید؟ چون آمدن آن‌ها به سوی شما بر خلاف آرزوهای نفسانی‌تان بود. پس چگونه می‌گویید که بر آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم؟ این اعمال جزو کدام ایمانی است که بر شما نازل شده است؟

همچنین از جمله چیزهایی که بر شما نازل شده و در تورات بیان گردیده است، صفات محمد ص و بیان رسالتش می‌باشد؛ چرا به او ایمان نمی‌آورید؟ ایمان به محمد ص از جمله ایمان به آن چیزهایی بود که بر ایشان نازل شده بود ولی آن‌ها به وی کافر شدند و در همین حال مدعی ایمان به تورات بودند و می‌گفتند: ﴿قَالُواْ نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا﴾ [البقرة: 91]. «به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم».

این مسائل شامل کسانی هم می‌شود که می‌گویند: من از آن عالم تبعیت می‌نمایم در حالی که بر او واجب است که حق را بپذیرد و برای امام، معلم و مرشد خویش چون مشایخ طریقت تعصب نداشته باشد. چنانکه حق را تنها در صورتی که آن‌ها بگویند، می‌پذیرند و این کاری باطل است چون به صورت معین در بین مخلوقات تنها اطاعت و پیروی از رسول الله ص واجب است و هرکس بگوید: تبعیت غیر رسول الله ص به صورت معین واجب است، مرتد می‌شود و باید از وی درخواست توبه شود. در صورتی که حاضر به توبه نباشد، کشته خواهد شد همانگونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه / تأیید نموده است؛ زیرا فردی را با رسول الله ص مساوی قرار داده‌است.

در نتیجه از هیچ فردی غیر از رسول الله ص واجب نیست که اطاعت و پیروی شود. در مورد ائمه و علماء نیز باید در آنچه موافق حق باشد پیروی صورت گیرد و در موارد اجتهادی که در آن دچار اشتباه شده‌اند نباید پیروی کرد و آن‌ها خودشان به این امر تصریح کرده‌اند: «لا تأخذوا من أقوالنا إلا ما وافق كلام الرسول ص» «از سخنان و نظرات ما تنها آنچه را که موافق فرموده رسول اللهص می‌باشد قبول نمایید».

مسئلۀ بیست و نهم: به سخنان کسانی که به گمانشان مدعی پیروی از آنان بودند نیز عمل نکردند

آن‌ها به سخنان گروه و طایفه خویش نیز عمل نکردند. پروردگار متعال اینگونه خبر می‌دهد: ﴿قُلۡ فَلِمَ تَقۡتُلُونَ أَنۢبِيَآءَ ٱللَّهِ مِن قَبۡلُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾ [البقرة: 91]. «بگو چرا در گذشته پیامبران خدا را کشتید اگر مؤمن می‌باشید».

شرح:

یهودیان ادعا می‌کردند که تابع آن چیزی هستند که از طرف خداوند برایشان نازل شده است، ولی دو امر باعث تکذیب آنان شد:

اول اینکه: آن‌ها پیامبران را کشتند در حالی که در تورات دستور به قتل پیامبران داده نشده بود بلکه در آن آمده که به آنان ایمان آوردند، تعظیم و احترام نمایند و از آنان تبعیت و پیروی کنند.

دوم اینکه: تورات دستور به تبعیت کردنشان از محمدص را صادر کرده بود: ﴿ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الأعراف: 157].

«کسی که او را مکتوب در تورات و انجیل می‌یافتند آن‌ها را به معروف دستور و از منکر باز می‌دارد. پاکی‌ها را برایشان حلال و ناپاکی‌ها را حرام می‌دارد. و احکام پر رنج و مشقتی را که چون زنجیر بر گردن خود نهاده بودند از ایشان بر می‌دارد».

این‌ها صفات پیامبر اسلام در تورات است در حالی که به وی ایمان نیاوردند و آنچه را که پیامبران و عالمانشان گفته بودند را معتقد نشدند و به آنچه خود می‌گفتند نیز عمل نکردند.

مسئله سی‌ام: اهل تفرقه بودند و اتحاد و اجتماع را ترک می‌کردند

این از جمله آیات عجیب پروردگار است! آن‌ها وصیت و سفارش پروردگار متعال را در مورد اجتماع ترک کردند و مرتکب چیزی شدند که از آن نهی شده بودند. در نتیجه هر حزب و گروهی به آنچه نزدشان بود، شادمان بودند.

شرح:

از جمله عجایب آیات و نشانه‌های پروردگار این بود هنگامی که اجتماع بر سر کتاب خدا و شرع نازل شده بر رسول را ترک کردند خداوند آن‌ها را به تفرقه، اختلاف، جنگ و قتال مبتلا گرداند طوری که به این بلا و اباطیل شادمان بودند. و این کیفر آن‌هاست. چون هنگامی که انسان به باطل خوشحال شود آن را رها نخواهد کرد ولی در صورتی که به آن شادمان نباشد و با حالت شک و تردید به آن بنگرد امید است که توبه نماید و برگردد. در غیر این صورت دگرگونی در او روی نخواهد داد. هرکس حق را ترک به باطل گرفتار می‌شود و هرکس اجتماع را رها کند کارش به تفرقه، پراکندگی، جنگ و کشتار می‌انجامد. کسانی را نمی‌یابی که در مسائل دین و دنیا با هم اختلاف نمایند مگر اینکه سرانجامش به دشمنی، بغض وکینه تبدیل می‌گردد. ولی کسانی که بر اساس کتاب و سنت اجتماع نمایند، الفت، محبت، کمک و تعاون را در بین آن‌ها خواهید یافت. چنانکه چون جسد واحدی خواهند شد. پس برای محفوظ شدن راهی جز اجتماع بر کتاب و سنت نداریم و وحدت نیز تنها بر اساس تبعیت از کتاب و سنت مقدور می‌باشد و غیر از این جز تفرقه و عذاب به همراه ندارد.

کسانی که مدعی اتحاد مسلمانان هستند به آن‌ها گفته می‌شود: در صورتی که شما وحدت مسلمانان را می‌خواهید، عقیده خویش را یکی کنید به گونه‌ای که همگی بر آن توحیدی قرار گیرید که رسول اللهص آورده است. بنابراین، نباید مردم را رها کرد تا یکی گورپرست، دیگری صوفی و یکی شیعه باشد. در آغاز عقیده را یکی کنید و به لا اله الا الله چنگ زنید؛ سپس حکم به آنچه خداوند نازل کرده، برنامه خود قرار دهید. به کتاب خدا و سنت رسول اللهص برگردید، قوانین، انتظامات و عادات قبلی را رها کنید و در صورتی که خواهان اجتماع و وحدت مسلمین هستید این تنها راه تحقق آن است که در غیر آن هرگز اتحاد روی نخواهد داد. مسلمانان متحد نخواهند شد مگر بر اساس توحید عقیده و وحدت مرجع که حکم به آن چیزی است که خداوند نازل کرده و وحدت رهبری همان سمع و طاعت نسبت به والیان امور مسلمین است. این همان چیزی است که باعث اتحاد بین مسلمین خواهد شد. چنانکه رسول اللهص می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَـمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَنَاصَحُوا مَنْ وَلَّاهُ اللَّهُ أَمْرَكُمْ»‏**[[35]](#footnote-35)** «با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می‌شود: 1. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید 2. به ریسمان خداوند چنگ زنید و متفرق نشوید 3. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید».

مسئله سی و یکم: دشمن دین حق و دوستدار دین باطل بودند

این هم از جمله نشانه‌های عجیب آن‌هاست که نهایت دشمنی را با دینی که به آن منتسب بودند، داشتند و آخرین حد محبت را نسبت به دین کفار، همان‌هایی که با آن‌ها، پیامبرانشان و مجتمعشان دشمنی داشتند، ابراز می‌نمودند همانگونه که در دشمنی با رسول اللهص خود را نمایاندند. پیامبری که تصدیق کنندۀ موسی ÷ و تورات بود ولی آن‌ها از کتاب‌های سحر که دین آل فرعون بود پیروی کردند.

شرح:

از جمله مسائل اهل جاهلیت که رسول اللهص با آن‌ها مخالفت کرد این بود که آن‌ها با دینی که مأمور به پیروی از آن بودند دشمنی ورزیدند و دنباله رو دین دشمنانشان شدند. آنچه مشخص است این است که یهودی‌ها معتقد به دین موسی÷ بودند و فرعون و پیروانش دشمن آن‌ها بودند که شدیدترین عذاب را بر بنی اسرائیل روا می‌داشتند. پسرانشان را می‌کشتند و زنانشان را نگهداری و در پست‌ترین شغل‌ها به کار می‌گماشتند تا اینکه خداوند متعال موسی کلیم الله ÷ را مبعوث کرد و به وسیله او آن‌ها را از دست دشمنانشان نجات داد و عزت و شرافت را نصیب آن‌ها گرداند و دشمنانشان را ذلیل و پست و در مقابل دیدگانشان در دریا غرق کرد.

در توراتی که موسی ÷ از جانب خداوند برایشان آورده بود اوصاف محمدص موجود بود که آن‌ها را مأمور به پیروی از او کرده بود. چنانکه می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الأعراف: 157]. «آنانی که پیروی می‌کنند از پیامبر نبی و امی که صفتش را مکتوب نزد خود در تورات و انجیل می‌یابند آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، پاکی‌ها را برایشان حلال و ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها را برایشان حرام می‌دارد و بار گران و مشقت‌هایی که بر دوش آن‌ها بود بر می‌دارد».

به خاطر شدت و سختی که آن‌ها داشتند خداوند بر آن‌ها سخت گرفت. پاکی‌هایی که بر ایشان حلال بود به خاطر کفر و عنادشان بر آن‌ها حرام گشت که در صورت ایمان به محمدص این سختگیری‌ها و سنگینی که چون زنجیری بر دست و پاهایشان قرار داشت دفع می‌شد ولی آنان حسادت نمودند و گفتند: چگونه ممکن است پیامبر آخرالزمان از اعراب و اولاد اسماعیل باشد؟ بلکه شایسته است که از بنی اسرائیل باشد و ممکن نیست از نسل اسماعیل÷ باشد. به همین خاطر بر محمدص و امتش حسادت کرده و به او کافر شدند. در حالی که به رسالتش عالم بودند ولی حسادت آن‌ها را به این کار واداشت. و از این کار به خدا پناه می‌بریم.

هنگامی که به محمدص کافر شدند نتیجۀ آن کافر شدن به موسی ÷ و کتابش تورات می‌باشد. به همین سبب حسادت به محمدص باعث کفرشان به توراتی شد که کتاب دینی ایشان بود. سرانجام کتاب تورات را با کتاب‌های سحر که دین دشمنشان؛ فرعون بود عوض نمودند. چون سحر در قوم فرعون پخش شده بود. آن‌ها وحی نازل شده را ترک و سحری را که دشمنانشان بر آن بودند را به دست گرفتند و این از جمله امور عجیب است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ نَبَذَ فَرِيقٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ كَأَنَّهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ١٠١﴾ [البقرة: 101]. «آنگاه که رسولی از جانب پروردگار به سویشان آمد که کتابشان را تصدیق می‌کرد بعضی از اهل کتاب، کتاب خدا را رها کرده و به آن پشت کردند گویا که نمی‌دانند».

﴿كَأَنَّهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ این همان رسولی است که صفات و برنامه‌ها را با خود دارد ولی آن‌ها چون جاهلانی که چیزی در موردش نمی‌دانند با او رفتار کردند که علتش تکبر و عناد بود. در این آیه نفرموده است که آن‌ها نمی‌دانستند بلکه فرموده مثل اینکه نمی‌دانند ﴿كَأَنَّهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ چون عالمی که به علمش عمل نکند عملاً چون کسی است که نمی‌داند؛ زیرا عمل بهره علم است هنگامی که عمل نداشت با جاهل فرقی ندارد. حتی گناه جاهل کمتر از اوست. ﴿وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَ﴾ [البقرة: 102].

«و آنچه را شیاطین در ملک سلیمان می‌خواندند را پیروی کردند». دنبال سحر افتادند.

سحر در اصل عمل شیطان است سپس کافران در زمان‌های مختلف از او به ارث بردند. چنانکه فرعون و قومش، سپس یهود آن را وارث شدند تا به جای تورات به آن عمل کنند. بنابراین سحر از قدیم موجود بوده است و کافران در دوران‌های مختلف وارث آن بوده‌اند.

این مسئله از جمله عقوبات و کیفر عمل است. هرگاه انسان حق را رها نماید به باطل مبتلا می‌گردد و این یک سنت غیر قابل تغییر و تبدیل می‌باشد. بعضی از مسلمانان آنگاه که کتاب خدا و سنت رسولش را رها کردند، سخن دیگران را جانشین آن نمودند و علم منطق و کلام و از این قبیل مسائل را به دست گرفتند. کتاب خدا و سنت رسولش وقتی ترک شود دیگری جایش را خواهد گرفت و چون عقیده از کتاب و سنت گرفته نشد به گرفتن عقاید از منابع علمی کفار و ملحدین اقدام کردند و این کار نتیجه آن اقدام بود. بنابراین دوران‌ها چقدر به هم شباهت دارند.

هرکس حق را رها کند به باطل گرفتار می‌گردد. کسی که مذهب اهل سنت و جماعت را رها نماید دچار مذاهب و فرقه‌های گمراه و کسانی خواهد شد که همراه جماعت‌ها و احزاب گمراه به مخالفت کتاب، سنت و منهج اهل سنت و جماعت می‌پردازند و مبتلا به همراهی فرقه‌های گمراه می‌شود و این سنت خداوند سبحان است و باید مسلمان مواظب باشد و بداند ترک حق باعث ابتلا به باطل و عدم تبعیت اهل حق منجر به پیروی اهل باطل می‌شود.

مسئله سی و دوم: اگر حق پیش کسانی بود که دوستشان نداشتند به آن حق کفر می‌ورزیدند

اگر غیر از خودشان کسانی را که دوستشان نداشتند بر حق می‌یافتند به آن حق کفر می‌ورزیدند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ لَيۡسَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ لَيۡسَتِ ٱلۡيَهُودُ عَلَىٰ شَيۡءٖ﴾ [البقرة: 113]. «یهودیان می‌گفتند که نصاری بر حق نیست و نصاری می‌گفتند که یهود بر حق نیست».

شرح:

این مسئله بسیار بزرگی است. اگر کسانی که دوستشان ندارند بر حق باشند به آنان کفر می‌ورزند. به خاطر اینکه شخصیتشان را نمی‌پسندند، حقشان را منکر شوند و به همین سبب آن حق را ترک می‌کنند.

بر هر مسلمانی واجب است حق را از هر کس که بیاورد، بپذیرد. چون حق گمشدۀ مؤمن است هر کجا بیابد آن را دریافت می‌نماید و چون طالب حق است آن را اگر در دست دوست و دشمن ببیند می‌پذیرد. اما در دین جاهلیت ملاک پذیرش حق اشخاص هستند.

مثال آن، آن چیزی است که خداوند متعال در مورد یهود و نصاری می‌فرماید؛ در حالی که آن‌ها اهل علم و دین آسمانی بودند. یهود حقی را که نصاری بر آن بود، انکار و نصاری نیز منکر حقی بودند که یهودیان با خود داشتند. چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ لَيۡسَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ لَيۡسَتِ ٱلۡيَهُودُ عَلَىٰ شَيۡءٖ﴾ [البقرة: 113]. «یهودیان می‌گفتند که نصاری بر حق نیست و نصاری می‌گفتند که یهود بر حق نیست».

چیزی که آن‌ها را به آن وا می‌داشت خواهش‌های نفسانی بود. چون یهودیان، نصاری را دشمن می‌دانستند، هر حقی را که بر آن بودند را انکار می‌کردند. و متقابلاً چون نصاری با یهود دشمن بود، خود را منکر هر حقی که آن‌ها بر آن بودند می‌دانست. ﴿وَهُمۡ يَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۗ﴾ [البقرة: 113]. در حالی که آن‌ها کتاب خدا را مطالعه و در آن مأمور به پذیرش حق بودند. ﴿كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ مِثۡلَ قَوۡلِهِمۡ﴾ [البقرة: 113]. آن‌ها نیز که فاقد کتاب بودند به همان صورت عمل می‌کردند. هر طایفه، دیگری را تکفیر و منکر حقی بود که او بر آن بود.

خلاصه بر هر مسلمانی واجب است از سنت یهود و نصاری که نسبت به حقی که دیگران بر آن بودند، کفر می‌ورزیدند، دوری نماید. بغض هیچکس او را وادار نکند تا حقی را که بر آن است، انکار نماید چنانکه امروز بدین صورت است. اگر گروهی و جماعتی یکی را دوست نداشته و با او دشمنی نمایند هر حقی را هم که او بر آن است، انکار می‌کنند. بغضشان در مورد آن عالم، آن‌ها را بر انکار حقی که بر آن است وامی دارد. او را انکار و از او بی نیاز و تألیفات و نوارهایش هر چند حق باشد خود را از آن برحذر می‌دارند و این‌ها فقط به این سبب است که او را دوست ندارند.

ای مسلمان بر تو واجب است که حق را بپذیری هر چند پیش کسانی باشد که دوستشان نداری. و دشمنی شخصی و آرزوهای نفسانی ما مانع پذیرش حق نگردد. یک یهودی دفعه‌ای پیش رسول اللهص آمد و گفت: شما شرک می‌ورزید و می‌گویید آنچه خدا و محمد بخواهند. در حالی که به شما امر شده که بگویید: «‏ما شاء الله وحده‏» آنچه فقط خدا بخواهد و مگویید ماشاء الله و شاء محمد**[[36]](#footnote-36)**. رسول اللهص این حق را هر چند از یک یهودی بود، پذیرفت و اصحابش را به ترک آن خطا دستور داد. یکی از علماء یهود پیش رسول اللهص آمد و گفت: «إن الله يطوي السمـاوات بيمينه، ويحمل الجبال على أصبع، والأرضين على أصبع‏.‏‏.‏‏.‏ إلى آخر الحديث»**[[37]](#footnote-37)** «خداوند آسمان‌ها را با دست راستش در هم می‌پیچد و کوه‌ها را بر انگشتی و زمین‌ها را بر انگشتی حمل می‌کند...» پیامبر به عنوان تصدیق خبر آن عالم یهودی آن قدر خندید تا دندان‌های نیش او پدیدار گشت. و فرموده خداوند متعال نیز در همین زمینه نازل گردید: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [الزمر: 67]. «آنطور که شایسته پروردگار است حق او را به جای نیاوردند زمین همگی روز قیامت در مشت اوست و آسمان‌ها در دست راست او پیچیده می‌شود و او پاک و منزه است از اینکه شریک برایش قرار دهند».

وقتی سخن این عالم یهودی موافق حق است پیامبرص آن را قبول و بدان شادمان می‌گردد.

نتیجه سخن این است که: بر مسلمانان واجب است حق را بپذیرند و آن را حمل بر دشمنی شخصی و اغراض نفسانی نگردانند و شایعاتی که در مورد بعضی از اهل حق پخش می‌شود او را وادار به ترک آن عالم و عدم بهره‌گیری از او نکند و حتی در صورتی که آنچه در مورد آن عالم گویند صحیح باشد مانع از پذیرش حق از وی نمی‌گردد. چون حق به ذات خویش امری مقبول می‌باشد و باید مورد پذیرش قرار گیرد. بر هر طالب علمی لازم است که بر منهج ربانی قرار گیرد و حق را از هر کجا فرا رسد بپذیرد.

مسئله سی و سوم: تناقض داشتن در اقرار و انکار

چیزی را که اقرار می‌کردند دین آن‌هاست انکار می‌نمودند. همانگونه که در حج بیت الله انجام دادند. پس الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُ﴾ [البقرة: 130]. «چه کسی از دین ابراهیم روی می‌گرداند؟ جز کسی که خود را به نادانی زند».

شرح:

یهودیان ادعای پیروی از دین ابراهیم را داشتند ولی هنگامی که قبله به سوی کعبه‌ای که ابراهیم آن را بنا کرده بود تغییر داده شد آن‌ها به شدت آن را انکار کردند. العیاذبالله آن‌ها کعبه و حج را که از دین ابراهیم بود قبول نداشتند. و از رو کردن به کعبه خودداری می‌کردند در حالی که می‌دانستند آن حق است. کعبه‌ای که قبلۀ ابراهیم ÷ بود و ابراهیم آن را بنا نهاد و در این کار مطابق دستور پروردگار عمل نمود. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ بَوَّأۡنَا لِإِبۡرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلۡبَيۡتِ﴾ [الحج: 26]. «و چون برای ابراهیم جای کعبه را مشخص ساختیم».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ﴾ [البقرة: 127]. «و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل بنیادهای خانه را بلند می‌کردند».

بنابراین، کعبه را ابراهیم به دستور خداوند بنا نهاد و آن را قبله قرار داد ولی یهودیان هم آن را و هم حج کردن را که جزو دین ابراهیم بود، انکار کردند در حالی که خود را پیروی دین ابراهیم می‌دانستند ولی بغض آن‌ها به محمدص آن‌ها را به آن انکارها واداشت.

کعبه میراث ابراهیم بود و در نماز به آنجا توجه می‌نمود. و حج و عمره از جمله دین ابراهیم بود. آن‌ها خود را به دین ابراهیم منتسب می‌کردند در حالی که بزرگترین شعائر دینش را انکار می‌نمودند. و این از جمله تناقضات عجیب آن‌ها بود.

و مانند این‌ها در اسلام کسانی هستند که خود را به اسلام منتسب می‌کند ولی بعضی از احکامش را ترک می‌کنند. می‌گوید: من مسلمانم؛ سپس به دور گورها طواف می‌کند و از آن‌ها درخواست حاجت می‌نماید به آن‌ها تبرک جسته و خود را به آن‌ها می‌مالد. وقتی به او گفته می‌شود این کار شرک است او از کارش منصرف نمی‌شود بلکه کارش را ادامه می‌دهد و نسبت به کسی که او را نهی می‌کند خشمگین می‌گردد و این متناقض اسلامی است که خود را به آن نسبت می‌دهد. چگونه خود را به آن نسبت می‌دهد ولی با مهمترین شعار آن که توحید است مخالفت می‌نماید.

مسئله سی و چهارم: هر گروهی تنها خود را پاک و بی عیب می‌دانست

تمام گروه‌ها خود را اهل نجات می‌دانستند. خداوند متعال آن‌ها را تکذیب می‌کند و می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾ [البقرة: 111].

«بگو دلالیل خویش را عرضه دارید اگر راست می‌گویید». سپس آنچه را که صحیح و درست است را بیان می‌دارد و می‌فرماید: ﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ﴾ [البقرة: 112].

«آری هرکس روی خود را تسلیم نمود و نیکوکار شد».

شرح:

از جمله مسائل اهل جاهلیت این بود که هر گروهی از آن‌ها مدعی بود بر حق است و دیگران بر باطل قرار دارند. این مسئله جزو خصوصیات یهود و نصاری و کسانی که به آن‌ها شباهت داشتند، بود ﴿وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰ﴾ [البقرة: 111]. «و گفتند: جز یهود و نصاری کسی به بهشت داخل نمی‌گردد».

هدایت و نجات را در یهود و نصاری منحصر کردند. نمونه آن‌ها فرقه‌های گمراه می‌باشند. هر کدام مدعی بر حق بودن است و غیر او بر باطلند؛ هر کدام تنها خود را فرقۀ نجات یافته می‌داند که رسول اللهص در بارۀ آن‌ها خبر داده است «ستَفْتَرِق أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كلها فِي النَّارِ إلا وَاحِدَة» ولكن الرسول ص بيّن العلامة الفارقة لهذه الفرقة عن غيرها لما قالوا: مَنْ هي يَا رَسُولَ الله؟ ‏قال‏:‏ ‏«‏من كان على ما أنا عليه وأصحابي»**[[38]](#footnote-38)**. (امت من به هفتاد و سه فرقه تبدیل می‌شوند، همگی در آتشند و تنها یکی از آن‌ها سالم می‌ماند. رسول اللهص به ذکر علامت آن گروه نجات یافته اشاره کرد. هنگامی که از او پرسیدند: ای رسول خدا آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی هستند که بر آن راهی که من و اصحاب من بر آن هستیم، قرار دارند.) و برای همین است که الله تعالی می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾ [البقرة: 111]. «بگو دلالیل خویش را عرضه دارید اگر راست می‌گویید».

یعنی بر آنچه می‌گویید دلیل خویش را بیاورید که مدعی هستید تنها یهود و نصاری داخل بهشت می‌شوند؛ زیرا ادعا بدون دلیل پذیرفته نمی‌شود. خداوند متعال بعد از آن می‌فرماید: ﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ﴾ [البقرة: 112]. «آری هرکس روی خود را تسلیم نمود و نیکوکار شد».

﴿هُوَ مُحۡسِنٞ﴾ یعنی تابع رسول اللهص باشد. کسی که دو شرط اسلام و تبعیت را داشته باشد او اهل بهشت است و اگر به آن دو شرط یا یکی از آن‌ها خللی وارد آید هر چند مدعی بهشت باشد او اهل آتش است.

خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ﴾ همان منهج سالمی است که گروه نجات یافته بر آن قرار دارند. چون رسول اللهص فرمود: «من كان على ما أنا عليه وأصحابي» «کسانی که به مانند آنچه که من و اصحاب من بر آن هستیم، قرار دارند». این دستور سنت و آیه هم دستور قرآن است. بنابراین، هرکس خواهان بهشت می‌باشد روی خود را تسلیم پروردگار نماید و عملش را بر طبق سنت نیکو گرداند و از بدعت‌ها و امورات ایجاد شده در دین که هیچ دلیل شرعی بر آن‌ها نیست، دوری نماید.

مسئله سی و پنجم: با انجام محرمات می‌خواستند به خداوند نزدیک گردند

با حالات عریان خدا را عبادت می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةٗ قَالُواْ وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾ [الأعراف: 28]. «هنگامی که عمل زشتی را مرتکب می‌شدند می‌گفتند: ما پدرانمان را بر آن یافتیم و خداوند ما را به آن دستور داده‌است».

شرح:

اهل جاهلیت با حالت عریان و لخت در مراسم حج و عمره طواف می‌کردند و شیطان آن را برایشان زینت داده بود. اگر کسی اهل حرم نبود و از جای دیگر می‌آمد نمی‌بایستی با همان لباس که آمده حج نماید چون چه بسا در آن لباس‌ها خداوند را نافرمانی کرده باشد. اگر از اهل حرم کسی را می‌یافت که حاضر می‌شد به او لباس دهد تا با آن طواف کند از او می‌گرفت در غیر آن صورت در نزدیکی‌های حرم لباس‌هایش را در می‌آورد و با حالت عریان وارد حرم می‌گردید. شیطان اینگونه کارشان را زینت داده بود. وقتی هم مرتکب این عمل زشت می‌شدند جوابشان این بود که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم و خداوند ما را به آن دستور داده‌است. ﴿وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾.

بنگرید که چگونه آشکار نمودن عورت را فاحشه گری می‌نامد چیزی که در نهادیت زشتی است. ولی بسیاری از مردمان در این زمان آن را پیشرفت و تمدن می‌خوانند.

سپس خداوند کارشان را مردود اعلام داشته و می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ﴾ [الأعراف: 28]. «بگو: خداوند به فحشا دستور نمی‌دهد».

یعنی برای بندگانش آشکار نمودن بدن عریان را تشریع نمی‌نماید بلکه پوشیدن آن را واجب کرده است چون پوشیدن آن موجب دور شدن از فتنه و گرفتار نشدن به جرایم اخلاقی می‌گردد. و بدون علم، بر خداوند دروغ می‌بستند. به دو دلیل باطل استناد می‌کردند که یکی از دیگری باطل‌تر و مردودتر بود. اول اینکه: ﴿وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا﴾ و دومی که بزرگتر و خطرناکتر است. گفتند: ﴿وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾. بر الله تعالی دروغ بستند اما خداوند سخنانشان را رد نمود و فرمود: ﴿قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [الأعراف: 28]. «خداوند به فحشا و پلیدی دستور نمی‌دهد آیا چیزی از گفتارتان را به خداوند نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟» جاهلانه و بدون علم چیزی را به خداوند نسبت دادن، خطای بسیار بزرگی است. سپس پروردگار متعال چیزی را که از آن نهی نموده بیان می‌دارد: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ﴾ [الأعراف: 33]. «بگو پروردگار من فحشاهای آشکار و پنهان را حرام کرده است».

فواحش جمع فاحشه است و به گناهی گفته می‌شود که در نهایت زشتی باشد. لختی و کشف عورت یکی از مصادیق آن است. ﴿وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا﴾ [الأعراف: 33]. «و برای اینکه چیزی را شریک خداوند گردانید دلیلی نازل نکرده است». یعنی حج و برهان. بنابراین، پروردگار برای اهل شرک هیچگاه حجت و دلیل صادر نکرده است بلکه حجت را بر اهل توحید نازل و از شرک نهی نموده است. ﴿وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [الأعراف: 33]. «چیزی را که نمی‌دانید به خداوند نسبت ندهید».

از روی جهل چیزی را به خداوند نسبت دادن از شرک اکبر است. از آن جمله می‌توان به این مورد اشاره کرد که گفتند: خداوند به لختی و کشف عورت دستور داده‌است. بنابراین آن‌هایی که بدون هیچ دلیلی از قرآن و سنت، چیزی را حلال یا حرام می‌کنند باید خود را از آن برحذر دارند.

تا آنجا که خداوند سبحان دستور می‌دهد: ﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ [الأعراف: 31]. «در وقت انجام نماز عورت‌هایتان را بپوشانید».

که طواف کردن در مسجد الحرام از جمله آن است و باید در آن حالات خود را با پوشیدن لباس زینت داد.

دلیل ما این است که: اهل جاهلیت برای اینکه به خداوند نزدیک گردد عورت‌های خویش را آشکار می‌کردند و آن را عبادت می‌دانستند که آن از جمله فاحش ترین دروغ‌ها و بهتان‌هاست. العیاذ بالله! و از همین آیه تحریم آشکار نمودن عورت را به صورت مطلق دریافت می‌شود مگر در موارد ضروری چون معالجه کردن و یا بین زن و شوهر. که در غیر این دو حالت هرگونه ظاهر نمودن عورت‌ها به شدت حرام است چون انسان را به سمت فاحشه گری و گناه می‌کشاند. شیطان دانسته که لختی، انسان را به سوی زنا و لواط سوق می‌دهد. به همین خاطر مردم به آشکار نمودن عورت‌ها ترغیب می‌کند و آن را پیشرفت، ترقی و تمدن می‌نامد. از پوشیدن لباس باوقار فرار می‌کنند و می‌گویند این عقب گرد، تقلید کورکورانه و ارتجاع است.

آنچه که این روزها در مورد حجاب در روزنامه‌ها، مجلات و رسانه‌ها گفته می‌شود و صاحبان حجاب و پوشش اسلامی را مسخره می‌کنند احتیاج به توضیح ندارد. ولی این کارها به اهل ایمان نمی‌تواند ضرری برساند. هنگامی که به دینشان چنگ زده‌اند و بدان متمسک هستند.

مسئله سی و ششم: به واسطه تحریم حلال و حلال نمودن محرمات به خداوند نزدیک شدن

همانگونه که به واسطه شرک عبادت می‌کردند هدف آن‌ها از تحریم نمودن حلال نیز عبادت بود.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که به وسیلۀ حرام نمودن واجبات خداوند او را عبادت می‌کردند. چنانکه شنیده‌ایم آن‌ها پوشیدن عورت‌هایشان را در هنگام طواف کردن حرام می‌دانستند چنانکه در مورد مشرکان گذشت. وضعیت یهود و نصاری نیز از این بهتر نبود. نصاری بسیاری از پاکی‌ها را بر خود حرام کرده بودند و یهودیان نیز آنچه را که خداوند بر آن‌ها حرام کرده چون ربا خواری، مال مردم را به ناحق خوردن، را برای خود حلال می‌دانستند. مشرکین نیز بسیاری از حیوانات را بر خود تحریم نموده بودند که از جمله آن‌ها می‌توان به بحیره**[[39]](#footnote-39)**، سائبه**[[40]](#footnote-40)**، وصیله**[[41]](#footnote-41)** اشاره نمود و بر بسیاری از حیوانات این نام‌ها را نهاده بودند و آن را برای بهره مندی بت‌ها بر خود حرام کرده بودند. خداوند متعال مؤمنان را از این کارها نهی کرده و می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٨٧﴾ [المائدة: 87]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید پاکی‌هایی را که خداوند برایتان حلال نموده بر خود حرام مکنید که خداون متجاوزین را دوست ندارد».

مؤمن با تحریم نمودن آنچه خداوند حلال نموده بر خود سختگیری نمی‌نماید. سهل‌انگار نیست و محرمات را بر خود مباح نمی‌داند بلکه فردی معتدل و میانه‌رو است. حرام نمودن حلال و برعکس حلال نمودن حرام جزو دین جاهلیت است. هیچ احدی حق تحلیل و تحریم را بدون اذن پروردگار ندارد و امور خویش را باید به کتاب و سنت مستند کرد. اگر آن را برای خود عبادت هم بنامد؛ چنانکه مسیحیت، رهبانیت را و مشرکین طواف کردن با حالت عریان را عبادت می‌دانستند آن وقت خداوند را با آن چیزی که او تشریع ننموده عبادت می‌کردند. خداوند را به وسیلۀ معاصی عبادت می‌کردند و با آن معصیت‌ها به خداوند تقرب می‌جستند در حالی که شریعت همچون اجازه‌ای را نداده است.

این مسئله‌ای بسیار خطیر و مهمی است که در قدیم و جدید موجود بوده است. کما اینکه در جاهلیت به وسیله شرک خدا را عبادت می‌کردند. این مسئله از آن نیز بزرگتر است. چون کسانی که به دور گورها طواف می‌کنند و برایشان قربانی و نذر می‌نمایند، همانند مشرکین می‌گویند: این تقرب جستن به پروردگار است. چنانکه می‌گفتند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3]. «ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند».

﴿هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ [یونس: 18]. «آنها نزد خداوند برایمان شفاعت می‌کنند».

این جملات را مشرکین قبل از اسلام هم می‌گفتند. و معاصرین نیز که به اسلام نسبت داده می‌شوند، می‌گویند این کارها با واسطه گری این صالحان که وسیله تقرب به خداوند هستند، انجام می‌گیرد. آن‌ها اهل شفاعت هستند و برای ما شفاعت می‌کنند و ما را به پروردگار نزدیک می‌گردانند.

مسئله سی و هفتم: غیر از پروردگار، علماء و عابدان خویش را رب خود قرار دادند

علماء و عابدان خویش را رب خود قرار دادند و این طریق عبادتشان بود.

شرح:

خداوند متعال در مورد یهود و نصاری می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا﴾ [التوبة: 31]. «غیر از خداوند متعال علما و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را رب و پروردگار خود قرار می‌دادند. در حالی که به آن‌ها دستور داده شده بود تنها معبود واحد را عبادت کنند».

احبار، علماء بودند و رهبان، زاهدان‌اند. یهودیان و مسیحی‌ها با پیروی کردن احبار و رهبان خویش با معصیت نمودن الله تعالی عبادت وی را انجام می‌دادند. علماء و زاهدان، حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کردند. یهود و نصاری در این مسائل آن‌ها را اطاعت و این را هم عبادت می‌دانستند. چون می‌گفتند اطاعت عالمان دینی واجب است.

اطاعت کردن عالمان دینی وقتی درست است که اطاعت آن‌ها، اطاعت خداوند را به دنبال داشته باشد. اما اگر اطاعتشان موجب نافرمانی پروردگار باشد، درست نیست. رسول اللهص می‌فرماید: «لَا طَاعَةَ لِـمـَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»**[[42]](#footnote-42)** «در نافرمانی کردن خداوند نباید از هیچ مخلوقی اطاعت نمود».

بنابراین اگر فردی هرچند از عالمترین و زاهدترین بندگان خداوند باشد در صورتی که دستوراتش موافق حق نباشد برای ما اطاعتش جایز نیست. هرکس آن‌ها را پیروی نماید و بداند که آن‌ها حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرده‌اند؛ آن‌ها را رب خویش قرار داده است. در چنین حالتی آن‌ها را شریک خداوند سبحان کرده چون حلال کردن و حرام نمودن امور حق خداوند متعال است و هیچ فردی این حق را ندارد که از پیش خود چیزی را حلال و یا حرام و یا امری را تشریع نماید مگر اینکه از قرآن و سنت رسول اللهص دلیلی ارائه نماید. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦ مَتَٰعٞ قَلِيلٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١١٧﴾ [النحل: 116-117]. «چیزی را که زبانتان به دروغ بیان می‌دارد حلال یا حرام اعلام نکنید و در این کار به خداوند افترا نبندید. هرکس بر خدا افترا بندد رستگار نمی‌شود، بر ایشان بهره اندکی در دنیا و عذابی دردناک در آخرت خواهد بود».

بنابراین، عالمان دینی را به طور مطلق در صواب و خطا نباید اطاعت کرد. بلکه اگر سخن آن‌ها موافق حق بود از آن‌ها پیروی خواهیم کرد ولی از خطا و اشتباه آن‌ها دوری می‌جوییم. هرکس از خداوند اطاعت نماید باید از وی پیروی کرد و هرکس که معصیت کند نباید از وی اطاعت نمود و در خطا از هیچکس نباید اطاعت شود. و دین حق، جز این نیست.

اگر کسی از عالمی در مسئله‌ای پیروی کند که آن عالم در آن دچار اشتباه شده است در صورتی که از آن خطا اطلاع نداشته باشد، چنان فردی معذور است. اما کسی که می‌گوید در صورت اشتباه، خطا بر عهدۀ آن عالم است، صحیح نیست و این دلیل در روز قیامت نفعی به حال کسی ندارد. چون هرکس بار خویش را به دوش می‌کشد. هیچ فتوایی قابل اعتماد نیست مگر اینکه به کتاب خدا و سنت رسول اللهص مستند باشد. سپس هرکس دانست که آن فتوا دلیل ندارد بر او حرام است آن را قبول کند ولی کسی که این را نداند، عذر دارد اما در هر صورت تحقیق و بررسی واجب است آن را ترک نماید.

مسئله سی و هشتم: نسبت به اسماء و صفات پروردگار کفر ورزیدن

صفات خداوند را انکار می‌کردند همانگونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَٰكِن ظَنَنتُمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعۡلَمُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ [فصلت: 22]. «شما گمان کردید که خداوند بیشتر آنچه را که انجام می‌دهید نمی‌داند!».

شرح:

منظور از صفات، صفت‌هایی است که خداوند صاحب عزت و جلال برای خود ثابت کرده است و معنی الحاد در لغت این است که از استقامت عدول کند ولی منظور از آن در اینجا انحراف از صفات پروردگار که از جمله آن، نفی کردن است، میباشد. بنابراین نفی کردن صفات، الحاد و منحرف شدن از حق است. اهل جاهلیت در صفات الله تعالی ملحد بودند بدین معنی که آن را انکار کرده و از خداوند نفی می‌کردند. دلیل برای این گفته، فرموده خداوند متعال در قرآن است: ﴿وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُكُمۡ وَلَا جُلُودُكُمۡ وَلَٰكِن ظَنَنتُمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعۡلَمُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَعۡمَلُونَ ٢٢﴾ [فصلت: 22]. «از اینکه گوش، چشم و پوست‌هایتان بر شما شهادت دهند پوشیده نمی‌داشتید و گمان می‌کردید خداوند بسیاری از آنچه را انجام می‌دهید، نمی‌داند». از آنجا که گمان می‌کردند پروردگار بسیاری از کارهایشان را نمی‌داند، صفت علم را از او نفی کردند.

این آیه شاهد بر این است که علم صفت بزرگی از صفات خداوند متعال است که بر همه موجودات عالم آگاهی دارد و چیزی از اعمال بندگانش بر وی پوشیده نیست. ﴿يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَيَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ﴾ [التغابن: 4]. «آنچه در آسمان‌ها و زمین است، و آنچه را که پنهان و آشکار می‌کنید، می‌داند».

هر آنچه بوده و یا خواهد شد را می‌داند و علم او به آنچه که نبوده و چگونه خواهد بود تعلق می‌گیرد. علم خداوند بر همه چیز احاطه دارد و هرکس گمان کند که خداوند بعضی از اعمال بندگان را نمی‌داند او در صفات پروردگار دچار الحاد شده و منکر صفت علم خداوند گردیده است. سپس پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿وَذَٰلِكُمۡ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمۡ أَرۡدَىٰكُمۡ﴾ [فصلت: 23]. «این ظن و گمانی که نسبت به پروردگار داشتید موجب هلاکت شما گردید».

﴿أَرۡدَىٰكُمۡ﴾ یعنی شما را به پستی انداخت که همان هلاکت است. ﴿فَأَصۡبَحۡتُم مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ [فصلت: 23]. «در زمره زیان‌مندان قرار گرفتید».

این آیه ما را راهنمایی می‌کند به اینکه هرکس صفتی از صفات پروردگار را انکار نماید به اهل جاهلیت شبیه است و به عذاب شدیدی تهدید شده است. بنابراین، نفی کنندگان صفات از فرقه‌های جهمیه، معتزله، اشاعره و ماتریدیه این خصوصیات زشت را از اهل جاهلیت به ارث برده‌اند به همین دلیل به عذاب شدیدی تهدید شده‌اند. چون نسبت به خداوند ظن و گمان بدی داشته‌اند.

از جمله الحاد در صفات، تأویل کردن و آن را از معنای صحیحش خارج نمودن است. چنانکه استواء را به استیلاء و سلطه، و ید را به قدرت معنی کرده‌اند. همچنین از جمله الحاد این است که معنای آن را منحصر به خدا بداند و معنایی که نصوص بر آن دلالت دارند را انکار نماید.

مسئله سی و نهم: الحاد و انکار اسماء پروردگار متعال

منکر اسماء خداوند بودند. چنانکه الله صاحب عزت و جلال می‌فرماید: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ [الرعد: 30]. «آن‌ها به رحمان کافر بودند».

شرح:

اهل جاهلیت در اسماء الهی دچار الحاد شده بودند همانگونه که در صفات نیز به این وضعیت دچار بودند. آن‌ها اسماء پروردگار را نفی می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ [الرعد: 30]. آن‌ها به رحمان که یکی از اسماء خداوند می‌باشد، کافر بودند.

هنگامی که رسول اللهص خواست در حدیبیه بین خود و مشرکین قرارداد صلح انعقاد نماید؛ سهیل پسر عمرو آمد و گفت: بیا و بین ما و خودت قراردادی بنویس. رسول اللهص نویسنده را صدا زد. آنگاه فرمود: «‏بسم الله الرحمن الرحيم‏» سهیل گفت: «أما الرحمن فوالله ما أدري ما هو»**[[43]](#footnote-43)** «قسم به خدا که من نمی‌دانم رحمان چیست». گفتند ما رحمان را نمی‌شناسیم و تنها رحمانی که می‌شناسیم در یمامه است. و قصدشان مسیلمه بود که خود را رحمان نام نهاده بود. الله تعالی این آیه را نازل نمود: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ قُلۡ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ مَتَابِ﴾ [الرعد: 30]. «به آنانی که به رحمان کافر بودند بگو که او پروردگار من است. هیچ معبود به حقی جز او نیست. بر او توکل می‌کنم و بازگشتم به سوی اوست».

آنگاه که رسول اللهص در مکه نماز می‌خواند و دعا می‌کرد، می‌فرمود: یا الله یا رحمان. مشرکین می‌گفتند: به این مرد بنگرید. گویی معبود واحدی را می‌پرستد در حالی که از هر دو؛ الله و رحمان، درخواست می‌کند و معبودان او دو خدا هستند. خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الإسراء: 110]. «بگو الله یا رحمان را به فریاد بخوانید. هر کدام را که می‌خواهید بخوانید زیرا برای خداوند نام‌های نیکوست». اسامی پروردگار بسیارند. تعدد اسماء دلالت بر تعدد صاحبان نام‌ها نمی‌کند بلکه به عظمت صاحبی اشاره دارد که دارای این نام‌ها است.

دلیل براین مدعی این است که: مشرکین منکر اسم‌های خداوند بودند. بنابراین در بین طایفه و فرقه‌های گمراه چه آن‌ها که مانند جهمیه منکر اسم‌های پروردگارند و یا چون معتزله در عین اثبات الفاظ منکر معانی آن هستند و یا به مانند اشاعره بعضی از صفات را تأیید و بعضی دیگر را انکار می‌کنند؛ همگی وارث اهل جاهلیت هستند. خداوند برای اثبات اسماء خویش می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: 180]. «و برای خداوند نام‌های نیکوست. با آن نام‌ها خدا را بخوانید». و می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ٨﴾ [طه: 8]. «الله، که هیچ معبود بر حقی جز او وجود ندارد، دارای نام‌های نیکوست».

آری دارای نام‌های نیکوست. رسول اللهص می‌فرماید: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ»[[44]](#footnote-44) «به واسطۀ هر اسمی که از آن توست، اسمی که خود را به آن نامیده، یا به یکی از مخلوقات آموخته، یا در کتابت آن را نازل نموده، یا در علم غیبی که نزد توست برگزیده ای، درخواست می‌کنم». اسم‌های پروردگار زیادند که بعضی از آن‌ها را در کتابش نازل فرموده است از آن جمله می‌توان به الرحمن، الرحیم، الحکیم، الرؤوف، التواب، الغفار و ... اشاره نمود.

الله تعالی در آخر سورۀ حشر می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحشر: 22-24].

در این آیات خداوند متعال خود را به اسم‌های متعددی نام می‌برد. آری نام‌های نیکو برای اوست.

واجب است به اسماء پروردگار ایمان داشته باشیم. رسول اللهص در حدیث صحیح می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًـا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ‏‏»[[45]](#footnote-45) «پروردگار نود و نه اسم دارد هر کس آن‌ها را شمارش نماید داخل بهشت می‌شود». دلایل بر اسماء پروردگار بسیارند و هرکس به آن‌ها ایمان نیاورد به پروردگار ایمان نیاورده است.

مسئله چهلم: انکار پروردگار پاک و منزه

همانگونه که قوم فرعون آن را تعطیل کردند.

شرح:

تعطیل در اصل خالی کردن چیزی است. وقتی مکانی را خالی می‌کنند می‌گویند: "عطل المكان" و هنگامی که زنی را ببینند که زینت آلات بر او نیست می‌گویند: "امرأة عاطل". بنابراین تعطیل یعنی خالی شدن از غیر خود است.

در اینجا مقصود از تعطیل، خالی کردن هستی از خالق است. یعنی این جهان آفریننده‌ای ندارد و بطور طبیعی و خود به خود به وجود آمده است. فرعون پیشوای تعطیل کنندگان می‌گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ مَا عَلِمۡتُ لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرِي﴾ [القصص: 38]. «ای بزرگان قوم برای شما معبود و خدایی جز خود سراغ ندارم».

این جملات را به خاطر سرکشی و مقابله ابراز می‌کرد. در آیۀ دیگر می‌خوانیم: ﴿وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ يَٰهَٰمَٰنُ ٱبۡنِ لِي صَرۡحٗا لَّعَلِّيٓ أَبۡلُغُ ٱلۡأَسۡبَٰبَ ٣٦ أَسۡبَٰبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ كَٰذِبٗا﴾ [الغافر: 36-37]. «ای هامان برایم کاخی بساز به این راه‌ها برسم؛ راه‌های آسمان که از طریق آن به خدای موسی اطلاع یابم ولی من هر آینه او را دروغگو می‌بینم».

﴿فَأَوۡقِدۡ لِي يَٰهَٰمَٰنُ عَلَى ٱلطِّينِ فَٱجۡعَل لِّي صَرۡحٗا لَّعَلِّيٓ أَطَّلِعُ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ﴾ [القصص: 38]. «ای هامان بر گل برایم آتش افروز (آجر بساز) و کاخی را برایم بنا کن تا بلکه بتوانم از معبود موسی اطلاع یابم. به گمان من او از دروغگویان است». این تعطیل است.

فطرت‌ها و عقل‌ها بر دروغ بودن این اندیشه دلالت می‌کنند چون ممکن نیست مخلوقی بدون خالق و فعلی بدون فاعل ایجاد شود همانگونه که می‌فرماید: ﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٣٥ أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ٣٦﴾ [الطور: 35-36].

«آیا از هیچ آفریده شده‌اند یا خود آفریدگار خودشان هستند. آیا آسمان‌ها و زمین را خلق کرده‌اند. بلکه ایشان یقیین ندارند». آن‌ها جوابی ندارند چون غیر خود را خلق نکرده‌اند و آفریننده خود نیز نیستند، بدون خالق هم آفریده نمی‌شوند. بنابراین باید خالقی باشد و چاره‌ای جز این نیست. اما آیا آن‌ها می‌توانند آن خالق باشند؟ آیا خود را آفریده‌اند؟ آیا بت‌ها و معبودهای آن‌ها چیزی از آسمان‌ها و زمین را خلق کرده‌اند؟ عقل و فطرت این گفته‌ها را انکار می‌کند.

مسئله چهل و یکم: خداوند را به وسیله صفات ناقص توصیف کردن

مسائلی چون تولد، احتیاج و خستگی را به خداوند نسبت می‌دادند در حالی که عابدان‌شان را از آن مبرا می‌دانستند.

شرح:

نقایص ضد کمالات می‌باشد و نسبت دادن آن به خداوند متعال به معنی نفی خالقیت پروردگار متعال است. مثلاً نسبت دادن فرزند به او موجب اثبات احتیاج برای اوست. چون پدر به فرزند محتاج است و او به آن تشبیه می‌شود. یهود، عزیر را و مسیحیان، مسیح را فرزند خدا می‌دانستند. مشرکین عرب معتقد بودند که ملائکه دختران خداوند هستند. در حالی که مسیحیان عابدان خویش را از اولاد و همسر منزه می‌کردند. چون این موارد را در حق آن‌ها نقص می‌دانستند ولی خداوند را از آنچه عابدان خویش را از آن منزه می‌نمودند، تنزیه و پاک نمی‌کردند. مشرکین عرب نیز برای خود دختر را نمی‌پسندیدند ولی در همان حال آن را به خداوند نسبت می‌دادند. آری چیزی را که برای خود عیب و نقص می‌دانستند برای خداوند اثبات می‌کردند: ﴿وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ ٱلۡبَنَٰتِ سُبۡحَٰنَهُۥ وَلَهُم مَّا يَشۡتَهُونَ ٥٧﴾ [النحل: 57]. «دختران را برای خداوند قرار می‌دادند در حالی که خداوند از آن پاک و منزه است و هرچه را بخواهند برای خود قرار می‌دهند».

گویند یکی از علمای مسلمین نام‌های برای یکی از پادشاهان روم می‌برد وقتی بر او داخل می‌شود به او می‌گوید: زن وفرزندانت چگونه‌اند؟ حاضران در مجلس خشمگین می‌شوند که چرا رئیس‌شان را اینگونه توصیف می‌کند که او دارای زن و فرزند است؟ آن مسلمان/ به آن‌ها می‌گوید: شما رئیستان را از زن و اولاد منزه می‌کنید در حالی که آن را به خداوند مقتدر نسبت داده و تنزیهش نمی‌کنید؟ در مقابل چیزی نگفتند بلکه بسیار خجالت کشیدند.

مسئله چهل و دوم: شریک قرار دادن برای الله تعالی در پادشاهی

در حکومت و پادشاهی برای خداوند شریک قائل بودند همانگونه که مجوسیان زرتشتی به آن معتقد بودند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی، عقیده به شرک در ملک و پادشاهی بود چنانکه مجوسی که یکی از اقوام جاهلی هستند، چنان باوری داشتند. در مورد آن‌ها باید گفت: مجوسیان در سرزمین فارس زندگی می‌کردند و آتش را عبادت می‌نمودند. معتقد بودند این جهان دو خالق و آفریننده دارد که شامل نور و ظلمت می‌باشد. پروردگار نور، خوبی‌ها و پروردگار ظلمت، بدی‌ها و شرور را می‌آفریند. به همین خاطر آن‌ها را ثنوی یعنی دو گانگی نامیدند و این شرک در ربوبیت است. از جمله مذهب‌شان، جایز بودن نکاح با محارم می‌باشد و همچنین مشارکت در مال و همسران جزو عقاید آن‌ها بود. بنابراین برای فرد، مالکیت خصوصی قائل نبودند. در زنان و مال با همدیگر مشارکت می‌کردند. در دوران معاصر کمونیست‌ها نیز بر این نوع اشتراکیات در مال و زن تأکید می‌ورزند.

این مذهب باطل و مردود است. که نقض کننده همه دین‌ها و فطرت‌های سالم است. پس خالق هستی، آفریننده‌ای واحد و بی نیاز است که نمی‌زاید و زاییده نمی‌شود و هیچکس و هیچ چیز همانند او نیست. او مالکیت فردی و خصوصی را مباح و نکاح محارم را تحریم کرده است.

مسئله چهل و سوم: منکر مقدرات بودند و قدر خداوند را انکار می‌کردند (منکر قدر بودند)

شرح:

معنی قدر این است که خداوند متعال هر چیزی را قبل از وقوعش می‌داند و اندازه گیری می‌کند و آن را در لوح محفوظ نوشته است، آنگاه تصمیم به خلق نمودن می‌گیرد و آن را ایجاد می‌نماید. ایمان داشتن به آن واجب است و یکی از ارکان ایمان می‌باشد. رسول اللهص می‌فرماید: «الْإِيمَـان أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ‏»**[[46]](#footnote-46)** «ایمان این است که به الله، ملائکه، کتاب‌های آسمانی، پیامبران، روز آخرت و قدر چه خیر، چه شر، مؤمن باشید».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: 49]. «ما هر چیز را به اندازه معلوم و مقرر آفریدیم».

قدر از جمله افعال پروردگار است. هیچ چیز در ملک او بدون تقدیر و خواست او به وجود نمی‌آید و این بدان سبب است که به واسطه علم ازلی که همیشه به آن موصوف می‌باشد آنچه را که بوده و خواهد شد، می‌داند. سپس آن را در لوح محفوظ نوشته است. چنانکه می‌فرماید: ﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ﴾ [الحدید: 22]. «هیچ مصیبتی در زمین یا در وجودتان روی نخواهد داد مگر اینکه قبل از وقوع آن را در کتابی نوشته شده است».

﴿إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ﴾ [الحدید: 22]. «این کار بر خداوند آسان است».

رسول اللهص می‌فرماید: «‏واعلم أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَـمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ وَأَنَّ مَا أَخْطَأَكَ لَـمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ‏‏»**[[47]](#footnote-47)** «بدان آنچه که باید به تو نرسد، نمی‌رسد و آنچه که باید به تو برسد حتماً رسیدنی است». «رُفِعَتْ الْأَقْلَامُ وَجَفَّتْ الصُّحُفُ»**[[48]](#footnote-48)** «قلم‌ها از نوشتن برداشته شده و جوهرها بر صفحه‌ها خشک شده‌اند».

بنابراین هیچ چیزی بدون اراده و خواست خداوند به وجود نمی‌آید و هیچ موجودی بدون آفرینندگی او ایجاد نمی‌گردد. ﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ٦٢﴾ [الزمر: 62]. «خداوند خالق همه چیز می‌باشد».

خیر و شر را خلق نموده و خوبی و بدی را تقدیر کرده است.

مراتب ايمان به قدر عبارتند از:

1. ایمان به اینکه خداوند همه چیز را می‌داند.
2. خداوند همه چیز را در لوح محفوظ نوشته است.
3. هر چیز را خداوند بخواهد در این جهان بوجود می‌آید. بنابراین هیچ چیز بدون خواست و مشیت او روی نخواهد داد.
4. باید به اینکه خداوند خالق و آفرینندۀ هر چیز است و بر آن وکیل و نگهبان می‌باشد، ایمان داشت.

این ایمان به قدر بود. اما در جاهلیت قدر را انکار می‌کردند. دلیل برای آن سه آیۀ زیر در قرآن می‌باشد: ﴿سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 148].

«کسانی که مشرک شدند به زودی می‌گویند: اگر خدا می‌خواست ما و پدرانمان شرک انجام نمی‌دادیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم».

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖ نَّحۡنُ وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖ﴾ [النحل: 35].

«مشرکان گفتند: اگر خدا می‌خواست ما و پدرانمان غیر او را عبادت نمی‌کردیم و بدون فرمان او چیزی را حرام نمی‌نمودیم».

﴿وَقَالُواْ لَوۡ شَآءَ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَا عَبَدۡنَٰهُم﴾ [الزخرف: 20].

«اگر خداوند رحمان می‌خواست ما آن‌ها را عبادت نمی‌کردیم».

علماء در تفسیر این آیات دو قول و نظر دارند:

اول اینکه: منظورشان از اینکه گفتند: ﴿لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ﴾ [الأنعام: 148]. «اگر خدا بخواهد».

نفی قدر بود و اظهار می‌داشتند اگر خدا می‌خواست و اراده داشت ما این کارها را انجام نمی‌دادیم. و با این گفته قدر را انکار می‌کردند. چون خودشان را در انجام کارها مبرا از اراده و خواست خداوند می‌دیدند و افعال و کارها را به طور مستقل به خود نسبت می‌دادند و این مسئله دقیقاً مانند مذهب معتزله است؛ زیرا آن‌ها نیز می‌گفتند: خداوند در کفر و ایمان و خیر و شر انسان‌ها هیچ اراده‌ای ندارد؛ بلکه آن کار بشر است. بنابراین معتزله همان سخنان اهل جاهلیت را تکرار می‌کردند.

دوم: مقصودشان از این سخن ﴿لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا﴾ «اگر خدا می‌خواست ما مرتکب شرک نمی‌شدیم».

این بود که الله تعالی از کار ما راضی است چون اگر راضی نبود ما را رها نمی‌کرد تا آن را انجام دهیم، بنابراین، آن‌ها برای جواز کفرشان معتقد به قدر بودند و آن کار را تا آنجا ادامه دادند که بگویند: این کار اطاعت پروردگار است. چون خداوند می‌خواهد و ما هم خواست و تقدیر او را اطاعت می‌کنیم.

قول دوم که همان استدلال به قدر برای افعال و اعمال قبیحشان بود همان قول جبریه می‌باشد که آن‌ها قدر را اثبات خوب بودن اعمال قبیح خویش می‌دانستند و به آن استناد می‌کردند و اظهار می‌داشتند انسان بر اعمال خویش مجبور است. بنابراین جبریه نیز وارث اهل جاهلیت در کفرشان هستند.

با این حال آیه باید بر یکی از این دو معنی دلالت کند. یا قدر را نفی می‌نمایند و یا آن را اثبات ولی بر علیه خداوند به آن استناد می‌جویند. پروردگار متعال سخنان آنان را رد می‌کند و می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ عِندَكُم مِّنۡ عِلۡمٖ فَتُخۡرِجُوهُ لَنَآ﴾ [الأنعام: 148].

«بگو آیا از آن علمی نزد شماست تا به ما نشان دهید؟» یعنی دلیل اینکه خداوند این کفر را اراده نکرده است، چیست؟

در مورد تفسیر دوم باید گفت: دلیل شما در اینکه خداوند به اعمال کفریات، شرکیات وکارهای زشت شما راضی است چه می‌باشد؟ دلیل شما چیست که می‌گویید خداوند از آن راضی است؟ ﴿قُلۡ هَلۡ عِندَكُم مِّنۡ عِلۡمٖ فَتُخۡرِجُوهُ لَنَآۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا تَخۡرُصُونَ ١٤٨ قُلۡ فَلِلَّهِ ٱلۡحُجَّةُ ٱلۡبَٰلِغَةُۖ فَلَوۡ شَآءَ لَهَدَىٰكُمۡ أَجۡمَعِينَ ١٤٩﴾ [الأنعام: 148- 149].

«آیا علم و دانشی دارید تا آن را به ما نشان دهید. شما در این کار از ظن و گمانتان پیروی می‌کنید و جز افرادی دروغگو چیزی بیش نیستید. بگو خداوند حجت را تمام کرده و اگر می‌خواست همه را یکجا هدایت می‌کرد».

خداوند هرکس را بخواهد هدایت و هرکس را بخواهد گمراه می‌کند و حکمت آن را خودش می‌داند. می‌داند که چه کسی استحقاق هدایت و چه کسی مستحق گمراهی است. هدایت را جز در جایی که لایق به آن است قرار نمی‌دهد و همچنین اگر خداوند به کارشان راضی بود پیامبران را برای انکار شرک و امر به توحید مبعوث نمی‌کرد. ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: 36]. «در هر امتی رسولی را مبعوث نمودیم که الله را عبادت نمایند و از طاغوت دوری جویند».

اگر خداوند راضی به عبادت طاغوت و کفر و شرک بود چنانکه شما گمان دارید، نمی‌بایست رسولان پروردگار از آن نهی کنند. و این ما را راهنمایی می‌کند که خداوند به کفر، شرک، معاصی و خلافکاری‌های بشر راضی نیست و آن‌ها را مبغوض و ناپسند می‌داند.

همچنین در سورۀ زخرف نیز نظراتشان را مردود می‌نماید: ﴿مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ﴾ «آن‌ها به آن علم ندارند تنها اهل دروغ و تخمین و گمانند». و می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ عِندَكُم مِّنۡ عِلۡمٖ فَتُخۡرِجُوهُ لَنَآ﴾ [الأنعام: 148]. «بگو آیا از آن علمی نزد شماست تا به ما نشان دهید؟».

آن‌ها چیزی را که علم نداشتند به خداوند نسبت می‌دادند و این مسائل از جمله اموری هستند که بدون دلیل نباید در موردشان سخن راند و باید از کتاب خدا و سنت رسول اللهص دلیل آورد و در آن بر عقلها و افکار و اندیشه‌ها اعتماد نکرد.

مسئله چهل و چهارم: تقدیر خداوند را علت کفر خویش پنداشتن و خود را معذور دانستن

دلیل کافر بودنشان را تقدیر خداوند می‌دانستند.

شرح:

استناد به قدر را برای خود حجت می‌پنداشتند و نتیجه می‌گرفتند که آن‌ها در انجام کفر و معاصی معذورند و تقدیر خداوند را دلیل آن می‌دانستند. اما خداوند متعال آن‌ها را بدون دلیل و حجت رها نکرد؛ چون اختیار، قدرت و اراده را به آن‌ها بخشیده بود؛ او راه خیر و بدی را برایشان بیان داشته و توانایی‌های لازم برای انجام و یا ترک آن را هم به آن‌ها عنایت فرموده و آن‌ها را در گفته‌هایشان مجبور نکرده بود. همچنین اعلام نموده که راضی نیست بندگانش کفر انجام دهند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَا يَرۡضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلۡكُفۡرَ﴾ [الزمر: 7]. «راضی به کفر بندگانش نیست».

هر چند آن را تقدیر و اراده نموده است. رضایت لازمه تقدیر نیست. خداوند کفر را مقدر، ولی به آن راضی نیست. به خاطر حکمتی که خداوند سبحان دارد امور ناپسندی را تقدیر نموده تا بین آن‌ها تمییز حاصل شود. صادق و دروغگو، مؤمن و کافر، منافق و مؤمن درست از همدیگر تشخیص داده شوند و خداوند متعال به خاطر بیهودگی و عبث هیچ امری را تقدیر و یا اراده نمی‌نماید بلکه جزا و پاداش را نیز بر اعمال بندگانش که به انتخاب خویش برگزیده‌اند آماده نموده است. به همین دلیل دیوانه، سفیه، مجبور و خوابیده به خاطر اعمالشان مؤاخذه نمی‌شوند چون آن‌ها فاقد اختیار، انتخاب و عقلند. بنابراین، در انجام هیچ کاری مسئول نیستند.

هرکس، خداوند به او عقل و اندیشه عنایت نماید و در انجام کارهایش مجبور نباشد مورد بازخواست قرار می‌گیرد؛ چون بر انجام هر کاری با اختیار اقدام نموده است. زناکار با اختیار زنا می‌کند؛ تارك الصلاة با اختیار ترک نماز می‌نماید؛ می‌تواند برخیزد و نمازش را بخواند. و زناکار برایش روشن گردیده که زنا حرام و عاقبتش وخیم و دردناک است. خداوند متعال بر او حد منع کننده‌ای را تشریع فرموده و رسولان را مبعوث کرده است تا از شرک و کفر نهی کنند. بنابراین چگونه به خاطر انجام معاصی، کفر، شرک و گمراهیشان بر علیه خداوند اقامۀ دعوی می‌نمایند آن‌ها حجت و برهانی علیه خداوند ندارند بلکه خداوند علیه آن‌ها حجت را تمام کرده است. ﴿قُلۡ فَلِلَّهِ ٱلۡحُجَّةُ ٱلۡبَٰلِغَةُ﴾ [الأنعام: 149]. «بگو حجت محکم برای خداست».

پس تنها به خاطر انجام مصائب و گرفتاری‌ها می‌توان به قدر استناد جست. وقتی دچار مصیبتی شدی، دچار حزن و ناراحتی مشو و بگو که خداوند آن را مقدر کرده است و هرچه را او بخواهد انجام خواهد گرفت. صبر پیشه کن و بر انجام آن، قصد پاداش و جزا را داشته باش. ولی در مورد معصیت وگناه نمی‌توان به قدر استناد کرد، تقدیر را علت ارتکاب آن دانست و خود را تبرئه نمود؛ بلکه گنهکار باید توبه کند و خویشتن را از گناه و بدی‌ها دوری نماید. قدر را دلیل انجام گناه دانستن و خود را به آن تبرئه کردن از جمله افعال جاهلیت می‌باشد.

مسئله چهل و پنجم: مدعی تناقض بین شرع خدا و مقدراتش بودند

شرع خدا را با قدرش در تعارض می‌دانستند.

شرح:

این مسئله نیز به قدر تعلق دارد. کسانی بودند که شرع خداوند را با قدرش در تعارض می‌دیدند و می‌گفتند: چگونه خداوند کفر و ایمان را مقدر سپس برای بندگان اوامر و نواهی را تشریع نموده است؟ وقتی همه مسائل قطعی شده و مقدر گشته باشند، تشریع امر و نهی چه فایده‌ای دارد؟ این مسئله از جمله بزرگترین خطر در مسائل جاهلیت است و هرکس تا روز قیامت گمان کند که در بین شرع و قدر تعارض وجود دارد بر این مسلک می‌باشد و از آن پیروی کرده است؛ و این مذهبی باطل است. چون هیچ معارضه‌ای در بین شرع و قدر وجود ندارد. خداوند متعال شرک، معصیت و کفر را مقدر نموده و از آن نهی کرده است. ایمان، استقامت و صلاح را تشریع کرده و هیچ معارضه‌ای در بین آن‌ها وجود ندارد؛ زیرا بندگان این اعمال را با اختیار، خواست و ارادۀ خویش انجام می‌دهند. بنابراین کارها به آن‌ها نسبت داده می‌شود و به همین خاطر به سبب انجام معاصی کیفر و به سبب طاعت و بندگی، پاداش می‌یابند هر چند همه آن امور مقدر پروردگارند ولی آن‌ها به خاطر کارهای خویش جزا و پاداش می‌یابند نه به خاطر تقدیر. آنگاه که رسول اللهص به اصحابش فرمود: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنْ النَّارِ وَمَقْعَدُهُ مِنْ الْجَنَّةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعُ الْعَمَلَ قَالَ اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ...»**[[49]](#footnote-49)** «هیچیک از شما نیست از شما مگر اینکه جایگاهش در بهشت و یا آتش نوشته شده است. گفتند: ای رسول خدا با این حساب آیا ما بر قدر خویش تکیه نزنیم و عمل را ترک ننماییم؟ رسول اللهص فرمود: هر کس از آنچه خداوند برایش خلق نموده و انجام آن را برایش میسر و ممکن کرده انجام دهد..» پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧ وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ١٠﴾ [اللیل: 5-10]. «هرکس بخشش نمود، تقوا پیشه کرد و نیکی و پاداش را تصدیق نمود او را برای سرای آسایش توفیق دهیم و هرکس بخل ورزد و خود را بی‌نیاز شمرد و نیکی و پاداش را تکذیب نماید او را برای سرای دشوار موفق گردانیم».

بنابراین، انسان خیر و خوبی را انجام و از شر و بدی دوری می‌جوید ولی قدر، راز پروردگار سبحان است در مورد آن به بحث منشین که تو را کمک نخواهد کرد و هرگز به نتیجه‌ای نخواهی رسید.

خلاصه‌ای از این مسائل را اینگونه می‌توان ارائه داد که مردم در همراهی شریعت و مقدرات به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

دسته اول: جبریه می‌باشند. آن‌ها قدر را ثابت و شرع را نفی می‌کنند**[[50]](#footnote-50)**.

دسته دوم: قدریه می‌باشند. آن‌ها شرع را ثابت و قدر را نفی می‌کنند**[[51]](#footnote-51)**.

دسته سوم: مشرکین هستند. شرع و قدر را ثابت می‌کنند اما معتقد به تعارض بین آن‌ها می‌باشند.

دسته چهارم: اهل سنت وجماعت هستند. شرع و قدر را اثبات می‌کنند و تعارض و تناقض را از آن نفی می‌نمایند.

مسئله چهل و ششم: حوادث را به روزگار نسبت و به آن دشنام دادن

به روزگار فحش و ناسزا می‌گفتند. چنانکه می‌گفتند: ﴿وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ﴾ [الجاثیة: 24]. «جز دهر ما را هلاک نمی‌کند».

شرح:

حوادث را به روزگار نسبت می‌دادند و آن‌ها دهریون نامیده می‌شوند. این نامگذاری به این سبب بود چون دچار مشکلی می‌شدند آن را به روزگار نسبت می‌دادند و به همان سبب روزگار را هم نکوهش می‌کردند در حالی که واجب است که هر چیز را به خداوند که خالق آن است، نسبت دهیم. روزگار همان وقت است که مخلوقی از مخلوقات خداوند و به ذات خویش فاقد هر نوع تصرفی می‌باشد. خداوند متعال کسی را که حوادث را به روزگار نسبت می‌دهد انکار می‌نماید. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ﴾ [الجاثیة: 24]. «و گفتند ما جز زندگی دنیا را نداریم که در آن زنده شده و می‌میریم و جز روزگار ما را هلاک نمی‌کند».

این عقیده انکار آخرت، روز رستاخیز و معاد است. ﴿نَمُوتُ وَنَحۡيَا﴾ بعضی از مردم می‌میرند و بعضی زنده می‌شوند و می‌گویند: رحم‌ها بیرون می‌ریزد و زمین هم آن را می‌بلعد و می‌گویند: طبیعت زندگی جز این نیست. ﴿مَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ﴾ هلاکت و مرگ را هم به روزگار نسبت می‌دادند. بنابراین سبب مردن را گذشت روزها و شب‌ها دانسته و معتقد به سرانجام و روز تعیین شده برای مرگ نبودند. معتقد نبودند که ملائکه‌ای در آخر مهلت تعیین شده قبض روح خواهد کرد.

رسول اللهص از ناسزاگویی به روزگار نهی نموده و می‌فرماید: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ»**[[52]](#footnote-52)** یعنی الله خالق دهر است و هر آنچه در آن جاری است به تقدیر اوست. بنابراین دهر را دشنام مدهید. در حدیث قدسی پروردگار متعال می‌فرماید: «يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ بِيَدِي الْأَمْرُ أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ‏‏»**[[53]](#footnote-53)** «فرزندان آدم مرا اذیت می‌کنند به روزگار ناسزا می‌گویند در حالی که من خالق روزگارم، امور به دست من است و روز و شب را من می‌گردانم». پس هنگامی که به روزگار فحش دادید در واقع آن ناسزاگویی را با خداوند متعال انجام داده‌اید چون او خالق روزگار است. بنابراین باعث آزار پروردگار شده زیرا او را نکوهش کرده اید. او امور را تغییر می‌دهد و سرانجام همۀ مصائب و گرفتاری‌ها به دست اوست و روزگار ظرف تحقق امور و خود مخلوق خداوند است.

پس بر مسلمین واجب است که از این کار خودداری کنند و هرگاه دچار مصیبتی گشتند، خود را محاسبه و به گناه خویش اعتراف نمایند. ﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ﴾ [الشوری: 30].

«به هر مصیبت و گرفتاری دچار شوید به خاطر چیزهایی بوده که خود انجام داده‌اید».

بنابراین، شایسته است که انسان به جای روزگار خود را سرزنش و ملامت کند.

مسئله چهل و هفتم: به نعمت پروردگار کافر بودن

نعمت‌های پروردگار را به دیگری نسبت می‌دادند. ﴿ يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا﴾ [النحل: 83].

«نعمت‌های پروردگار را می‌شناختند سپس آن را انکار می‌کردند».

شرح:

نعمت‌های پروردگار را به غیر او نسبت می‌دادند و این عمل جاهلیت شرک و کفر به پروردگار بود. می‌فرماید: ﴿يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ [النحل: 83].

گفته شده معنی آیه چنین است: رسول اللهص و رسالتش را می‌شناختند سپس آن را به خاطر تکبر و سرکشی انکار کردند در حالی که قلباً به رسالت وی باور داشتند. چنانکه پروردگار می‌فرماید: ﴿قَدۡ نَعۡلَمُ إِنَّهُۥ لَيَحۡزُنُكَ ٱلَّذِي يَقُولُونَۖ فَإِنَّهُمۡ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ٣٣﴾ [الأنعام: 33]. «ما می‌دانیم آنچه را می‌گویند تو را اندوهگین می‌کند ولی آن‌ها تنها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه این ستمکاران آیات پروردگارت را انکار می‌نمایند».

آن‌ها نعمت خداوند را در فرستادن رسول می‌دانند چون رسالت بزرگترین نعمت برای بشریت است ولی در عوض، آن‌ها به آن کافر می‌شوند و از آن دوری نموده و دشمنی می‌کنند. قول اول در تفسیر آیه این بود.

قول دوم: آن‌ها نعمت‌هایی را که در این سوره؛ سورۀ نحل بیان گشته می‌دانند ولی آن را انکار کرده بدین معنا که آن را به غیر خدا نسبت می‌دهند؛ آن را به قدرت و توانایی خویش منسوب می‌دارند و سختی و گرفتاری‌های خویش را سبب انجام آن می‌دانند. چنانکه قارون گفت: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓ﴾ [القصص: 78]. یعنی: «من به سبب مهارت، توانایی و فهم خویش آن را به دست آوردم».

و منکر نعمت پروردگار در مورد خود شد. غیر قارون نیز همینگونه بودند. پروردگار متعال بیان می‌دارد که انسان هرگاه نعمتی به وی ارزانی شود، گوید: این مربوط به من است و مستحق آن بودم و من لایق به آن می‌باشم، مال خدا نیست. آنچه از خیر و خوبی به وی می‌رسد به خود نسبت می‌دهد و نمی‌گوید: این به فضل و رحمت خداوند است.

مسئله چهل و هشتم: به تمام آیات الله کافر بودند

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که به تمام آیات پروردگار که در کتاب‌ها نازل شده اعم از تورات، انجیل، زبور و قرآن و کتاب‌های نازل شدۀ دیگر کافر بودند و خداوند متعال عاملان این اندیشه را تهدید می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمۡ أَبۡوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ﴾ [الأعراف: 40]. «آن‌ها که آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند و از آن متکبرانه روی برتافتند، دروازه‌های آسمان به رویشان باز نمی‌شود».

و می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَلِقَآئِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يَئِسُواْ مِن رَّحۡمَتِي﴾ [العنکبوت: 23]. «آن‌ها که آیات پروردگار و دیدارش را انکار کردند از رحمت من مأیوس گردیدند».

و در آیات دیگری نیز بیان می‌دارد که کافران آیات پروردگار بی عیب و پاک را انکار کردند و به عقل‌های فاسد و شبهه‌های باطلشان به معارضه با آن برخواستند. این سرانجام قطعی تمام کسانی است که آیه‌ای از آیات پروردگار یا حدیث صحیحی از رسول اللهص را تکذیب نماید. چون احادیث صحیح نیز وحی خداوند متعال است. چنانچه برخی مغرورین به فرهنگ و دانش هنگامیکه بعضی احادیث صحیح را که موافق با افکار و اندیشه خویش نمی‌یابند، انکار می‌نمایند. همه این‌ها از جمله تکذیب آیات الله تعالی به حساب می‌آیند. بر هر مؤمنی واجب است که به آیات پروردگار ایمان داشته باشد؛ آن را تصدیق نماید و به آن عمل کند. به دلیل اینکه حق است و باطل به آن راه ندارد. ﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾ [فصلت: 42]. «از رو به رو و پشت سر باطل به آن راه نمی‌یابد؛ زیرا آن فرستادۀ خداوند حکیم و ستوده شده می‌باشد».

مسئله چهل و نهم: به بعضی از آیات الله تعالی کافر بودند و نسبت به بعضی آیات بی ایمان بودند.

شرح:

اهل جاهلیت در تکذیب آیات پروردگار متفاوت بودند؛ بعضی از آن‌ها همه آیات را انکار می‌نمودند و به هیچیک از کتاب‌های نازل شده ایمان نداشتند. چنانکه مشرکانی که به صورت اجمالی و تفصیلی به هیچیک از پیامبران الهی ایمان نداشتند، لازمه آن ایمان نداشتن به همه کتاب‌های آسمانی بود. اما بعضی از اهل جاهلیت چون یهود و نصاری به بعضی از آیات مؤمن و بعضی دیگر را انکار می‌کردند. اما آن‌هایی که به بعضی کافر و به بعضی مؤمن بودند با آن‌هایی که همه آیات را انکار می‌کردند، فرقی نداشتند. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [البقرة: 85]. «آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و بعضی را انکار می‌کنید کسانی که در بین شما مرتکب چنین اعمالی شوند جزا و پاداش آن جز پستی در زندگی دنیا نیست».

آن‌ها تنها به آنچه موافق آرزوهایشان بود، ایمان می‌آوردند ولی هر چه از آیات با هواهای نفسانی آن‌ها مخالفت می‌نمود را انکار می‌کردند. ایمان به بعضی از کتاب همراه انکار بعضی دیگر از آن هر چند آیه یا کلمه‌ای از قرآن باشد فاقد هرگونه نفعی است و به حالشان سودبخش نمی‌باشد.

بعضی از آن‌ها می‌گویند: قرآن لفظ و معنایش مخلوق است یا الفاظش مخلوق ولی معنای آن مخلوق نیست، چنانکه اشاعره چنین عقیده‌ای داشتند. این هم تکذیب قرآن است؛ چه آن‌ها که لفظ و معنی قرآن را مخلوق می‌دانند چون جهمیه، و چه آن‌ها که فقط لفظ قرآن را مخلوق می‌دانند، مرتکب کفر شده‌اند؛ مگر اینکه گوینده آن سخن مقلد و یا صاحب تأویل باشد آنگاه دچار گمراهی شده است. چون قرآن کلام پروردگار متعال است. لفظ، حروف و معنایش همگی کلام خداوند متعال هستند و حروف بدون معانی و معانی بدون حروف، کلام پروردگار نیستند.

مسئله پنجاهم: نازل شدن کتاب بر رسولان را انکار می‌کردند

می‌گفتند: ﴿مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 91]. «خداوند بر انسان چیزی را نازل نکرده است».

شرح:

یهودی‌ها گفتند: ﴿مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 91]. «خداوند بر انسان‌ها چیزی را نازل نکرده است».

معنی آن انکار تمام رسالت‌ها و همه وحیها بود، آنچه آن‌ها را به این انکار وادار نمود حسادتشان نسبت به محمدص بود. خداوند متعال سخنانشان را مردود می‌دارد و می‌فرماید: ﴿قُلۡ مَنۡ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِي جَآءَ بِهِۦ مُوسَىٰ نُورٗا وَهُدٗى لِّلنَّاسِ﴾ [الأنعام: 91].

«بگو که چه کسی کتابی را که موسی ÷ آورد و آن نور و هدایت برای مردم بود، نازل نمود؟».

یعنی زمانی که اقرار دارید به اینکه کتاب موسی از طرف خداست و موسی نیز بشر بوده چرا چنین سخنانی را بر زبان جاری می‌کنید. ﴿مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 91]. «خداوند بر انسان‌ها چیزی را نازل نکرده است».

این از جانب یهود تناقضی بود که حسادت، آن‌ها را وادار به آن کرد. خداوند آن‌ها را لعنت کند. تا جایی که همه رسولان را و همه کتاب‌های نازل شده را به خاطر محمدص و قرآن انکار کردند. بنگرید که حسد چه بلایی را برای صاحبش به ارمغان دارد. شبیه سخن آن‌ها قول و گفتار جهمیه می‌باشد که می‌گویند: این قرآن از طرف خداوند نازل نشده و همچنین سخنان کسانی است که سنت رسول اللهص را وحی از جانب خداوند نمی‌دانند بلکه می‌گویند آن تنها اجتهاد رسول اللهص است.

مسئله پنجاه و یکم: قرآن را کلام بشر می‌دانستند

می گفتند: ﴿إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا قَوۡلُ ٱلۡبَشَرِ ٢٥﴾ [المدثر: 25]. «این جز سخن انسان نیست».

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که می‌گفتند قرآن سخن بشر است چنانکه ولید پسر مغیره مدعی آن بود. ولی قرآن، کلام خداوند متعال است که حقیقتاً به آن سخن گفته و آن کلمات را به وسیله جبرئیل به پیامبرشص وحی نموده است. بنابراین قرآن حقیقتاً کلام خداوند است و آن را در آیات بسیاری کلام خود نامیده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبۡلِغۡهُ مَأۡمَنَهُۥۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَعۡلَمُونَ﴾ [التوبة: 6]. «تا کلام خدا را بشنوند».

﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُواْ كَلَٰمَ ٱللَّهِ...﴾ [الفتح: 15]. «می‌خواهند کلام خدا را عوض نمایند...»

و این اعتقاد اهل سنت وجماعت و تبعیت کنندگان از رسول اللهص می‌باشد.

مشرکان می‌دانستند که آن کلام خداست و کلام محمدص نمی‌باشد چون اگر کلام محمد بود آن‌ها قادر به گفتن مثل آن می‌بودند؛ چون محمدص بشری مانند آن‌ها بود. ولی پروردگار آن‌ها را به مبارزه طلبی دعوت می‌کند، مانند آن یا ده سوره یا یک سوره بیاورند اما آن‌ها قادر به آوردن هیچیک از آن‌ها نشدند. با این عجز باز هم بر کفر، عناد و حرصشان بر مخالفت خدا و رسولش باقی ماندند. اگر قادر به آوردن سوره‌ای چون قرآن بودند تأخیر نمی‌کردند اما آن‌ها عاجز از انجام چنین کاری بودند؛ و این می‌رساند که قرآن کلام خداوند متعال است و کلام بشر نیست. کلام محمد و جبرئیل نمی‌باشد بلکه تنها کلام خداوند است و محمد و جبرئیل تنها مبلغ کلام خداوند متعال هستند که خداوند آن را به امانت به آن‌ها سپرده بود. کلام نیز به گوینده اولش نسبت داده می‌شود و آن کس که به عنوان تبلیغ آن را به دیگری می‌رساند به او منسوب نمی‌شود.

کافران مجادله کرده و قصدشان انکار بود گاهی آن را سحر نامیده و گاهی نیز آن را به عالمان اهل کتاب نسبت می‌دادند و می‌گفتند محمدص پیش آن‌ها درس خوانده است. سخنان گوناگون بر زبان جاری می‌کردند چیزی که تنها بر کذب و دروغ بافی آن‌ها دلالت داشت.

کسی که معتقد است قرآن کلام محمد و قول بشر است همان سخنان اهل جاهلیت را تکرار کرده است. همانگونه که جهمیه، معتزله و کسانی که شبیه آن‌ها هستند آن سخنان را بر زبان جاری می‌کنند. چنانکه می‌گویند: قرآن کلام خداوند نیست بلکه آن را در جبرئیل یا در محمد و یا در لوح محفوظ خلق کرده است یا چیزهای دیگر از اباطیل را شبیه همان اقولی که اهل جاهلیت بر آن بودند را بر زبان جاری می‌کنند.

مسئله پنجاه و دوم: بر حکمت خداوند عیب می‌گرفتند

شرح:

خداوند متعال خود را به حکمت توصیف نموده است. حکمت یعنی هر چیزی را در جای لایق به خود قرار دادن. بنابراین، حکیم کسی است که هر چیز را در جای مناسب و شایسته به خود قرار دهد. پس در اینکه خداوند متعال خود را حکیم می‌نامد بدین معنی است که دارای حکمت کامل است. همه مخلوقات را بر اساس حکمت آفریده و هیچ پدیده ای را بدون حکمت و بیهوده ایجاد ننموده است. آسمان‌ها، زمین، درختان، دریاها، کوه‌ها، عالم جن وانس، حیوانات و حشرات و به طور کلی هر چیزی را برای حکمتی آفریده است. هرگاه در خلقت مخلوقات و چگونگی ارتباط و هماهنگی آن‌ها با هم و نتایج حاصل از آن بنگرید حکمت خداوند را دریافته و به این باور که خالق آن‌ها صاحب حکمت متعالی است، پی خواهید برد. ﴿أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ [طه: 50].

«به هر چیز آنچه لازمه خلقت بود عطا و سپس آن را هدایت کرد».

و باز می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا بَٰطِلٗاۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ٢٧﴾ [ص: 27].

«آسمان و زمین و هر آنچه در بین آن‌هاست را به باطل نیافریدیم. کافران چنان گمان کردند. پس وای به حال کسانی که کافر شدند از آتش عذاب جهنم».

خداوند متعال در آفرینش، امر و نهی و تشریعاتش حکیم است. از هیچ چیز نهی نکرده است مگر اینکه ضرر خالص یا جانب ضرر در آن ترجیح داشته باشد؛ و به چیزی دستور نداده مگر آنکه در آن مصلحت خالص یا جنبۀ مصلحتی آن بیشتر باشد. و از جمله حکمت پروردگار محاسبه کردن مخلوقات است. به اهل احسان به خاطر احسانشان، پاداش و بدکار را به خاطر ارتکاب بدی، کیفر می‌دهد و انسان را بدون جزا و پاداش رها نکرده است. طوری که هرکس هر آنچه را خواست انجام دهد سپس حساب و کتابی در بین نباشد چون این کار در صورت وقوع، خلاف حکمت بود و به این مناسبت می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ ١﴾ [الأنبیاء: 16].

«ما آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است را بیهوده نیافریدیم».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا بَٰطِلٗاۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ٢٧﴾ [ص: 27].

«آسمان و زمین و هر آنچه در بین آن‌هاست به باطل نیافریدیم کافران چنان گمان کردند پس وای به حال کسانی که کافر شدند از آتش عذاب جهنم». پروردگار سبحان سخن منکرین رستاخیز و قیامت را مردود می‌دارد و می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ ١١٥﴾ [المؤمنون: 115].

«آیا می‌پندارید شما را بیهوده خلق کرده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید؟». ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦﴾ [القیامة: 36].

«آیا انسان گمان کرده که بدون امر و نهی و بدون مجازات رها شده است؟».

اهل جاهلیت حکمت پروردگار متعال را در آفرینش و اوامرش انکار می‌کردند. معتزله و اشاعره نیز در افعال و کردار خداوند، حکمت را نفی می‌کردند. اشاعره می‌گفتند: خداوند کاری را برای حکمت انجام نمی‌دهد بلکه صرفاً برای قصد و اراده‌ای که می‌نماید انجام می‌دهد. چون حکمت این است که کاری را به قصد و منظور انجام دهند ولی خداوند از اغراض و اهداف منزه است و همچنین آن وقت، حکمت در آن تأثیر می‌گذارد و به خاطر این علت باید آن را ایجاد نماید در حالی که خداوند متعال آنچه را بخواهد به صرف خواستن و اراده کردن نه به خاطر حکمت انجام می‌دهد. بنابراین به قصد تنزیه به گمان خودشان حکمت را در افعال و شرع خداوند نفی کردند و بر این اساس می‌گفتند: خداوند مجاز است که به کفر، فسق و معاصی امر کند و از اطاعت، بندگی، نماز، صله رحم و انجام کار خوب نهی نماید و این‌ها به خاطر خواست خداوند ترجیح می‌یابند و همچنین به شر و بدی امر و از خیر و نیکی نهی نماید چون هر چه را بخواهد انجام می‌دهد.

در جواب می‌گوییم: بلی خداوند سبحان هر چه را بخواهد انجام می‌دهد ولی چیزی را جز به حکمت انجام نمی‌دهد.

می گویند: خداوند مختار است که کافر را وارد بهشت و مؤمن متقی را وارد جهنم نماید چون این کار نزد او ترجیح دارد و علل و اسباب او را محکوم نمی‌کند.

در جواب می‌گوییم: این سخن باطل و مردودی است و شایسته و لایق به حکمت پروردگار نیست، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَٱلۡمُفۡسِدِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلۡمُتَّقِينَ كَٱلۡفُجَّارِ ٢٨﴾ [ص: 28].

«آیا کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده‌اند را همانند فسادکنندگان می‌گردانیم؟ آیا به متقین همانند اهل فجور بنگریم؟» و می‌فرماید: ﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٢١﴾ [الجاثیة: 21].

«آیا پنداشته‌اند که مجرمان را مانند کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند قرار می‌دهیم؟ و مرگ و حیاتشان مثل هم است؟ بسیار بد حکم می‌کنند». گویندگان این مقالات، خداوند متعال را به فجور و بدی توصیف می‌کنند؛ چیزی که خداوند متعال از آن پاک و منزه است. این مذهب جاهلیت و نفی کنندگان حکمت پروردگار از اشاعره و همفکرانش بود که از خداوند متعال عافیت را می‌طلبیم.

مسئله پنجاه و سوم: برای ابطال شرع خداوند حیله می‌کردند

برای دفع آنچه پیامبران آورده بودند به هر حیله‌ای توسل می‌جستند. چنانکه خداوند متعال در موردشان می‌فرماید: ﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُ﴾ [آل‌عمران: 54].

«نقشه کشیدند و خداوند چاره جویی کرد».

و می‌فرماید: ﴿وَقَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ...﴾ [آل‌عمران: 72].

«گروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مسلمین نازل شده اول روز ایمان آورید و آخر روز کافر شوید...».

شرح:

از جمله کارهای اهل جاهلیت اعم از اهل کتاب و امی به کار گرفتن حیله برای تغییر دادن شرع خداوند متعال و نجات خویش و رها نمودن از بند کفر و گمراهیشان بود؛ چون قادر به مبارزه رویارویی نبودند به همین سبب به حیله و مکر پنهانی پناه می‌بردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ٥٤﴾ [آل‌عمران: 54]. مکر ملحق نمودن امور ناپسند به دیگری به صورت پنهانی است. یهودیان در صدد قتل عیسی پسر مریم علیهما السلام برآمدند چون غالباً کشتن برای آن‌ها عادت شده بود. آری برای اجرای تصمیم خویش پیش پادشاه کافر بت پرست رفته و گفتند که: در صورتی که این فرد را رها کنید حکومت شما را تغییر می‌دهد. آنگاه پادشاه جماعتی را مأمور کشتن وی نمود، برای کشتنش به مکانی که در آن بود وارد شدند ولی خداوند متعال برای نجات پیامبرش تصمیم آن‌ها را نقش برآب کرد. یکی از یاران عیسی ÷ به قصد اجر و پاداش داوطلب گردید تا به شکل عیسی درآید و خداوند متعال آن حواری فداکار را به شکل عیسی درآورد. او را گرفته و کشتند و به صلیب کشیدند آن‌ها پنداشتند که آن مسیح بود ولی بدون اینکه بدانند خداوند متعال عیسی ÷ را از دست آن‌ها نجات داد و او را به سوی خود بالا برد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡ﴾ [النساء: 157].

«او را نکشتند و بر دار نزدند بلکه امر بر آن‌ها مشتبه شد».

فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُ﴾ به معنی مقابله و مجازات است که نشان عدل خداوند سبحان است. و این بر خلاف مکر مخلوق می‌باشد؛ که آن ظلم و بر خلاف حق است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ﴾ [آل‌عمران: 72].

«گروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مسلمین نازل شده اول روز ایمان آورید و آخر روز کافر شوید».

این هم از جمله مکرهای یهود بود. هنگامی که رسول اللهص به مدینه مهاجرت فرمود؛ بنای جامعه اسلامی را بنا نهاد؛ در غزوۀ بدر بر مشرکین فایق آمد؛ و یهودیان ناتوان از ممانعت مردم به دین او شدند، به مکر و حیله پناه بردند. دسته‌ای از آن‌ها گفتند: که در آغاز روز مسلمان شوید و در پایان آن مرتد گردید و بگویید که در دین محمدص خیر و صلاحی ندیدیم آنگاه مردم از شما پیروی خواهند نمود. ولی خداوند نقشه آن‌ها را افشا کرد و فرمود: ﴿وَقَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ﴾ منظور از ﴿وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ﴾ اول روز است و \*وَجْهُ الشيء‏\* یعنی اول و ابتدای آن چیز منظور می‌باشد.

بنابراین، هرکس برای تغییر دادن شرع خداوند و ضرر رساندن به دوستان الله تعالی به حیله و مکر پناه ببرد بر راه و طریق اهل جاهلیت قرار دارد. و هرکس با اهل سنت و اهل توحید برای رسیدن به اغراض پست خویش نیز چنین معامله‌ای نماید بر راه و رسم جاهلیت می‌باشد.

مسئله پنجاه و چهارم: اقرار به حق را وسیلۀ دفع آن قرار دادن

به حق اقرار می‌کردند تا به این وسیله آن را از خود دفع کنند همانگونه که در آیه بیان شد.

شرح:

از جمله خصوصیات اهل جاهلیت این بود که به حق اقرار می‌کردند ولی نه بخاطر اینکه قانع شوند بلکه می‌خواستند از آن وسیله‌ای جهت دفع کردنش بیابند چنانکه یهود به آن متوسل می‌شدند: ﴿وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ﴾ [آل‌عمران: 72]. که بیان آن گذشت.

این حیله و نیرنگی است که همیشه مسلمین با آن گریبانگیر بوده و کسانی از دشمنان در صفوفشان رخنه کرده و مشغول دسیسه بوده‌اند. به اسلام تظاهر می‌کردند ولی قلب اسلام را نشانه و قصد افسادش را داشتند. این جریان از عصر رسول اللهص آغاز و هم اکنون نیز ادامه دارد و تا زمانی که خداوند بخواهد ادامه خواهد داشت. کسانی از دشمنان اسلام به خاطر افساد در آن به آن تظاهر می‌نمایند و قصد آن‌ها رواج دادن شبهه، تفرقه و اختلاف، دشمنی و عداوت در بین مسلمین می‌باشد. و آن‌ها را به جماعت و فرقه‌های متعدد تبدیل نمودن است. پس بر مسلمین واجب است نسبت به این حیله خطرناک آگاه باشند و هرکس با آن‌ها نزدیکی کرد اعتماد ننمایند بلکه در میدان تجربه آن‌ها را بیازمایند و بعد از آزمودن دقیق ثبوت صداقت و راستی به آن‌ها اعتماد کنند.

مسئله پنجاه وپنجم: نسبت به امور باطل خویش متعصب بودند

به راه و روش خویش تعصب داشتند چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: 73].

«ایمان نیاورید مگر به کسی که تابع دین شماست».

شرح:

تعصب ناپسند آن است که علی رغم بطلانش به آن متمسک شوند.

از جمله مسائل اهل جاهلیت، تعصب برای مذاهب باطل بود به همین دلیل یهودیان می‌گویند: ﴿وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: 73].

«ایمان نیاورید مگر به کسی که تابع دین شماست».

و در آیه دیگری آمده است: ﴿نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا﴾ [البقرة: 91].

«به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم».

یعنی فقط به انبیاء خویش مؤمن هستیم در حالی که بر آن‌ها واجب بود به همه آنچه خداوند نازل نموده چه بر انبیاء آن‌ها و چه بر غیر آن‌ها ایمان بیاورند. آن‌ها بر آنچه بر انبیاء خویش نیز نازل شده ایمان نداشتند. برای این است که خداوند می‌فرماید: ﴿تَقۡتُلُونَ أَنۢبِيَآءَ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 91].

«پس چرا پیامبران خدا را می‌کشید؟».

یعنی آیا در آنچه بر شما نازل گشته به قتل رساندن پیامبران در آن ذکر شده است؟

از جمله این خصوصیات می‌توان به تعصب بدون دلیل پیروان مذاهب اشاره کرد. بر مسلمانان عموماً و بر طالبان علم بطور اخص لازم است که از حق پیروی نمایند. خواه موافق مذهبشان یا موافق مذهب دیگری باشد. چون ما مذهب را با همه چیزش نمی‌توانیم بپذیریم بلکه تنها باید راست و صواب را گرفته و خطا و اشتباهاتش را ترک نماییم. وقتی حنبلی باشید و در مسئله‌ای حق را با مالکی، شافعی و یا حنفی یافتید هر چند مخالف مذهبتان باشد باید آن را گرفته و مذهب خویش را ترک کنید چون مذهب شما، حق است و اعتبار از آن چیزی است که حق را تأیید نماید و این واجب است. این کار وقتی ممکن است که اهل علم باشید اما اگر اهل علم نیستید باید از عالمان مورد اعتماد سؤال کنید آنچه را برای شما فتوا دادند، بپذیرید. راه درست همین است. تعصب برای مذهب صرف نظر از اینکه حق یا باطل است از جمله خصوصیات جاهلی است همانگونه که خداوند از یهود برایمان بازگو نمود.

مسئله پنجاه و ششم: توحید را شرک می‌نامیدند

پیروی از اسلام را شرک می‌نامیدند. چنانکه خداوند آن را بیان می‌نماید: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادٗا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: 79].

«برای انسان شایسته نیست که خداوند به او کتاب، علم و نبوت را عطا کند سپس به مردم بگوید به جای الله تعالی مرا بپرستید».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها توحید و پیروی از حق را شرک می‌نامیدند و این واژگون کردن حقایق بود که توحید را شرک بنامند، واین دگرگون نمودن فطرت است. این آیه در مورد جماعتی از نمایندگان مسیحی نجران که به خدمت رسول اللهص آمدند، نازل شد؛ خواستند با او گفتگو و مناظره کنند. در مسجد، پیامبر را ملاقت نمودند و شروع به بحث و گفتگو کردند. رسول اللهص آن‌ها را دعوت به پذیرش اسلام کرد و برایشان توضیح داد که خداوند از همه پیامبران پیمان گرفت که در صورت بعثت محمدص و زنده بودنشان از او پیروی کنند. یکی از آن‌ها گفت: ای محمد آیا می‌خواهی تو را عبادت کنیم؟ پیروی از حق را شرک و آن را عبادت برای رسول اللهص خواند. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادٗا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ ...﴾ [آل‌عمران: 79].

«برای انسان شایسته نیست که خداوند به او کتاب، علم و نبوت را عطا کند سپس به مردم بگوید به جای الله تعالی مرا بپرستید...».

چون پیامبران بعثت‌شان برای نشر توحید و دوری از شرک بود و نیامدند تا مردم را به عبادت خویش فرا خوانند، بلکه برعکس برای طرد شرک و دوری از آن آمدند ولی آن جماعت به خاطر تعصبشان این سخنان را بر زبان جاری کردند و خداوند متعال سخن آن‌ها را اینگونه ابطال نمود. امروز چقدر به دیروز شبیه است. آن زمان اخلاص در عبادت پروردگار را کفر، خروج از دین و شرک می‌نامیدند و در زمان ما نیز پرستش گورها را توحید و اسلام می‌نامند؛ آن را توسل به صالحین و نشانه محبت آن‌ها می‌دانند؛ پیش خود کسی را که رسول اللهص را عبادت نکند و به او استغاثه ننماید، مبغوض و دشمن او می‌دانند و معتقدند که در حق رسول اللهص ظلم کرده است. این‌ها مثل همان نمایندگان مسیحی نجران هستند که پیروی رسول اللهص را عبادت پیامبر می‌دانستند. این حرکت امتداد همان مذهب باطل جاهلی است که همگی حق را باطل و باطل را حق می‌نامند. پناه می‌برم بر خدا از این سخنان که جهمیه و معتزله اثبات صفات پروردگار را شرک می‌نامیدند.

مسائل پنجاه و هفتم و پنجاه وهشتم: تحریف مطابق میل خویش در کتاب خدا

کلام را از موضع خویش خارج می‌کردند و آن را مطابق میل خویش قرائت می‌نمودند.

شرح:

کلمات را تحریف می‌کردند بدینگونه که آن‌ها را تغییر یا از معانیشان منحرف می‌داشتند. یکی از شغل‌ها و حرفه‌های ناپسند اهل کتاب، تحریف بود و آن را یا با تغییر دادن الفاظ و یا معنی و تفسیر کردن نادرست انجام می‌دادند. بنابراین، هرکس کلام خداوند را تحریف نماید بر طریقۀ اهل جاهلیت قرار دارد و همه اهل باطل و مخالفین اسلام از گروه‌های گمراه منتسب به دین، نصوص را تحریف می‌کنند تا موافق اهداف، مذاهب و طریقشان باشد و در این کار چه الفاظ یا معانی را تحریف و یا به صورت ناشایست آن را تفسیر کنند چندان مهم نیست هدف برآوردن مقاصدشان می‌باشد و این میراث جاهلیت است. آنچه که واجب است این است که به آن چیزی که خداوند متعال نازل کرده است که شامل الفاظ و معانی می‌باشد و بدون تغییر و تحریف به مقتضای آن ایمان داشته باشیم؛ این واجب است. و مهم نیست که آن موافق تمایل و آرزوهای انسان باشد یا نباشد.

هم اکنون مذاهب باطل و گروه‌های ناسالم، نصوص صحیح روایت شده از رسول اللهص را در صورتی که ناتوان از رد و تکذیب آن باشند، تحریف و به صورت نادرست تفسیر می‌کنند و این شیوه، راه و رسم جاهلیت و از جمله خصوصیات یهود است. بر مسلمان واجب است که کتاب خدا و سنت رسولش را محترم بدارد؛ به الفاظ و معانی آن همانگونه که مقصود الله تعالی و رسولش بوده ایمان آورده و نصوص را از معانی آن منحرف نگردانده و به وسیله زیاد وکم کردن الفاظ آن‌ها را تغییر نداده و یار و مددکار باطل نباشند.

مسئله پنجاه و نهم: لقب‌های مورد تنفر را به اهل حق نسبت دادن

چنانکه اهل حق را صابئه و حشویه نام نهادند.

شرح:

از جمله منهج اهل باطل این بود که اهل هدایت را تحقیر می‌کردند و بر آن‌ها القاب و عناوین ناشایست و مورد تنفر می‌نهادند. به آن‌ها صابئه می‌گفتند. و آن کسی است که از دین خارج شده باشد. اهل حق را صابئی یعنی کسانی که از دین خارج شده‌اند، می‌نامیدند. چون در عرف، کفر و ضلالتی که آن‌ها بر آن بودند، حق بود. پس هرکس از رسول اللهص پیروی می‌کرد صابئی می‌نامیدند یعنی از عادات، تقلیدها، مذاهب و نظام‌هایی که پدرانشان بر آن بود خارج شده است. یا اینکه او را حشویه می‌نامیدند. الحشو: چیزی است که در آن فایده‌ای نباشد و حشو الکلام: به سخن بی فایده گفته می‌شود.

آن‌ها را قشری عقب مانده و خشک و با نام‌های دیگر نامگذاری می‌نمودند.

اما این کارها به اهل حق ضرری نخواهد رساند. قوم نوح گفتند: ﴿مِّثۡلَنَا وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمۡ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ﴾ [هود: 27].

«ما پیروان تو را جز تعدادی افراد اراذل و کم خرد نمی‌بینیم». یعنی افرادی سطحی نگر هستند و اهل تفکر و اندیشه نمی‌باشند و بدون تأمل و اندیشه از تو پیروی می‌کنند ولی اهل تفکر و تعقل از تو پیروی نخواهند کرد.

مسائل شصتم و شصت و یکم: دروغ را به خدا نسبت دادن و حق را تکذیب کردن

دروغ را به خدا نسبت می‌دادند و حق را تکذیب می‌کردند.

شرح:

از جمله شیوه‌های اهل جاهلیت دروغ بستن به خدا و رسول و تکذیب نمودن حق بود. چنانکه با حالت عریان طواف می‌کردند و اظهار می‌داشتند: ﴿وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَاۗ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [الأعراف: 28].

«پدران خویش را بر آن یافتیم و خداوند هم ما را به آن دستور داد».

این دروغ بستن به خداوند است. ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأنعام: 21].

«و چه کسی ظالمتر از آن کسی است که به خداوند نسبت دروغ می‌دهد».

﴿وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾ [آل‌عمران: 78].

«دانسته بر خدا دروغ می‌بندند».

﴿إِنَّمَا يَفۡتَرِي ٱلۡكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٠٥﴾ [النحل: 105].

«تنها کسانی که به آیات پروردگار ایمان ندارند به او نسبت دروغ می‌دهند؛ آن‌ها همان دروغ گویانند».

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦﴾ [النحل: 116].

«برای آنچه که زبان‌های شما به دروغ آن را توصیف می‌کند مگویید این حلال و این حرام است تا اینکه بر خداوند نسبت دروغ ببندید به درستی کسانی که به خداوند نسبت دروغ می‌دهند هرگز رستگار نمی‌شوند».

و همچنین شامل کسانی هم می‌گردد که به رسول خدا نسبت دروغ می‌دهند و می‌گویند از رسول اللهص وارد است در حالی که آن دروغ می‌باشد. هرکس بدون اعتماد و تحقیق حدیثی را روایت کند یکی از دروغ گویان است و به همین دلیل در حدیث صحیح آمده که فرمود: «مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ‏»**[[54]](#footnote-54)** «هر کس از من حدیثی را باز گوید در حالی که می‌داند آن دروغ است او یکی از دروغگویان است».

روایت نمودن از افراد مورد اعتماد و رها کردن دروغگویان و پرهیز از نسبت دادن دروغ به رسول اللهص واجب است. نسبت دروغ به خداوند دادن جزو حرفه‌های اهل جاهلیت است. چنانکه می‌گفتند: خداوند ما را دستور به کشف عورت داده است. حلال خداوند را حرام می‌کردند در حالی که گمان داشتند پروردگار متعال آن را برایشان تشریع نموده است. ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖ...﴾ [النحل: 35].

«مشرکین گفتند اگر خدا می‌خواست هیچ چیز غیر از او را عبادت نمی‌کردیم...».

﴿لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا﴾ [الأنعام: 148].

«اگر خدا می‌خواست برای او شریک قرار نمی‌دادیم».

﴿وَقَالُواْ لَوۡ شَآءَ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَا عَبَدۡنَٰهُم﴾ [الزخرف: 20].

«اگر خداوند رحمان می‌خواست ما آن‌ها را عبادت نمی‌کردیم».

همه این‌ها نسبت دادن دروغ به پروردگار است. چون خداوند متعال پیامبران را برای انکار آنچه آن‌ها بر آن بودند، مبعوث نمود.

خلاصه این که: از جمله امور جاهلیت نسبت دادن دروغ به خدا و رسول است و مسلمان باید از این عمل پست خود را برحذر دارد.گاهاً بر خدا دروغ نمی‌بندد ولی در نقل امور از خدا و رسول، تحقیق نمی‌نماید؛ بر اساس رأی خود فتوا می‌دهد و آن را در بین مردم منتشر می‌کند. هنگامی که در نقل امور دچار اشتباه گردید و نتوانست آن را اثبات کند، چنین فردی یکی از دروغگویان است. و مردم را نیز با آنچه نقل نموده و بینشان منتشر کرده، دچار ضرر و زیان کرده است.

واجب است که احادیث موضوع و دروغ را رواج ندهد و روایت نکند؛ بلکه میدان را بر آن محاصره و تنگ نماید. واعظان و داعیان در هر آنچه از خدا و رسولش نقل می‌کنند تحقیق و تفحص نمایند و به همین صورت در امور حلال و حرام و فتاوا لازم است که در مورد آن تحقیق و در آن عجله نکند. چون خطا در آن دروغ نسبت دادن به خدا و رسولش می‌باشد. و در تکذیب نمودن حقی که نسبت آن به خدا و رسولش ثابت و صحیح است؛ عجله نکند. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدۡقِ إِذۡ جَآءَهُۥٓ﴾ [الزمر: 32].

«چه کسی ظالم‌تر از آن فردی است که بر خدا دروغ می‌بندد وصدق را آن هنگام که پیش او می‌آید تکذیب می‌نماید».

و سبب آن این است که هرگاه موافق میل و هواهای او نبود در صدد تکذیب آن بر آمده و مورد شک و تردید قرار می‌دهد همانگونه که اهل هوا و آرزو آن را انجام می‌دهند.

مسئله شصت و دوم: از دست حق پیش پادشاهان شکایت می‌کردند

هنگامی که به وسیله دلیل و برهان مغلوب می‌شدند پیش پادشاهان آه وناله سر می‌دادند و شکایت می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِ فِرۡعَوۡنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوۡمَهُۥ لِيُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأعراف: 127].

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود هنگامی که به وسیلۀ دلیل و برهان مغلوب می‌شدند برای ابراز شکایت به سلاطین پناه می‌بردند.چون خود یارای مقابله به وسیله بحث و دلیل را نداشتند، به قدرت حاکمان متوسل می‌شدند تا در مقابل حق مانع ایجاد کنند. فرعون به موسی ÷ گفت: ﴿قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذۡتَ إِلَٰهًا غَيۡرِي لَأَجۡعَلَنَّكَ مِنَ ٱلۡمَسۡجُونِينَ ٢٩﴾ [الشعراء: 29].

«اگر معبودی جز من انتخاب کنی ترا زندانی خواهم کرد».

هنگامی که در مقابله با موسی در میدان اقامه دلیل و برهان خود را خلع سلاح دید به قدرت سلطنت پناه برد و گفت: تو را زندانی خواهم کرد. و این طریق و شیوۀ فراریان شکست خورده است. آل فرعون و پیروانش نیز چنین کردند؛ آنگاه که مجلس بزرگی آراستند و فرعون از نقاط دور در شرق و غرب ساحران را جمع کرد تا آیات موسی را مردود نمایند و بر او غالب شوند، چون گمان داشت که موسی ÷ سحر می‌کند. در موعد مقرر موسی را به مبارزه طلبید تا آنچه هر دو طرف دارند عرضه نمایند. هدف این بود تا در مقابل مردم وانمود کنند آنچه که دارند در برابر معجزات موسی مقاوم است.

وقتی زمان مبارزه فرا رسید و مردم برای مشاهده آنچه قرار است روی دهد جمع شدند ساحران هرچه در توان داشتند از بساط سحر پهن نمودند. عصا و ریسمان‌های زیادی با خود داشتند و آن را با مواد مخصوص حرکت زا آغشته نموده بودند تا با حرکت خویش اینگونه وانمود کنند، آن‌ها زنده‌اند و با این کار قصد مقابله با معجزه موسی را داشتند که عصایش را به اذن پروردگار می‌انداخت و به اژدها تبدیل می‌شد. آری آن‌ها سحر بزرگی را تدارک دیدند چنانکه پروردگار عالم می‌فرماید: کار به جایی رسید که ترس موسی را فرا گرفت ﴿فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ ٦٧﴾ [طه: 67].

«موسی در خود احساس ترس نمود». ترسید که امر بر مردم مشتبه شود چون همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَجَآءُو بِسِحۡرٍ عَظِيمٖ﴾ [الأعراف: 116].

«سحر بزرگی را راه انداختند».

خداوند به موسی ÷ دستور داد که عصا را بیندازد، موسی نیز آن را انداخت ناگاه تبدیل به مار بزرگی شد تمام آن چیزهایی را که آن‌ها انداخته بودند، بلعید تا جایی که نزدیک بود به آن‌ها نیز برسد. به همین خاطر از موسی درخواست کردند که آن را نگه دارد و مانع رسیدنش به آن‌ها شود. چون می‌ترسیدند آن‌ها را نیز ببلعد. آن هنگام بود که ﴿فَوَقَعَ ٱلۡحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١١٨ فَغُلِبُواْ هُنَالِكَ وَٱنقَلَبُواْ صَٰغِرِينَ ١١٩ وَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ١٢٠ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٢١ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ١٢٢﴾ [الأعراف: 118-122].

«حق پیروز شد و آنچه آن‌ها انجام داده بودند باطل گردید در آنجا مغلوب، کوچک و تحقیر شدند. ساحران، خود را به سجده انداختند و گفتند: ما به پروردگار عالمیان که پروردگار موسی و هارون است، ایمان آوردیم». آن‌ها دانستند که آنچه موسی با خود دارد سحر نیست و آنگاه که ساحران برای پروردگار متعال به سجده افتادند فرعون آن‌ها را به کشتن و به صلیب کشیدن تهدید نمود و تهدید خویش را عملی کرد. ساحرانی را که ایمان آوردند و به سوی خدای خویش توبه کردند، کشت و به صلیب کشید آنگاه متوجه بنی اسرائیل که به موسی ایمان آورده بودند، شد. به فرعون گفتند: ﴿وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِ فِرۡعَوۡنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوۡمَهُۥ لِيُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَۚ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبۡنَآءَهُمۡ وَنَسۡتَحۡيِۦ نِسَآءَهُمۡ وَإِنَّا فَوۡقَهُمۡ قَٰهِرُونَ ١٢٧ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱللَّهِ وَٱصۡبِرُوٓاْۖ إِنَّ ٱلۡأَرۡضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ١٢٨﴾ [الأعراف: 127-128].

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد نمایند و تو و معبودهایت را رها کنند. گفت: به زودی فرزندانشان را می‌کشم و زنانشان را زنده نگه می‌دارم و ما بر آن‌ها مسلط و صاحب قدرتیم. موسی به قومش گفت: درخواست کمک از خداوند بنمایید و صبر پیشه کنید. زمین از آن خداست و به هرکس از بندگانش بخواهد به ارث می‌دهد و عاقبت از آن تقواپیشگان است».

شاهد و گواه در اینجا این است که: آن‌ها از صاحبان قدرت یاری خواسته و به آن‌ها پناه بردند وشکایت خویش را پیش فرعون مطرح تا این حق و ایمان را مقهور قدرت خویش نماید. این شیوه رفتار کردن، پیشه و شغل تمام طرفداران باطل در هر دور و زمان است.

مسائل شصت و سوم، شصت و چهارم، شصت و پنجم، شصت و ششم و شصت و هفتم: نسبت دادن اهل حق به چیزی که از آن بری بودند

صفات مذموم و نکوهیده را به اهل حق نسبت می‌دادند و آن‌ها را به عنوان افرادی که در زمین فساد می‌کنند، معرفی می‌نمودند همانگونه که در آیه به آن اشاره شد. همچنین تغییر در دین و ایجاد نقصان در دین پادشاهان را نیز به آن‌ها نسبت می‌دادند.

شرح:

از جمله منهج اهل جاهلیت این بود که تنها به شکایت از صاحبان قدرت و انتقام گرفتن اتکا نمی‌کردند بلکه مؤمنان را به اهل فساد در زمین معرفی می‌نمودند چنانکه به فرعون گفتند: ﴿أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوۡمَهُۥ لِيُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأعراف: 127].

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟».

اصلاح را فساد می‌نامیدند ولی حق غیر از آن بود یعنی اینکه ایمان و توحید باعث اصلاح در زمین و کفر، معصیت، ظلم و طغیان سبب فساد در زمین می‌گردد. پس آنچه موسی و قومش بر آن بودند، اصلاح و آنچه فرعون و قومش بر آن قرار داشتند، فساد بود. ولی آن‌ها امور را منعکس نمودند و اصلاح را فساد نامیدند و این کار شیوۀ همیشگی کافران، مشرکین و منافقین بوده است. مصلحان و دعوتگران به توحید و عبادت پروردگار را بر اساس شناخت و آگاهی، اهل فساد در زمین معرفی می‌کردند. و این امر تا روز قیامت در بین مردم ادامه می‌یابد. و از زمان فرعون و قومش تا کنون بر همین منوال بوده است اما این کار به اهل ایمان و اصلاح ضرری نخواهد رساند؛ گرچه هر گونه بخواهند به دیگران القاب گوناگون می‌چسبانند. چه بسیار داعیان راستین به سوی حق را با کلمات ناشایست ملقب کردند؛ چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه را با نام‌های ناپسند نامگذاری نمودند و بر شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التمیمی چه بسیار القاب و عناوین ناشایست نهادند، گفتند: او از زمرۀ خوارج است، او می‌خواهد دینتان را تغییر دهد، مردم را تکفیر می‌کند و چیزهای دیگر که در کتاب‌هایشان موجود است. این موقف آن‌ها در مقابل هر مصلحی است. آن‌ها را متهم به ناقص کردن دین پادشاهان می‌کردند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ﴾ [الأعراف: 127].

«و تو و معبودهایت را ترک می‌کنند».

﴿إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمۡ﴾ [غافر: 26].

«من می‌ترسم که دین شما را تغییر دهد».

از جمله نشانه‌های اهل جاهلیت و کسانی که به آن‌ها شبیه هستند این است که طرفداران حکومت را بر علیه مؤمنان و دعوتگران راستین به سوی خدا، آن کسانی که آگاهانه اسلام را پذیرفته و بر منهج سالمی قرار دارند، تشویق می‌کنند. و مؤمنان دعوتگر را آنگاه که آن‌ها را به اصلاح خود و مملکت‌شان دعوت می‌نمایند به عنوان مضر معرفی می‌کنند. چنانکه خداوند متعال داستان آل فرعون و دسیسه‌هایشان پیش فرعون را برایمان بیان می‌دارد. موسی ÷، فرعون را به عبادت خالصانه برای خداوند دعوت می‌کند چیزی که موجب مصلحت خود و رعیتش بود. طرفداران فرعون در مقابل به او می‌گفتند: ایشان مردم را بر علیه تو می‌شورانند و دیگر تو صاحب و معبود مردم نخواهی بود، مردم را از بندگی تو به بندگی الله متحول می‌کنند. آری در جواب دعوتشان به خیر و صلاح، اینگونه موضع می‌گرفتند. فرعون را تشویق می‌کردند که اگر موسی و پیروانش را رها کنی مردم را از دست خواهی داد؛ دیگر تو را نمی‌پرستند. چون فرعون به آن‌ها گفته بود: ﴿فَقَالَ أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٤﴾ [النازعات: 24].

«من پروردگار برتر شما هستم».

و در آیه دیگر آمده که گفت: ﴿مَا عَلِمۡتُ لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرِي﴾ [القصص: 38].

«غیر از خود برای شما معبودی سراغ ندارم».

دعوت رسولان به فساد در زمین، و کفر را به اصلاح تفسیر کردند و این واژگون کردن حقایق و نشانه خیانت به مردم و رعیت است. چه بسیارند کسانی که امروز به این شیوۀ شیطانی مشغولند؛ لجام مردم را به دست گرفته و به سوی هاویه پیش می‌روند؛ در مقابل مصلحان می‌ایستند و حقایق را دگرگون می‌سازند و به خاطر در اختیار داشتن سلطه و قدرت مغرورند؛ آن‌ها بسیار بد محرمانی هستند. آن‌ها کسانی می‌باشند که مانع نصیحت و خیرخواهی مردم برای مسئولین هستند. بار الها سرپرست امور مسلیمن و محرمان رازشان را اصلاح گردان و آن‌ها را تبدیل به هدایتگران راستی نما.

اما در مورد اینکه دعوتگران را متهم به ناقص کردن دین پادشاهان می‌کردند چنانکه در آیه مذکور است باید گفت که:

این مسئله همان چیزی است که قبلاً در آیه 127 اعراف ذکر شد آنجا که به فرعون گفتند: ﴿أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوۡمَهُۥ لِيُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ﴾ [الأعراف: 127].

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟ و تو و معبودهایت را ترک گویند».

قصدشان از الوهیت این بود که مردم تو را عبادت می‌کنند و برای تو شأن و مقامی قائلند و تو دارای عظمت و بزرگواری در زمین هستی و اگر آن‌ها را به خود واگذاری خدا را عبادت و ترا ترک خواهند کرد و در نتیجه شأن و منزلت تو کوچک خواهد شد؛ بنابراین برای حفظ و بقای بزرگواری و موقعیت خویش بر علیه آن‌ها اقدام جدی بنمای. این امر خیانت کردن به فرعون می‌باشد چون او را با این کار در معرض هلاکت قرار دادند. سبحان الله! آن‌ها از شأن و مقام پروردگار آسمان‌ها و زمین کم می‌کردند و این کار را برای خود نقص به حساب نمی‌آوردند و بر موسی و قومش که فرعون را نصیحت و برایش خیرخواهی می‌کردند، عیب و ایراد می‌گرفتند در حالی که بقا و ماندگاری سلطنت و صلاحش در پذیرش نصیحت موسی بود. آری مأموران فاسد که محرمان راز حکومت‌ها هستند این چنین عمل می‌کنند. بنابراین، بر حاکمان لازم است که مأمورانی را محرم خود قرار دهند که صالح و خیرخواه باشند و از افراد سوء و ناصالح پرهیز نمایند چون صاحبان اندیشه‌های منحرف و عقاید باطل در صورتی که محرم حاکمان گردند آن‌ها را به آتش و سرانجام بد، رهنمون خواهند کرد چنانکه با فرعون و همه پادشاهان ظلم چنین کردند.

مؤمنان را به تغییر و تبدیل دین متهم می‌نمودند. چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمۡ أَوۡ أَن يُظۡهِرَ فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡفَسَادَ﴾ [غافر: 26].

«من می‌ترسم که دینتان را تغییر دهند یا در زمین فساد را حاکم کنند».

و یا به عنوان ناقص کننده دین حاکم معرفی می‌کردند. چنانکه فرمود: ﴿وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ﴾.

«و تو و معبودهایت را ترک می‌کنند».

باید گفت این دو مسئله برای فرعون در حق موسی کلیم الله ÷ و دعوتش حاصل گشت. و نتیجه آن شد که مردم را از پذیرش دین او برحذر می‌داشت و فرعون به عنوان ناصح و خیرخواه برای امتش ظاهر گردید چنانکه گفت: ﴿أَن يُظۡهِرَ فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡفَسَادَ﴾ [غافر: 26].

«یا در زمین فساد را حاکم کنند».

و یا پیرون فرعون گفتند: ﴿أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوۡمَهُۥ لِيُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأعراف: 127].

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنید تا در زمین فساد کنند؟».

آری مصلحین را مفسدین نامیدند و نزد آن‌ها توحید و اخلاص در عبادت برای پروردگار فساد بود و شرک و کفر را اصلاح نامیدند. مسبب آن هم واضح است هرگاه قلبها فاسد شدند حق را باطل و باطل را حق می‌بینند.

اما آیا چه کسی دین را تغییر و فساد را در زمین حاکم می‌کرد؟ چنین فردی فرعون بود که دین توحید را به شرک و کفر تغییر داد. ولی موسی ÷ به دین صحیح دعوت می‌کرد دینی که خداوند مردم را به خاطر آن خلق نموده بود چیزی که موجب اصلاح در زمین می‌گردد. چون زمین تنها به وسیلۀ عبادت خالصانه پروردگار و بدون شریک قرار دادن برایش اصلاح می‌گردد و شرک، کفر و معاصی همگی اسباب فساد در زمین می‌باشند.

مسئله شصت و هشتم: خود را به چیزی که نداشتند مدح و ستایش می‌کردند

مدعی بودند که اهل عمل به حق می‌باشند چنانکه می‌فرماید: ﴿نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا﴾ [البقرة: 91].

«به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم».

در حالی که این فقط ادعا بود بلکه حق را ترک کرده بودند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت ادعای یهود در عمل کردن به حق بود در حالی که با آن وداع کرده بود. چنانکه پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 91].

در مورد معنی آن گفته شده که: این آیه در مورد بنی اسرائیل وارد شده یعنی هرگاه به آن‌ها گفته می‌شد به آنچه خداوند نازل کرده ایمان بیاورید می‌گفتند: ما به آنچه بر پیامبرانمان نازل شده ایمان می‌آوریم: ﴿قَالُواْ نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا﴾ در حالی که آنچه محمدص آورده بود مخالف آنچه که بر پیامبران آن‌ها نازل شده بود، نبود ﴿وَيَكۡفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ﴾ [البقرة: 91].

به غیر از تورات به آنچه که بر عیسی و محمد نازل شده، کافر بودند ﴿وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَهُمۡ﴾ [البقرة: 91]. در صورتی که آنچه بر محمد و عیسیإ نازل شده با آنچه بر پیامبران بنی اسرائیل نازل شده بود توافق داشت ولی آن‌ها تحریفات، دروغ و گمراهی‌هایی را که به آن وارد کرده بودند، بیان می‌داشتند. از طرف دیگر آن‌ها در این گفته خویش صادق نبودند چون مرتکب جرم‌هایی شده بودند که خداوند از آن‌ها یاد می‌کند. ﴿قُلۡ فَلِمَ تَقۡتُلُونَ أَنۢبِيَآءَ ٱللَّهِ مِن قَبۡلُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٩١ ۞وَلَقَدۡ جَآءَكُم مُّوسَىٰ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ثُمَّ ٱتَّخَذۡتُمُ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ ٩٢﴾ [البقرة: 91-92].

«بگو پس چرا پیامران پیشین را کشتید اگر در ادعای ایمان صادق هستید. موسی با دلایل روشن در بین شما مبعوث شد سپس در غیبتش شروع به گوساله پرستی کردید در حالی که ظالم بودید».

خداوند متعال از آن‌ها دو ایراد می‌گیرد:

اول اینکه: آنچه را که محمدص آورده مخالف با آن چیزی نیست که عیسی ÷ آورده است و آن توحید و اخلاص در عبادت برای پروردگار بصورت خالصانه بود.

دوم اینکه: آن‌ها حتی در گفته خویش هم که مدعی ایمان به آن بودند، صادق نبودند چنانکه گوساله پرستی را انتخاب و پیامبران را کشتند. و در اینکه گفتند: ﴿قَالُواْ سَمِعۡنَا وَعَصَيۡنَا﴾ [البقرة: 93].

«شنیدیم و نافرمانی کردیم».

آن‌ها به عهدی که بسته بودند وفا نکردند و این شامل همۀ تعصب‌های مذموم است که انسانی می‌گوید: من به غیر از مذهب خویش یا مذهب امام خویش به چیز دیگری عمل نمی‌کنم. بر مسلمان واجب است در مذهب خویش یا مذهب دیگری از حق پیروی کند و در این راه با امام خود یا با دیگری باشد باید حق را بپذیرد و دچار تعصب مذموم نشود.

مسئله شصت نهم و هفتادم: در عبادت کردن بر اساس شرع خدا، چیزهایی را زیاد و کم می‌کردند

زیاد کردنشان در عبادت چون اعمال روز عاشورا و در مورد کم کردنشان، ترک نمودن وقوف به عرفات را باید نام برد.

شرح:

اما زیاد کردنشان در مورد روز عاشوراء که روز دهم ماه محرم است می‌باشد. در این روز یک واقعۀ بزرگ به وقوع پیوست و آن غرق شدن فرعون و قومش، و نجات یافتن موسی ÷ و قومش بود. در این روز خداوند حق را بر باطل پیروز گرداند و موسی ÷ به قصد شکرگزاری برای پروردگار عالم این روز را روزه گرفت. و این مسئله روزه گرفتن عاشورا نزد مسلمانان به صورت یک امر شرعی باقی ماند هنگامی که رسول اللهص به مدینه هجرت کرد متوجه روزه گرفتن یهود در آن روز شد وقتی که جریان را جویا گردید، گفتند: آن روزی است که خداوند موسی و قومش را نجات و فرعون و قومش را هلاک نمود؛ موسی ÷ آن روز را روزه گرفته بنابراین ما هم روزه می‌گیریم. رسول اللهص فرمود: «نحن أحق بموسى منكم»**[[55]](#footnote-55)** «ما نسبت به موسی از شما لایق‌تریم». رسول الله ص روزه گرفت و مسلمانان را به انجام آن دستور داد و به خاطر مخالفت با یهود یک روز قبل یا بعدش را همراه روزه روز دهم امر به روزه گرفتن کرد.

و این تمام آن چیزی بود که به عنوان عبادت در روز عاشوراء تشریع شده بود. اما اهل جاهلیت همراه روزه گرفتن چیزهایی را هم زیاد کرده بودند، یهودیان آن را روز عید قرار داده بودند در آن روز منازل خود را تزیین می‌کردند، فرزندان و زنان خانه خود را می‌آراستند و آن را به عنوان روز عید برای خود قرار دادند، آن‌ها با این کار مسائلی را بر آنچه مشروع بود، افزودند بنابراین افزودن بر روزه در روز عاشوراء از جمله دین جاهلیت است.

به همان صورت رافضی‌ها در این روز چیزهایی را افزودند و آن را روز حزن و اندوه، شیون، فریاد کشیدن و نوحه خوانی قرار دادند چون روز عاشوراء روزی است که حسینس در آن به قتل رسید.

اما در مورد کم کردنشان در مسائل عبادتی و مشروع باید گفت: در جاهلیت مراسم حج را به عنوان یادگار و باقیماندۀ دین ابراهیم ÷ به جا می‌آوردند اما در آن تغییرات و شرکیاتی را قرار داده بودند، خداوند متعال ایستادن در عرفات را به عنوان رکنی از ارکان حج قرار داده بود ولی آن‌ها وقوف در عرفه را ترک و به جای آن در مزدلفه توقف می‌نمودند، و این کار ناقص کردن عبادت است، آن هنگام که رسول اللهص حج را به جای آورد آن‌ها گمان کردند که همراه ایشان در مزدلفه توقف می‌کند اما ایشان ÷ از مزدلفه گذشت و در عرفه توقف نمود و حج را به همان صورتی که در دین ابراهیم÷ بود برگرداند. چنانکه می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَفَاضَ ٱلنَّاسُ﴾ [البقرة: 199].

«سپس از همانجا که عامۀ مردم بر می‌گردند برگردید».

یعنی از عرفه برگردید و این دستور مردود کردن عمل مشرکین است که در مزدلفه توقف سپس برمی گشتند. و همچنین در لبیک گفتن این کلمات را زیاد کرده بودند: «إلا شريكًا هو لك‏، تملكه وما ملك» «پروردگارا! تو شریکی نداری مگر همین یکی که آن هم تو مالک او هستی و او مالک و صاحب تو نیست». بر همین اساس هرکس چیزی را از عبادت کم کند و یا چیزی را به آن بیفزاید او بر دین جاهلیت است. با این حساب همه بدعت‌ها و خرافات جزء دین جاهلیت می‌باشند.

مسئله هفتاد و یکم: ترک واجبات دینی در قالب زهد و پارسایی

واجبات دینی را در قالب زهد و پارسایی ترک می‌کردند.

شرح:

ترک واجب چون توقف در عرفات را تقرب به خدا می‌دانستند و به جای آن در مزدلفه توقف می‌کردند و آن را ورع و پارسایی می‌دانستند و اظهار می‌نمودند چون آن‌ها اهل حرمند نبایستی به عرفات که خارج از حرم است بروند. بنابراین به عنوان زهد و تقوا حق را ترک کردند. و این کار عملی جاهلی است و نسبت به آن از خداوند خواستار عافیت و سلامتی هستیم.

و به همان صورت پوشیدن لباس در هنگام طواف کردن که دستور شرع بر آن است را ترک کردند و با حالت لخت و عریان طواف کردن را کاری پسندیده می‌پنداشتند و می‌گفتند: در لباسی که خدا را معصیت کرده‌ایم نباید او را عبادت کنیم بنابراین به قصد زهد و تقوا، دستور واجب خداوند را ترک کردند.

بنابراین ترک هر عبادتی به قصد ورع، زهد و تقوا جایز نیست. چنانکه انفاق، خواندن نماز جماعت در مسجد و طلب علم را به خاطر ترس از ریا و تعریف کردن ترک کنند، همه این‌ها به سان عمل اهل جاهلیت می‌باشد.

مسائل هفتاد و دوم و هفتاد و سوم: ترک کردن پاکی‌ها اعم از روزی و زینت را وسیلۀ تقرب به خدا می‌دانستند

روزی پاک و لباس زیبا را به قصد عبادت بر خود حرام می‌کردند.

شرح:

ترک روزی پاکیزه و لباس زیبا را وسیلۀ نزدیک شدن به خدا می‌دانستند. این کار را نصاری و نظایر آن‌ها چون فرقۀ صوفیه از منتسبین به اسلام انجام می‌دادند. ترک پاکی‌ها را عبادت می‌دانستند، ازدواج را ترک و از خوردن پاکی‌ها خودداری می‌کردند. در خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و پوشاک بر خود سخت می‌گرفتند و این کارها را به گمان خویش عبادت می‌پنداشتند. بدین خاطر پروردگار متعال فرمود: ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾ [الأعراف: 32].

«بگو چه کسی زینت خداوند و روزی پاکیزه را که برای بندگانش آفریده حرام نمود؟».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾ [المائدة: 87].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید پاکی‌هایی را که خداوند برایتان حلال نموده حرام مکنید». به همین صورت بعضی از حیوانات را که خداوند حلال کرده بود بر خود حرام کردند چنانکه می‌فرماید: ﴿أُحِلَّتۡ لَكُم بَهِيمَةُ ٱلۡأَنۡعَٰمِ﴾ [المائدة: 1].

«از حیوانات انعام را برایتان حلال نمودیم».

ولی در جاهلیت به خاطر بت‌های خویش بعضی از انعام را حرام کردند و خداوند نازل فرمود که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٨٧﴾ [المائدة: 87].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید پاکی‌هایی را که خداوند برایتان حلال کرده است بر خود حرام مگردانید و به حدود پروردگار تجاوز مکنید که براستی او متجاوزین را دوست ندارد».

تحریم کردن پاکی‌ها از دین رهبانیت نصاری و دین جاهلیت است و هرکس حلالی را که بر حلال بودنش اجماع منعقد شده است، حرام نماید از دین ابراهیم مرتد شده است و اگر جدای از این، چنین امری را عبادت خداوند متعال هم بدانیم آن وقت به خداوند افترا بسته‌ایم چون خداوند نه تها به عنوان شرع و قانون به ترک پاکی‌ها دستور نداده بلکه به خوردن آن نیز امر نموده است. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًا﴾ [المؤمنون: 51].

«ای پیامبران از پاکی‌ها بخورید و اعمال صالح انجام دهید».

در زمان رسول اللهص آنگاه که عده‌ای تصمیم به چنین کارهایی گرفتند رسول اللهص بر آن‌ها خشمگین گردید.

ترک زینت‌ها را عبادت می‌دانستند چنانکه ترک آن را وسیله تقرب به خداوند قرار داده بودند. خداوند متعال آنگاه که آن‌ها با حالت عریان به دور کعبه طواف می‌کردند عملشان را مردود نمود و فرمود: ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ﴾ [الأعراف: 32].

«بگو چه کسی زینت‌های دنیا را تحریم کرده است؟».

یعنی دلیلتان بر آنچه در مورد ترک لباس و تجمل و روزی‌های پاک انجام می‌دهید چیست؟ چون حرام نمودن به دلیل احتیاج دارد و اصل در پوشیدنی‌ها، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها حلال بودن است؛ زیرا الله تعالی این چیزها را برای بندگانش آفریده چنانکه در حدیث آمده است: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَـالَ‏»**[[56]](#footnote-56)** «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد». بنابراین، ترک کردن تجمل و زیبایی به قصد زهد و ورع از دین اسلام به حساب نمی‌آید. پس با لباس زیبا خود را بیارای و از پاکی‌ها استفاده کن و شکر خدای را بجای آور. چنانکه در حدیث وارد شده است: «إِنَّ اللهَ تَعَالَى يُحِبُّ ‏إذا أنعم على عبد نعمة أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَليه»**[[57]](#footnote-57)** «خداوند دوست می‌دارد وقتی نعمتی به بنده‌اش می‌دهد اثر آن نعمت را بر او ببیند». ولی این کار باید دور از اسراف و بخیلی باشد. رسول اللهص جسم و لباس خویش را پاکیزه نگه می‌داشت و در ملاقات با نمایندگان بیشتر از حالت معمولی تجمل را رعایت می‌نمود.

مسئله هفتاد و چهارم: دعوت کردن مردم به گمراهی

مردم را جاهلانه به گمراهی فرا می‌خواندند.

شرح:

دعوت کردن مردم بدون علم از جمله اعمال جاهلیت است. چون خداوند متعال دستور داده است که آگاهانه و همراه حکمت و به وسیله پند نیکو و مجادله به شیوه مناسب به راهش دعوت کنند.

اهل جاهلیت به گمراهی دعوت و به مخالفت مردم با حق تشویق نمودند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبِعُواْ سَبِيلَنَا وَلۡنَحۡمِلۡ خَطَٰيَٰكُمۡ﴾ [العنکبوت: 12].

«کافران به اهل ایمان گفتند: از ما پیروی کنید، ما گناهان شما بر عهده می‌گیریم».

آن‌ها را به شرک و تحریم نمودن حلال و حلال کردن حرام بدون دلیل و به چیزهایی که فاقد هرگونه دلیل شرعی بودند، دعوت می‌کردند بنابراین، آن‌ها داعیان گمراهی بودند. در حالی که داعیان حق کسانی هستند که مردم را به آنچه خداوند نازل فرموده و به آنچه شرع گفته، دعوت می‌کنند. در زمان ما از جمله دعوتگران به گمراهی کسانی هستند که مردم را به شرک و بندگی گورها و گنبدها دعوت می‌کنند و مردم را به امور بدعی و چیزهای ایجاد شده در دین که خداوند بر آن‌ها هیچ دلیلی را نازل ننموده است، فرا می‌خوانند. و برای این کار، از نوشتن، تألیف و سخنرانی برای دعوت مردم جهت زنده کردن امور بدعی سود می‌جویند و تمامی کسانی هم که مردم را به گناه، فحشا و فساد فرا می‌خوانند نیز از جمله داعیان به سوی گمراهیند. از خداوند متعال خواستاریم که ما را از آن‌ها و طریقه و راهشان محفوظ دارد. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَٰسِرِينَ ١٤٩﴾ [آل‌عمران: 149].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در صورتی که از کافران پیروی کنید شما را به راه پیشینیان بر می‌گردانند در نتیجه جزو زیانمندان خواهید شد».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ ١٠٠﴾ [آل‌عمران: 100].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در صورتی که از اهل کتاب پیروی کنید بعد از ایمان شما را دچار ارتداد و کفر خواهند کرد».

و می‌فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ﴾ [البقرة: 221].

«آن‌ها به سوی آتش و خداوند به سوی بهشت دعوت می‌کند».

﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ١١٦﴾ [الأنعام: 116].

«اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی تو را از خداوند دور می‌کنند آن‌ها از ظن و گمان پیروی می‌کنند، آن‌ها دروغگویانند».

خداوند پاک و منزه بیان می‌دارد که کافران علی رغم اختلاف دین و منهج در قدیم و جدید و در همه جا سعی و کوشش نموده‌اند که مردم را به گمراهی دعوت نمایند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗ﴾ [النساء: 89].

«دوست دارند که شما کافر شوید همانگونه که آن‌ها کافر شدند آنگاه مساوی خواهید شد».

مسئله هفتاد و پنجم: آگاهانه مردم را به سوی کفر دعوت کردن

آگاهانه مردم را به سوی کفر دعوت می‌کردند.

شرح:

این‌ها گروه دیگر از دعوتگران گمراهی هستند. آن‌ها در حالی که می‌دانستند مردم را دعوت به انصراف از حق می‌نمایند، این کار را به سبب ظلم و سرکشی انجام می‌دادند. اما گروه اول مردم را جاهلانه به باطل دعوت می‌کردند و خودشان حق را نمی‌شناختند. ولی هر دو گروه کارشان مهم و خطرناک بود؛ آن‌ها مستقیماً به مردم نمی‌گفتند کافر شوید. بلکه به صورت پوشیده به نزد آن‌ها می‌آمدند. ظاهر آن نیکو ولی باطن و نهان آن کفر بود. دعوتگران گمراهی همینگونه‌اند. شیطان وقتی دید قوم نوح برای صالحان از دست رفته غمگین و محزون هستند به نزدشان آمد و با ظاهر مصلحانه و دینی به آن‌ها گفت: صورت‌هایی از آن‌ها فراهم نمایید، تا با دیدنشان بر عبادت راغب گردید و با یادآوری احوال، صلاح و دینشان، برای عبادت انرژی کسب کنید و به انجام عبادت شادمان گردید. آری به صورت یک انسان خیراندیش و ناصح به نزدشان آمد. او می‌دانست که این تصویرها در نهایت تبدیل به بت می‌شوند و تبدیل هم شدند. آنگاه که اهل علم و کسانی که در آن دوره می‌زیستند، مردند؛ دوره‌ای دیگر با نسل جدید شروع گردید. شیطان به آن‌ها گفت: پدران شما این تصویرها را جز به قصد عبادت نصب نکردند و به وسیلۀ آن‌ها درخواست باران می‌کردند. سرانجام غیر از خدا آن‌ها را مورد پرستش قرار دادند.

داعیان گمراهی نیز اینگونه هستند، پیش مردم جهت دعوت کردنشان به شر و فساد به صورت آشکار نمی‌آیند بلکه به شیوۀ آرایش شده که مورد پسند آن‌ها باشد، پیششان خواهند آمد؛ سپس در آخر مقاصدشان حاصل می‌گردد. دعوتگران گمراه آنگاه که مردم را به شرک و عبادت کردن ضریح‌ها و قبرها فرا می‌خوانند به آن‌ها نمی‌گویند که این‌ها را عبادت کنید بلکه اظهار می‌دارند: این‌ها صالحان و اولیاء خدا هستند و اگر پیش او دارای موقعیت و جاه باشند آن‌ها را به خدا نزدیک می‌گردانند. و آن‌ها واسطه و وسیلۀ شما پیش خدا هستند. آری اینگونه به نزدشان می‌آیند. به وسیله محبت صالحان و تبدیل کردنشان به واسطه و وسیلۀ رسیدن به خدا، آن‌ها را گمراه می‌کنند در نتیجه به وسیلۀ این نیرنگ و فریب شیطانی، گورها و ضریح‌ها مورد پرستش واقع می‌شوند و برای خداوند بی همتا شریک قرار می‌دهند. داعیان گمراهی به شیوه‌های مختلف که بر آن انتقادی نباشد و جز اهل بصیرت کسی از آن مطلع نگردد مردم را دعوت می‌کنند. با توضیح این دو مسئله معلوم گردید که داعیان گمراهی دو دسته می‌باشند: دسته‌ای مردم را بدون علم و جاهلانه دعوت می‌نمایند. دستۀ دیگر مردم را به مخالفت حق دعوت می‌نمایند ولی خود نسبت به آن آگاهند. گروه اول ضال و گمراه و دستۀ دوم فاسق می‌باشند.

مسئله هفتاد و ششم: اثبات شرک و دفع حق به واسطۀ انواع مکر و حیله

مکر و حیله‌های بزرگی همانند حیله‌های قوم نوح انجام می‌دهند.

شرح:

مکر یعنی امر مکروه و ناپسندی را به شیوه مخفیانه به کسی رساندن. و آن دو نوع است: مکر خوب و مکر بد. منظور از مکر بد حیله پنهانی است که در آن شر و بدی را به کسی که مستحق آن نیست می‌رسانند. خداوند متعال در مورد قوم نوح می‌فرماید: ﴿وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا كُبَّارٗا ٢٢ وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ٢٣ وَقَدۡ أَضَلُّواْ كَثِيرٗا﴾ [نوح: 22-24].

«حیله بزرگی برپا کردند و گفتند: معبودهای خویش را رها مکنید و هرگز ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را ترک مکنید. و بسیاری را گمراه کردند».

آری با این کار حیلۀ بزرگی را اندیشیدند و این شیوه پستی است که به آن وسیله مردم را به شرک فرا می‌خوانند. وقتی توحید می‌آید مردم را از آن برحذر می‌دارند و گویند: آن‌ها می‌خواهند بر شما رئیس شوند و قصدشان برتری طلبی بر شماست. زیبا جلوه دادن قبیح و زشت نشان دادن نیکو مکر بزرگی است که همیشه دعوتگران گمراهی از آن برای منصرف کردن مردم از حق سود جسته‌اند و بدان وسیله مردم را از نور به سوی گمراهی سوق داده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٥٧﴾ [البقرة: 257].

«خداوند سرپرست مؤمنان است آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد ولی کسانی که کافر شدند سرپرستشان معبودهای باطل است که آن‌ها را از نور به سوی تاریکی‌ها می‌برند که این‌ها همراهان آتش و در آن جاویدند».

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا شَيَٰطِينَ ٱلۡإِنسِ وَٱلۡجِنِّ يُوحِي بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ زُخۡرُفَ ٱلۡقَوۡلِ غُرُورٗاۚ وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُۖ فَذَرۡهُمۡ وَمَا يَفۡتَرُونَ ١١٢﴾ [الأنعام: 112].

«برای هر پیامبری از شیاطین جن و انس دشمنانی قرار دادیم که بعضی از آن‌ها به سوی بعضی دیگر سخنان آراسته را جهت فریب دادن به صورت وسوسه القا می‌کنند، اگر پروردگار تو می‌خواست آن‌ها قادر به انجام آن کار نبودند سپس آن‌ها را با دروغ‌هایشان رها کن».

در این آیات پروردگار متعال از گوش دادن به دعوتگران گمراه نهی کرده است مگر اینکه به خاطر اطلاع یافتن از باطلشان جهت مردود کردنشان باشد.

مسئله هفتاد و هفتم: اقتدا کردن به کسی که شایستۀ آن نیست

امامانشان یا عالمان فاجر و ظالم و یا عابدان جاهل و نادان بودند چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَدۡ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَسۡمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ مِنۢ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥ وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ قَالُوٓاْ أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ لِيُحَآجُّوكُم بِهِۦ عِندَ رَبِّكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٧٦ أَوَ لَا يَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ ٧٧ وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ ٧٨﴾ [البقرة: 75-78].

«بعضی از آن‌ها کلام خدا را بعد از شنیدن و تعقل کردن در حالی که می‌دانند اقدام به تحریف آن می‌کنند. وقتی با مؤمنان ملاقات می‌کنند گویند ما ایمان آورده ایم، اما وقتی که با همدیگر خلوت می‌کنند، می‌گویند: آیا در مورد چیزی که خداوند بر ما آشکار کرده با آن‌ها گفتگو می‌کنید تا به وسیله آن پیش خدا بر علیه شما اقامه برهان کنند آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟ آیا آن‌ها نمی‌دانند که خداوند به آشکار و نهان عالم است؟ بعضی از آن‌ها بیسواد و امی هستند و کتاب تورات را جز آرزوهای باطل نمی‌پندارند و این‌ها تنها اهل ظن و گمانند».

شرح:

پیشوایان اهل جاهلیت از یهود و نصاری و دیگران، یا عالمانی فاجر و یا عابدانی جاهل و نادان بودند که به علم خویش عمل نمی‌کردند. نمونه آن‌ها احبار یهود و یا راهبان مسیحی که عابدان جاهلی بودند می‌باشد زیرا که دلیل اعمال خویش را نمی‌دانستند و نسبت به آن جاهل بودند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31].

«غیر از خداوند متعال، علما و راهبان خویش را رب و پروردگار خود قرار می‌دادند». این احبار و رهبان حرام را برایشان حلال و حلال را بر آن‌ها حرام می‌کردند و آن‌ها نیز در این کار از آن‌ها اطاعت و پیروی می‌نمودند. در سوره بقره می‌فرماید: ﴿أَفَتَطۡمَعُونَ أَن يُؤۡمِنُواْ لَكُمۡ وَقَدۡ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَسۡمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ مِنۢ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥﴾ [البقرة: 75].

منظور از این فرموده: ﴿أَفَتَطۡمَعُونَ أَن يُؤۡمِنُواْ لَكُمۡ وَقَدۡ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَسۡمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ﴾ عالمان فاجر و فاسق می‌باشند که کلام خدا، تورات را می‌شنوند، آن را دانسته و به دیگران تعلیم می‌دهند ﴿ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ﴾ سپس الفاظ و معانی آن را تغییر می‌دهند ﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾ یعنی بعد از آنکه الفاظ و معانی صحیح آن را فهمیده و یاد گرفتند به خاطر هواها، اغراض و شهواتشان آن را تحریف کردند چنانکه در مورد داستان همان زن زناکار که مرتکب زنای محصنه شده بود اتفاق افتاد. آنگاه که مردی از یهود با زنی یهودی زنا کرد گفتند که حکم را پیش آن مرد (منظورشان رسول اللهص بود)، ببرید. چون آن‌ها حکم زنای محصنه در تورات را می‌دانستند ولی نمی‌خواستند اجرا کنند و قصدشان این بود بلکه در مورد آن‌ها به شیوۀ آسانتری حکم نماید. به همین خاطر پیش او آمده و از او درخواست حکم بر آن زن و مرد زناکار نمودند، رسول اللهص فرمود: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ عَلَى مَنْ زَنَى؟‏‏‏ وفي رواية‏:‏ ‏‏مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ»**[[58]](#footnote-58)** «در تورات حکم کسی که زنا می‌کند چیست؟ و در روایتی آمده که فرمود: در تورات در مورد رجم کردن چه چیز وجود دارد؟» گفتند: صورتش را سیاه و بر الاغی سوارش می‌کنیم و او را در بازارها می‌گردانیم. پیامبرص از عبدالله بن سلام که قبلاً از علمای یهود بود و مسلمان شده بود سؤال کرد. عرض نمود: دروغ می‌گویند، به همین خاطر رسول اللهص فرمود: تورات را بیاورید. آنگاه که تورات را آوردند ابن صوریا انگشتش را بر آیۀ رجم نهاد و عبدالله بن سلام به او گفت: انگشتت را بردار، وقتی انگشتش را برداشت، آیه رجم در تورات آشکار گردید و رسول اللهص دستور به رجم هر دو نفر زن و مرد زناکار را صادر کرد و حکم اجرا و آن دو نفر سنگسار شدند.

این کار از جمله تحریفات کلام خداست که توسط عالمان آن‌ها صورت گرفت و بر خدا دروغ بستند و حکمش را پنهان نمودند. و باز از جمله تحریفاتشان این است که هنگامی پروردگار دستور داد که سجده کنان وارد دروازه شوند و بگویند: حطة: یعنی از گناهان ما درگذر، آن را به کلمه حنطة تغییر دادند، نون را در آن افزودند و چیزی را که جزو کلام خدا نبود به آن اضافه کردند.

تحریف یعنی زیاد و کم کردن و یا تفسیر کردن کلام به غیر از معنای صحیح آن است. چون تحریف یا در لفظ و یا در معنی صورت می‌گیرد بنابراین شامل تمام کسانی است که می‌کوشند قرآن و یا احادیث به غیر از معنای صحیحش تفسیر کنند و قصدشان در این کار کمک به مذهب خویش، یا پیروی شهوات و یا رسیدن به لذایذ دنیاست. ﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا﴾ [البقرة: 76].

این همان نفاق است. و نفاق و تحریف نصوص طریقه و روش یهود است.

سپس می‌فرماید: ﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ ٧٨﴾ [البقرة: 78].

این‌ها همان عابدان جاهلند تورات را می‌خوانند اما معانی آن را نمی‌دانند، و مردم این‌ها را امام و پیشوای خود می‌گردانند در حالی که جاهلند. درست نیست به جز به عالمی که اهل عمل باشد اقتدا کرد که همان عالمان ربانی هستند. پس عابدان جاهل نباید مورد اقتدا قرار گیرند هرچند اهل زهد و عبادت باشند چون عبادتشان نیز به غیر طریق صحیح و بر غیر شیوۀ اسلام است.

مسئله هفتاد و هشتم: در محبت خداوند دچار تناقض بودند

در حالی که شرع خداوند را ترک کرده، مدعی محبت الله تعالی بودند به همین خاطر خداوند این کار را از آن‌ها می‌خواهد: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل‌عمران: 31].

«بگو اگر خداوند را دوست دارید مرا اطاعت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد».

شرح:

از جمله گمراهی‌های یهود و کسانی که به آن‌ها شبیه هستند این است که مدعی محبت خداوند هستند در همان حالی که بر خلاف دستوراتش عمل می‌کنند ولی در واقع نشانه محبت خداوند پیروی کردن از دستوراتش می‌باشد چنانکه شاعر می‌گوید:

«إن الـمحب لـمن يحب مطيعُ» «کسی که محبوب خویش را دوست دارد مطیع اوست».

به همان صورت در فرموده خداوند متعال نیز وارد است: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل‌عمران: 31].

«بگو اگر خداوند را دوست دارید مرا اطاعت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد». یهود و نصاری می‌گفتند: ﴿نَحۡنُ أَبۡنَٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُ﴾ [المائدة: 18].

«ما فرزندان خداوند و دوستداران او هستیم».

ولی با این حال با شریعت خداوند مخالفت می‌کردند و این می‌رساند که آن‌ها در ادعایشان دروغ می‌گفتند. هنگامی که خداوند از آن‌ها بر ادعایشان دلیل می‌خواهد و آن دلیل پیروی کردن از رسولشص می‌باشد و آنگاه که چنین کاری انجام ندادند، دروغشان آشکار می‌گردد. و به همان صورت صوفیه نیز دین خویش را بر اساس محبت الله تعالی قرار داده و می‌گویند عبادت همان محبت است ما خداوند را به خاطر ترس از آتش و طمع به بهشتش عبادت نمی‌کنیم بلکه صرفاً بدان سبب که او را دوست داریم، عبادتش می‌نماییم. ولی در همان حال با شرع خداوند مخالفت نموده و از رسولش پیروی نمی‌کنند و تنها از مشایخ خود پیروی و اطاعت می‌نمایند. پیروان راه‌ها و احزابی که از طرفداران خویش بیعت می‌گیرند، از امیران خود اطاعت محض دارند و در آنچه به آن‌ها دستور دهند مخالفت نمی‌کنند. تا جایی که می‌گویند: مرید و پیرو پیش شیخ و استادش چون مرده در دست غسل کننده‌اش می‌باشد و برایش اختیاری نیست و جز همان چیزی که استادش برایش خواسته حق انتخاب ندارد. با این اوصاف و احوال اطاعت رسول اللهص کجاست؟ بنابراین آن‌ها در ادعای خویش دروغ می‌گویند.

به همین دلیل خداوند متعال با این ادعا کنندگان محبت تعدی کرده و آن‌ها را به مبارزه طلبی دعوت می‌نماید و می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل‌عمران: 31].

«بگو اگر خداوند را دوست دارید مرا اطاعت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد».

نشانۀ محبت خداوند اطاعت کردن و پیروی نمودن از رسولش می‌باشد. پس هرکس چنین صفتی در او محقق گردد او در ادعایش صادق است و هرکس فاقد این صفت تبعیت و پیروی رسول باشد چنین فردی در ادعای خویش دروغگوست.

خداوند متعال دلیل محبت و بهره و ثمرۀ آن را بیان می‌دارد، دلیل آن را در پیروی از رسولشص می‌داند و بهره و ثمرۀ آن را برای بنده، رسیدن به محبت الله تعالی و بخشش گناهانش قرار داده است. به همین خاطر این مسئله برای هرکس که مدعی محبت رسول اللهص می‌باشد و از او پیروی نمی‌کند مطرح است. مانند کسانی که در روزنامه‌ها و مجلات دم از محبت رسول اللهص می‌زنند، به مردم می‌گویند محبت رسول اللهص را به فرزندانتان آموزش دهید ولی در همان حال خودشان بدعت‌ها را می‌آفرینند و مراسم‌های مولودی برگزار می‌کنند در حالی که رسول اللهص از بدعت نهی کرده است و آن‌ها نیز مدعی محبت او هستند ولی با ایجاد بدعت‌ها و خرافات با او مخالفت می‌کنند.

مسئله هفتاد و نهم: بر آرزوهای کاذب اعتماد می‌کردند

در رؤیاها و آرزوهای کاذب بسر می‌بردند: ﴿لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗ﴾ [البقرة: 80].

«آتش جز چند روز ما را نمی‌سوزاند».

﴿لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰ﴾ [البقرة: 111].

«تنها یهود و نصاری داخل بهشت می‌شوند».

شرح:

یهودیان و مسیحی‌ها بر آرزوهای دروغین خود اعتماد داشتند و آن‌ها را از خداوند خواستار بودند. چنانکه خداوند متعال از آن‌ها سخن به میان می‌آورد که گفتند: ﴿لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗ﴾ [البقرة: 80].

«آتش جز چند روز ما را نمی‌سوزاند».

آن روزهای معلوم که می‌گفتند وارد جهنم می‌شوند برابر با تعداد روزهایی می‌دانستند که در آن گوساله را پرستش کرده‌اند ولی خداوند متعال سخنانشان را مردود می‌نماید: ﴿قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡدٗا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓۖ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٨٠ بَلَىٰۚ مَن كَسَبَ سَيِّئَةٗ وَأَحَٰطَتۡ بِهِۦ خَطِيٓ‍َٔتُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٨١﴾ [البقرة: 80-81].

«بگو آیا پیش خداوند عهد و پیمانی دریافت نموده‌اید تا خداوند به آن وفا نماید یا به خداوند چیزی را که نمی‌دانید نسبت می‌دهید؟ آری هرکس گناه و بدی را انجام دهد و گناهانش بر او احاطه نماید آن‌ها یاران آتشند و در آن جاویدان می‌مانند».

و این آیه رد سخنان آن‌ها بود که می‌گفتند: ﴿لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗ﴾ [البقرة: 80].

«آتش جز چند روز ما را نمی‌سوزاند».

چنانکه در سورۀ آل عمران نیز سخنان آن‌ها را مردود می‌نماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٣ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٤ فَكَيۡفَ إِذَا جَمَعۡنَٰهُمۡ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِ وَوُفِّيَتۡ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٥﴾ [آل‌عمران: 23-25].

«آیا به کسانی که پاره‌ای از علم کتاب داده شده نگاه نکردی وقتی که به سوی کتاب خدا خوانده شدند تا بر آن حکم کنند گروهی از ایشان اعراض کنان روی گرداندند و سبب آن این بود که آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی‌رسد آری افترا و دروغی که بستند آن‌ها را مغرور کرد. پس حال آن‌ها چگونه خواهد بود آنگاه که همه را جمع کنیم در روزی که هیچ شکی در آن نیست و در آن هرکس پاداش هر آنچه را که انجام داده است خواهد گرفت و به کسی ظلم نمی‌شود».

﴿لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا ١٢٤﴾ [النساء: 123-124].

«امورات بر اساس آرزوهای شما و اهل کتاب نیست هرکس کار بدی را انجام دهد جزا داده خواهد شد و به جز خداوند یار و یاوری نخواهد داشت و هرکس عمل صالح انجام دهد چه زن باشد چه مرد درحالی که ایمان دارند به بهشت وارد می‌شوند و به اندازه تار مویی به آن‌ها ظلم نمی‌شود».

مسئله هشتادم: در مورد صالحان غلو کردند

قبر پیامبران و صالحان را تبدیل به مساجد می‌کردند.

شرح:

از جمله چیزهایی که اهل کتاب و دیگران بر آن بودند تبدیل کردن قبر پیامبران و صالحان به مسجد بود. این کار هم در گذشته بین یهود و نصاری و مشرکین عرب رایج بود و منتسبین به اسلام نیز از گورپرستان بر آن روال ادامه دادند.

اهل کتاب اولین کسانی بودند که به آن عمل کردند. رسول اللهص می‌فرماید: «إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ» «کسانی که قبل از شما بودند قبرهای پیامبران و صالحین را مساجد نمودند، آگاه باشید که شما گورها را تبدیل به مساجد ننمایید».

یعنی آنجا را به محل نمازخواندن تبدیل نکنید چون نمازخواندن در آنجا وسیله‌ای برای عبادتشان می‌باشد. هر نمازخوان باید برای الله نماز بخواند اما اگر نزد قبری نماز خواند این کار تبدیل به وسیله‌ای جهت عبادت کردنشان خواهد شد. در حالی که هم اکنون نزد قبرها از صاحب گورها درخواست دعا و طلب فریادرسی می‌شود. این کار از جمله دین جاهلیت است؛ دین یهود، مسیحی و دیگران است. رسول اللهص آنگاه که ام سلمه و ام حبیبهب که همراه شوهرانشان در هجرت اول به حبشه کوچ کرده بودند از آنچه در سرزمین حبشه در مورد کنیسه و عبادتگاهایشان که تزیین شده و تصاویری که در آن بود خبر دادند، فرمود: «‏أُولَئِكَ قَوْمٌ إِذَا مَاتَ فِيهِمْ الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَوْ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللهِ»**[[59]](#footnote-59)** «آن‌ها قومی بودند هرگاه در بینشان مرد صالحی یا بنده‌ای پرهیزکار از دنیا می‌رفت بر قبرش مسجدی بنا می‌کردند و این صورت‌ها در آن به تصویر می‌کشیدند آن‌ها بدترین مخلوقات نزد خداوند هستند».

از جمله دین جاهلیت این است که اولیاء و صالحان به صورت رب و پروردگار در می‌آیند و گمان می‌نمایند آن‌ها ایشان را به خدا نزدیک می‌گردانند و نزد خداوند برایشان شفاعت می‌کنند. همانگونه که پروردگار متعالی می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ [یونس: 18].

«غیر از خداوند کسانی را عبادت می‌کردند که قادر به نفع و ضررشان نبودند و می‌گفتند این‌ها نزد خداوند برایمان شفاعت می‌کنند».

﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3].

«غیر از الله کسانی را ولی خود قرار داده بودند و می‌گفتند: ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم مگر به خاطر اینکه ما را به الله نزدیک گردانند».

آن‌ها معتقد نبودند که این الهه‌ها قادر به خلق، روزی، حیات و مرگند بلکه معترف بودند که آن موارد به طور خاص فقط مربوط به خداست بلکه تنها آن‌ها را به عنوان واسطه بین خود و خداوند به عنوان شفاعت کننده قرار داده بودند و به همین خاطر انواع عبادت را برایش انجام می‌دادند تا آن‌ها را به خداوند نزدیک گرداند و این دین جاهلیت است که گورپرستان امروز بر این منوال هستند.

و همچنین از جمله غلو کردن در مورد گورها و صاحبانش بنا کردن، چراغانی نمودن، بر آن پوشش قرار دادن، نوشتن بر روی مزارشان و انواع گچ کاری‌ها همگی جزء مظاهر غلو می‌باشند و به همین سبب رسول اللهص از همه این‌ها نهی کرده است.

مسئله هشتاد و یکم: غلو کردن در مورد آثار صالحان

همانگونه که از ابن عمرب نقل شده است آن‌ها آثار پیامبرانشان را تبدیل به مساجد کردند.

شرح:

از جمله دین جاهلی، تبدیل کردن آثار پیامبران به مسجد است یعنی به قصد تبرک جستن در آنجاها نماز می‌خواندند. فرق این مسئله با مسئلۀ قبلی در این است که مسئله قبلی بر این مورد تکیه داشت که آن‌ها در مورد اشخاص غلو می‌کردند ولی آنچه در این مسئله مورد بحث است این است که آن‌ها در مورد آثار اشخاص غلو می‌کردند. آثار جمع اثر است و آن مکانی است که پیامبر در آن نشسته و یا نماز خوانده است. برای عبادت آن مکان را اختصاص داده و در آن به عبادت مشغول شده‌اند و به گمان خویش نمازخواندن در آنجا از فضیلت خاصی برخوردار است مانند کسانی که هم اکنون به غار حراء می‌روند چون رسول اللهص قبل از بعثت در آن مشغول به عبادت می‌شد، مردم به آنجا می‌روند تا در آن مشغول عبادت و دعا گردند در حالی که رسول اللهص بعد از بعثت به دیدن آنجا نرفت و هیچکدام از اصحاب گرامیش به آنجا نرفتند چون آن را غیر مشروع می‌دانستند.

به همان صورت به غار ثور می‌روند همان جایی که رسول اللهص در آن خود را مخفی کرده است. و در آن نماز می‌خوانند، عطرها در‌آنجا انداخته و چه بسا در آن پول هم می‌اندازند.

این‌ها همه از جمله دین جاهلی است که در آن به تعظیم آثار انبیاء می‌پرداختند و به همین دلیل آنگاه که عمرس دید مردم به سوی درخت بیعت الرضوان می‌روند گفت: «‏إنمـا أهلك من كان قبلكم أنهم تتبعوا آثار أنبيائهم‏» «تنها چیزی که باعث هلاک پیشینیان قبل از شما شد دنبال کردن آثار پیامبرانشان بود». سپس دستور داد آن درخت را قطع کنند. این مکان‌ها را پیامبر به قصد تشریع انتخاب نکرده است ولی اماکنی که رسول اللهص به قصد تشریع برگزیده چنانکه در مقام ابراهیم نماز خوانده به خاطر عمل به دستور خداوند بوده است. ﴿وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ مُصَلّٗى﴾ [البقرة: 125].

«جای قدم ابراهیم تبدیل به برگزاری نماز کنید».

نمازخواندن در قرآن با اقتدا به رسول اللهص تشریع گردیده است. اما نشستن او در غار حراء و غار ثور یا در راه بین مکه و مدینه به خاطر استراحت بوده و در آن قصد تشریع نداشته است بلکه آن را به طور اتفاقی و به قصد رفع احتیاج انجام داده است. بنابراین لازم است بین آن‌ها فرق گذاشت. پس مکان‌هایی که رسول اللهص از آن‌ها گذشته یا در آن بر حسب عادت یا برای استراحت نشسته یا بطور اتفاقی و بدون قصد در آن نماز خوانده را نباید به اماکنی برای برگزاری نماز تبدیل کرد چون این کار را رسول اللهص بدون هیچ قصدی انجام داده و اگر قصدی هم داشته این بوده که در آن مکان وقت نماز فرا رسیده ایشان نیز اقدام به انجام نماز کرده است و این هیچ مزیتی را برای آن مکان نسبت به جاهای دیگر ایجاد نمی‌کند و دنباله‌روی کردن از آن تجدید بت پرستی می‌گردد که بعدها مردم به آن اماکن تبرک جسته و از دور به قصد زیارت آن سفر خواهند کرد و همان گرفتاری‌هایی که برای امت‌های پیشین روی داد و به شرک مبتلا شدند برای این‌ها نیز حاصل می‌گردد. و چه بسا بر آن بناهایی هم می‌سازند. هم اکنون نیز کسانی به دنبال آن‌ها هستند و می‌گویند بر جاهایی که رسول اللهص مرور کرده و یا در آن نشسته بناهایی را برای یادبود بسازید و این سخن باطل است؛ ما چیزی را که سلف صالح انجام نداده باشند، انجام نمی‌دهیم؛ زیرا اگر مشروع بود اصحاب، تابعین و سابقین بعد از آن‌ها بر ما سبقت می‌جستند و هلاکت امت‌ها به خاطر انجام همین کارها بود، آثار بزرگان را زنده کردند و عاقبت سر از بت پرستی درآوردند همانگونه که در قوم نوح و امت‌های پیشین روی داد و نمی‌توان گفت که چون مردم در این زمان به چنان سطحی از فرهنگ رسیده‌اند می‌توانند دین خویش را محافظت کنند، لذا نباید در این کارها با آن‌ها مخالفت کرد. زیرا دوران‌های جاهلی خواهد آمد که در آن شیطان بت پرستی را برای مردم تزیین می‌کند به همین خاطر هیچ فردی از فتنه در امان نیست همانگونه که ابراهیم خلیل ÷ فرمود: ﴿وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ﴾ [ابراهیم: 35].

«من و فرزندم را از پرستش بت‌ها دور گردان».

مسئله هشتاد و دوم: وسایل و اسباب شرک را به دست گرفتند

بر گورها چراغ روشن کردند.

شرح:

گورها را با استفاده از روشنایی چراغ‌ها، فانوس‌ها و یا برق در اشکال متعدد روشن کردند تا بتوانند در همه حال به زیارت قبرها بروند ولی این کار جایز نیست؛ چون از جمله اسباب شرک است. و اگر مردم برای دفن مرده‌ها نیاز به روشنایی داشته باشند در آن صورت با خود چراغ و فانوس خواهند آورد تا احتیاجاتشان رفع گردد. اما اینکه گورها را چراغانی کنند طوری که نورها از آن ساطع گردد چیزی است که از آن نهی شده است. «لَعَنَ رَسُولُ اللهِص زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْـمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ»**[[60]](#footnote-60)** «رسول الله ص زنانی را که به زیارت قبور می‌روند و همچنین کسانی که بر قبرها مساجد می‌سازند و چراغ‌هایی برای روشنایی آن قرار می‌دهند، لعنت کرده است». لعنت کردن زنانی که به زیارت قبرها می‌روند توسط پیامبرص بر ممنوع بودن زیارت قبرها توسط زنان دلالت دارد و زیارت گورها تنها مخصوص مردان است و نهی همراه با لعن دلیل بر این است که زیارت قبرها توسط زنان گناه کبیره می‌باشد.

و همچنین رسول اللهص بناکنندگان مساجد بر گورها را نیز لعن کرده است یعنی کسانی که در صدد برگزار کردن نماز درآن جاها بر می‌آیند یا بر آن ساختمانی برای نماز می‌سازند و همچنین کسانی که آنجا را روشنایی می‌دهند. چون این کار وسیله‌ای جهت انجام شرک است؛ زیرا این قبور عبادت می‌شوند و غیر الله تعالی پرستش می‌گردد. گورها را باید رها کرد همانگونه که قبر اصحاب در زمان رسول اللهص رها شدند نباید آن‌ها را منور و یا بر روی آن‌ها بنایی ساخت و آن‌ها را همانگونه که هستند یعنی به قدر یک وجب بلندتر از سطح زمین باید رها کرد و چیزی را که نشان دهندۀ قبر باشد بر آن‌ها نصب نمود و نباید بیشتر از این در مورد آن انجام داد. رسول اللهص به علیس فرمود: «أَنْ لَا تَدَعَ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ»**[[61]](#footnote-61)** «قبر مرتفعی را وامگذار مگر اینکه آن را با زمین مساوی کنی». چون بالا بودن ارتفاعش جاهلان را می‌فریبد و آن را برای زیارت قصد می‌کنند. نفوذ شرک در دل‌های جاهلان سریعتر از حرکت سیل در سرازیری‌هاست. چون شیطان‌های جن و انس این کارها را زینت می‌دهند و مردم را به وسیله آن دچار فتنه می‌کنند. اگر بر روی قبری چیز قابل توجهی نباشد و معلوم نشود این قبر مربوط به چه کسی است باعث دور شدن از فتنه می‌شود. اما اگر قصد کنند و بر آن ساختمان‌ها بسازند و آن را با زیورآلات زینت دهند و به وسیله چراغ‌ها نورانی گردانند نظرها را به سوی آن جلب می‌گردد و جاهلان خواهند گفت: این کار در آن انجام نگرفته مگر به خاطر اینکه در آن سری است آنگاه به وسیله عبادت آن را قصد می‌کنند.

واجب است که در مورد قبرها از سنت رسول اللهص پیروی شود که در آن از غلو و زیاده روی، بنا کردن ساختمان‌ها بر آن و روشن کردن چراغ‌ها در آن پرهیز نمود و آن را با نوشته‌ها و گچ کاری‌ها زینت نداد همانگونه که در عهد رسول اللهص مسلمانان بر آن بودند.

مسئله هشتاد و سوم: نزد قبرها اعتکاف می‌کردند

قبرها را محل برگزاری عیدهایشان قرار داده بودند.

شرح:

اعیاد جمع عید است و آن به چیزی گفته می‌شود که تکرار می‌گردد و بر دو قسم است:

1. عید زمانی: مانند عید رمضان و عید قربان.
2. عید مکانی: و آن مکانی است که در آن مردم بر اساس گذشت سال، ماه و یا هفته در آن برای عبادت جمع می‌شوند، رسول اللهص فرمودند: «لَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ»**[[62]](#footnote-62)** «آن را تبدیل به مکانی نکنید که در اطرافش جمع شوید و تردد نمایید. و هر کجا هستید بر من سلام بفرستید که سلام شما به من می‌رسد». پس سلام کردن بر پیامبر مخصوص کنار قبرش نیست بلکه در هر کجا در مشرق و یا مغرب باشی می‌توان بر او سلام کنی و در هر کجا به او سلام کنی به او می‌رسد.

تکرار کردن زیارتش و نشستن نزد قبرش از جمله اعیاد می‌باشد که به شرک ختم می‌شود، اهل جاهلیت قبر صالحان را به محل برگزاری عید تبدیل می‌کردند در اطرافش جمع می‌شدند و نزدش می‌نشستند همانگونه که حالا نزد قبر بدوی و دیگران این کار را می‌کنند، از هر مکان زائران می‌آیند و جلسه تشکیل داده و خیمه‌ها برپا می‌دارند و قربانی‌ها می‌کنند و روزها بدین منوال می‌مانند و این از جمله دین جاهلی است. وقتی که قبر رسول اللهص را نباید تبدیل به برگزاری عید کرد چگونه این کار برای قبر دیگری جایز است؟ زیرا این کار وسیله‌ای از وسایل شرک است.

وقتی نفری از رسول اللهص سؤال کرد که نذر نموده شتری را در بوانه که اسم مکانی است ذبح کند رسول اللهص گفتند: «هَلْ كَانَ فِيهَا وَثَنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟ قَالُوا: لَا قَالَ: هَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ [أي اجتمـاع يجتمعون فيه] قَالُوا لَا قَالَ رَسُولُ اللهِص: أَوْفِ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللهِ وَلَا فِيمَـا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ»**[[63]](#footnote-63)** «آیا بتی از بت‌های جاهلیت در آن عبادت شده است؟ گفتند: نه. آیا در آن عیدی از عیدهای جاهلیت برگزار می‌شد؟ جواب دادند: خیر. فرمودند: به نذرت وفا کن چون در نافرمانی خداوند متعال و در آنچه که در مالکیت انسان قرار ندارد نمی‌توان به نذر وفا نمود». شاهد در این حدیث این سخن است: «هَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟» «آیا در آن عیدی از عیدهای جاهلیت برگزار می‌شد؟» منظور عید مکانی است. و این می‌رساند که درست نیست مکانی را که خدا و رسولش برای عبادت اختصاص نداده‌اند برای عبادت اختصاص داد. چنانکه مساجد و شعارهای حج و عمره مکان‌های عبادتی هستند اما غیر از آنجاها بقیه زمین مثل هند همانگونه که رسول اللهص فرمودند: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا»**[[64]](#footnote-64)** «زمین برای من محل نماز و وسیله طهارت و پاکی قرار داده شده است». می‌باشد.

مسئله هشتاد و چهارم: نزد قبور قربانی می‌کردند

سر بریدن حیوانات نزد گورها را وسیله نزدیکی به خداوند می‌دانستند

شرح:

خداوند می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الکوثر: 2].

«برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن». و می‌فرماید: ﴿مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٦١ قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢﴾ [الأنعام: 161-162].

«دین ابراهیم حنیف بود و از مشرکین نبود. بگو نماز، قربانی، زندگی و مرگم برای پروردگار عالمیان است».

سر بریدن و ذبح کردن، عبادت برای خداوند است.

سر بریدن حیوانی نزد گورها اگر به قصد تعظیم برای آن باشد شرک اکبر است ولی اگر به قصد تعظیم برای خداوند باشد و گمان کند این کار مشروع است، بدعت است و وسیله‌ای است که به شرک می‌انجامد. پس درست نیست نزد قبری چیزی را سر برید و قربانی کرد هر چند فرد ذبح کننده به گور عقیده‌ای نداشته باشد و صرفاً آن را به قصد عبادت خداوند انجام دهد. چون اگر مردم به سر بریدن حیوانات نزد قبرها عادت پیدا کنند این کار منجر به عبادت آن‌ها خواهد شد. همچنین قربانی کردن برای جن به قصد محفوظ شدن از شر آن‌ها یا برای معالجه آن را انجام دهد شرک به خداوند می‌باشد.

اما اگر سر بریدن برای خوردن و تکریم مهمان باشد و اسم خداوند بر آن برده شود، اشکالی ندارد چون این کار از جمله عادات است و عبادت محسوب نمی‌شود.

ذبح و سر بریدن در روز قربانی و روز هفتم تولد و ذبحی که به منظور عبادت انجام می‌گیرد باید برای الله تعالی باشد و ذبح آن برای مخلوق جایز نیست. و این تعظیمی که برای الله تعالی صورت می‌گیرد تعظیم عبادت است و نباید سر بریدن در نزد قبر مخلوقی انجام شود چون از آن تأویل به عبادت می‌گردد.

مسائل هشتاد و پنجم و هشتاد و ششم: آثار بزرگان را وسیله حفاظت می‌دانستند

به آثار بزرگان مانند دارالندوه تبرک جستند و کسی که آن را زیر تصرف خود داشت به آن افتخار می‌کرد. چنانکه به حکیم بن حزام گفتند: مایه کرامت قریش را فروختی؟ در جواب گفت: جز تقوا تمام بزرگی و کرامت آن فنا شد.

شرح:

آثار بزرگان اعم از علماء یا پادشاهان و یا رؤسا را تعظیم می‌کردند و آثارشان را زنده نگه می‌داشتند و در ترمیم، حفظ و نگهداری آن می‌کوشیدند. این کار وسیله‌ای از وسایل شرک و از دین جاهلیت است. چون دورانی بعد از آن که خواهد آمد می‌گویند و یا شیطان به آن‌ها می‌گوید: پدران شما این آثار را حفظ نکردند مگر برای اینکه دارای خیر و برکت بود؛ آنگاه به جای خداوند مورد پرستش قرار می‌گیرند. چون نسل اول اسباب را برایشان فراهم کرده است. همانگونه که شیطان این کار را با قوم نوح کرد آنگاه که به آن‌ها دستور داد تا تصویر صالحان را به خاطر ایجاد نشاط در عبادت نصب کنند. مؤسسین این جریان با نیت صالح این کار را کردند ولی زمانی که آن دوره نخست به سر آمد و دورۀ دیگر نسبت به آن آثار جاهل بودند شروع به عبادتشان کردند و این کار از جمله کارهای جاهلیت است. آنان بودند که آثار بزرگان را تعظیم کردند و بر آن محافظ و آن را مصون و محفوظ داشتند سپس به جای خداوند مورد پرستش قرار دادند هر چند مدت زمانی طول کشید. اگر کسی بگوید: مردم بر دین صحیح و توحید قرار دارند، ما در جواب می‌گوییم نباید نظرها را در شرایط فعلی و وقت حاضر کوتاه نمود باید به آینده نگریست هر چند برای دوره حاضر نیز از دچار شدن به فتنه ایمن نیستیم و در آینده خطر شدیدتر است بنابراین نباید به این آثار توجه نمود. گذشتگان تنها به این سبب دچار هلاکت شدند چون آن‌ها به تعظیم و بزرگداشت آثار بزرگان همت کردند تا از آن‌ها بتی ساختند. پس بر مسلمانان واجب است که نسبت به این امر آگاه باشند. شیخ بر آن شاهدی را هم بیان می‌کند و آن دارالنده در مکه می‌باشد که مکانی بود بزرگان قریش در آن جمع می‌شدند تا در مسائل مهم با هم به مشورت بپردازند.

آنگاه که اسلام آمد و جاهلیت بساطش را جمع کرد چارچوبه دارالندوه تا زمان معاویهس باقی ماند که معاویهس آن را از حکیم پسر حزامس به قصد تملک و بهره مندی ساکنان آن محل و تغییر دادن هیئت، خریداری نمود. مردم حکیم را به خاطر انجام آن کار سرزنش کردند، گفتند: چرا این اثر از آثار گذشتگان ما را فروختی؟ چرا مایۀ کرامت قریش را از دست دادی؟ او گفت: مکارم و بزرگی آن جز تقوا رفت. این جواب محکم و آهنین موافق کلام پروردگار در قرآن است و از آن گرفته شده است: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13].

«گرامی‌ترین شما نزد خداوند متقی‌ترین شماست».

و این دلیل است بر اینکه نباید از آثار قدیمی گذشتگان حفاظت کرد چون این کار منجر به شرک خواهد شد هر چند مدت زمانی طول بکشد. و دین هم برای جلوگیری از چیزهایی آمده که به شرک می‌انجامند.

مسائل هشتاد و هفتم، هشتاد و هشتم، هشتاد و نهم و نودم: بعضی از خصلت‌های جاهلیت در بعضی از این امت باقیمانده است

فخر به بزرگی اجداد و ایراد گرفتن از نسب و طلب باران بواسطۀ ستارگان و نوحه خوانی بر میت.

شرح:

این مسائل چهارگانه از جمله مسائل جاهلی‌اند. رسول اللهص می‌فرماید: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُونَهُنَّ الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالْاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالنِّيَاحَةُ على الـميت»**[[65]](#footnote-65)** «چهار چیز در امت من از امورات جاهلی هستند که آن‌ها را ترک نمی‌کنند 1. فخر نمودن به اجداد 2. بر نسب و اصل ایراد گرفتن 3. به واسطۀ ستارگان درخواست باران نمودن4. و بر مرده نوحه خوانی کردن».

«الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ» یعنی اینکه انسانی مجد و بزرگی پدران و اجداد خویش را وسیله فخر قرار دهد که این کار جزو خصوصیات دین جاهلی است چون آن‌ها در منی جمع می‌شدند به جای ذکر خداوند صاحب جلال و عظمت شروع به ذکر مفاخر پدران خویش می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قَضَيۡتُم مَّنَٰسِكَكُمۡ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَذِكۡرِكُمۡ ءَابَآءَكُمۡ أَوۡ أَشَدَّ ذِكۡرٗا﴾ [البقرة: 200].

«حق ارکان را به جای آورید خدا را یاد کنید همانگونه که پدران خویش را یاد می‌کردید بلکه زیادتر یاد کنید».

بنابراین، واجب است به جای پدران و اجداد خویش، خدا را یاد کنید.

«وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ» یعنی اینکه بگوید: فلانی اصل و نسب ندارد یا فلانی از قبیله‌ای است که اصیل نیست و از دیگران اینگونه عیب می‌گرفتند. ولی خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13].

«ای مردم، ما شما را از زن و مردی آفریدیم و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله گردانیدیم تا نسبت به یکدیگر شناسایی حاصل کنید به درستی گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست».

پس فخر به نسب نیست بلکه به تقوا است و اگر فاقد تقوا باشید نسب هیچ نفعی به تو نمی‌رساند، رسول اللهص می‌فرماید: «مَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ لَـمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»**[[66]](#footnote-66)** «کسی که عملش او را کند کند نسبش او را سریع نمی‌نماید». قریشی بودن، هاشمی بودن و حتی جزو اهل بیت رسول اللهص بودن نیز نفعی به انسان نمی‌رساند اگر فاقد عمل صالح باشد بنابراین فقط تقوای خداوند و عمل صالح نافع هستند.

وَالْاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ: اعتقاد داشتن به این که از تأثیر طلوع ستاره و یا از غروب آن باران می‌بارد و این عقیده از جمله دین جاهلیت است، باران به ارادۀ خداوند می‌بارد. می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥۚ وَهُوَ ٱلۡوَلِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ٢٨﴾ [الشوری: 28].

«او ذاتی است که بعد از آنکه مأیوس شدند باران را فرو می‌فرستد و رحمت خویش را پراکنده می‌سازد».

پس الله ذاتی است که باران را به اراده و خواست خویش و با حکمت فرو می‌فرستد و هرگونه بخواهد آن را نازل می‌کند. بر زمین فرو می‌فرستد و یا آن را از زمین دریغ می‌دارد. ﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَٰهُ بَيۡنَهُمۡ لِيَذَّكَّرُواْ فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا ٥٠﴾ [الفرقان: 50].

«هر آن در بین آن‌ها پند و اندرزهای گوناگون را بیان کردیم تا متذکر گردند ولی بیشتر مردم جز ناسپاسی را نپذیرفتند».

آن کس که معتقد است طلوع و غروب ستاره‌ای در نزول باران مؤثر است، چنین اعتقادی شرک است و واجب است از آن توبه کند و لازم است نزول باران را به خداوند صاحب قدرت و عزت نسبت دهد.

وَالنِّيَاحَةُ على الـميت: منظور از آن بلند کردن صدا در هنگام مردن شخصی به عنوان آه و ناله و یا بیان نمودن خوبی‌های مرده می‌باشد، نوحه خواندن از گناهان کبیره است. رسول اللهص می‌فرماید:

«النَّائِحَةُ إِذَا لَـمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ‏»**[[67]](#footnote-67)** «نوحه خوان اگر قبل از مرگش توبه نکند روز قیامت در حالی بر پا می‌شود که شلواری از مادۀ آتشین و پیراهنی از (مرض) گری به تن می‌پوشد». نوحه خوانی گناه کبیره و از جمله خصوصیات جاهلی است و به جای آن واجب است که به قصد پاداش، صبر پیشه کند.

گریه کردن بر مرده داخل در مفهوم نوحه گری نیست چون قادر به ممانعت از آن نمی‌باشد. رسول اللهص آنگاه که ابراهیم مرد گریه کرد و فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمـَحْزُونُونَ»**[[68]](#footnote-68)** «چشم می‌گرید و قلب غمگین می‌شود و غیر آنچه که رضای پروردگار است را نمی‌گوییم و ما در فراق تو ای ابراهیم هر آن غمگین و محزون هستیم». و فرمود: «إِنَّ اللهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ أَوْ يَرْحَمُ»**[[69]](#footnote-69)** «خداوند به واسطۀ اشک چشم و ناراحتی و حزن قلب کسی را عذاب نمی‌کند ولی به وسیلۀ بد زبانی عذاب می‌دهد و یا رحم می‌کند». وقتی انسان سخنی را که موجب رضای پروردگار است بر زبان راند و در هنگام مصیبت بگوید: إنّا لله وإنّا إليه راجعون و شکر و حمد خداوند را به جای آورد، خداوند او را می‌بخشد و مصیبتش را برایش جبران می‌کند.

این چهار مورد از جمله امور جاهلی می‌باشند و در مردم باقی مانده و واجب است از آن‌ها توبه کنند. و حدیث بر آن دلالت دارد که هرکس چیزی از جاهلیت در او باشد به سبب آن کافر نمی‌شود، بلکه امور جاهلی بعضی کفر و بعضی پایین‌تر از کفر هستند.

مسئله نود و یکم: جامعه جاهلی بر ظلم بنا نهاده شده بود

از جمله بزرگترین فضائل آن‌ها ظلم بود که در مورد آن خداوند چه چیزها بیان فرموده است.

شرح:

البغی: تعدی و تجاوز کردن در جان، مال و ناموس است ولی اهل جاهلیت آن را از جمله مفاخر خویش به حساب می‌آوردند و در اشعار و سخنان خویش به واسطۀ آن خود را می‌ستودند. اسلام آمد آن را تحریم و از آن نهی کرد و دستور به عدل داد و برای کسی که بر او ظلم شده قصاص را تشریع نمود تا با این کار ظالم دست بردارد و مظلوم کمک و یاری شود. چنانکه می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: 33].

«بگو که پروردگار من امور فاحشه گری را چه آنچه آشکار یا پنهان، و تعدی، تجاوز و ظلم به ناحق، و اینکه برای خداوند شریک قرار دهید، چیزی را که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد، و چیزی را که نمی‌دانید به خداوند نسبت دهید را تحریم نموده است».

بغی و ظلم را مقارن با فاحشه گری، شرک و افترا بستن به خداوند قرار داده است و همچنین می‌فرماید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٩٠﴾ [النحل: 90].

«براستی که خداوند به عدل، نیکی و بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد و از فحشا، منکر و ظلم نهی می‌کند شما را پند می‌دهد تا شاید متذکر شوید».

و رسول اللهص می‌فرماید: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ‏‏‏»**[[70]](#footnote-70)** «جان، مال و ناموستان بر شما حرام است همانگونه که امروز (که روز عرفه است) در این شهر (مکه مکرمه) و در این ماه (ذیحجه) حرام می‌باشد بدانید و آگاه باشید. آیا من پیامم را رساندم؟». و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣﴾ [النساء: 93].

«هرکس مؤمنی را به عمد بکشد جزای او دوزخ است برای همیشه مشمول خشم خداست و خداوند او را لعنت کرده و برای او عذاب بزرگی آماده کرده است».

به وسیلۀ بر پا کردن این احکام ربانی امنیت به وجود می‌آید و محبت بین مسلمانان آشکار می‌شود و سرکشی‌های جاهلی در آن رخت می‌بندد والحمد لله رب العالمین.

مسئله نود و دوم: به حق یا ناحق فخر می‌کردند

آشکارترین فضیلت آن‌ها فخر کردن بود گر چه به خاطر حق هم می‌بود ولی باز هم از آن نهی شده‌اند.

شرح:

اهل فخر و مباهات بودند چه بسا به خاطر حق فخر می‌کردند. آن‌ها به کارهای خود و پدرانشان مباهات می‌کردند. از این اعمال نهی شدند؛ چون به خاطر انجام اعمال، فخر کردن منجر به عُجب نفس و تحقیر دیگران می‌شود چیزی که از آن نهی شده است و از جمله کارهای جاهلیت است. برای مسلمانان فخر کردن جایز نیست چون هر چند کوشا باشد و عمل کند باز هم کوتاهی کرده است و قادر به انجام همۀ واجباتش نیست؛ زیرا حقوق خداوند بر بنده‌اش بسیار عظیم است و حقوق والدین و نزدیکان بر او بسیار بزرگند و حقوق زیادی بر عهدۀ اوست. پس چگونه انسان اگر چیزی از احسان یا معروف و یا کار خیری انجام داد فخر می‌کند در حالی که آنچه انجام داده بسیار کم بوده است؟ و این هنگامی است که به آنچه بین او و بین مردم روی داده است، فخر کند. ولی اگر به خاطر اعمالی که بین او و پروردگارش انجام گردیده افتخار کند مسئله بسیار بزرگتر خواهد شد چون منجر به آن خواهد شد که کار خود را بزرگ و زیاد بداند. چیزی که موجب نابودی اعمال می‌گردد.

بر انسان لازم است که خود را برای همیشه در انجام واجبات بین خود و خدای خویش مقصر بداند و این احتیاج به توضیح ندارد و در مورد خود و دیگران نیز به قصور اعتراف کند چون در صورت اعتراف به قصور، این کار او را به تواضع وا می‌دارد و باعث افزودن خیر در او خواهد شد اما اگر خود را کامل پنداشت و خیال کرد ادای واجب نموده است این امر باعث توقف وی در کار خیر خواهد شد و فکر می‌کند به آخر رسیده و از عمل خیر باز می‌ماند.

خلاصه شایسته نیست که انسان به اعمالی که از او صادر می‌شود، افتخار کند چون از جمله افعال جاهلی است. رسول اللهص هنگامی به او گفته شد سید اولاد آدم فرمود: «ولا فخر»**[[71]](#footnote-71)** «در آن فخری نیست». در حالی که احدی در آن با او مساوی نیست ولی با این اوصاف فرمود: «ولا فخر»**[[72]](#footnote-72)** «افتخاری نیست». او از خود فخر را نفی کرد و تنها به آن علت به آن خبر داد که نعمت خداوند را بازگوید و بر آن شکر کند و قصد وی فخر کردن نبوده است.

مسئله نود و سوم: تعصب منفور

به درستی که تعصب آن‌ها برای طایفۀ شان در حق و باطل امری عادی بود و خداوند متعال آنچه را لازم بود در مورد آن بیان فرموده است.

شرح:

تعصب مذموم و ناپسند همان استمرار بر باطل می‌باشد علی رغم اینکه نسبت به باطل بودن آن آگاه است. تکبر و سرپیچی کردن و یاری نمودن فردی و یا قبیله‌ای بر حق یا باطل باعث آن تعصب مذموم می‌گردد که از امورات جاهلی است. به قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وما أنا إلا من غَزِيّةَ إن غَوت |  | غويتُ وإن ترشُد غَزيةُ أرشُدِ |

«من کسی نیستم جز اینکه فردی از غزیه هستم اگر آهنگ گمراهی کند به آن میل می‌نمایم و اگر آهنگ حق کند به آن رشد می‌یابم».

خداوند در مورد تعصب این آیۀ مبارکه را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْ﴾ [المائدة: 8].

«بغض قومی شما را وادار نکند که در موردشان به عدالت رفتار نکنید هر چند دشمنان شما باشند».

چون عدل با دوست و دشمن امری مطلوب است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُلۡتُمۡ فَٱعۡدِلُواْ وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰ﴾ [الأنعام: 152].

«هر چند با نزدیکانتان باشد هنگام سخن گفتن در موردشان حق را رعایت کنید».

قرابت و خویشاوندی تو را وادار به عدول از حق نکند بلکه در صورتی که خطاکار بود، خطایش را تغییر و در آن از او متابعت مکن بلکه او را نصیحت نما. ﴿وَإِذَا قُلۡتُمۡ فَٱعۡدِلُواْ وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰ﴾ [الأنعام: 152].

«هر چند با نزدیکان باشد هنگام سخن گفتن در موردشان حق را رعایت کنید». و باز می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِ﴾ [المائدة: 8].

«ای مؤمنان به پا دارندگان حق خدا و شهادت دهنده به راستی باشید».

و می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَوِ ٱلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَۚ إِن يَكُنۡ غَنِيًّا أَوۡ فَقِيرٗا فَٱللَّهُ أَوۡلَىٰ بِهِمَاۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلۡهَوَىٰٓ أَن تَعۡدِلُواْۚ وَإِن تَلۡوُۥٓاْ أَوۡ تُعۡرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ١٣٥﴾ [النساء: 135].

«ای مؤمنان به پا دارندۀ عدالت و اظهار دارندۀ حق برای خداوند باشید هر چند به ضرر خودتان، پدر و مادر و خویشاوندان‌تان باشد. اگر توانگر یا نیازمند باشید خداوند به آن دو سزاوارتر است. پس برای اعراض از عدالت هواهای نفسانی را پیروی مکنید، اگر سخن را بپیچانید یا روی بگردانید خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است».

بنابراین، واجب است انسان نسبت به خود، خویشان، دوست و دشمن عادلانه رفتار کند و دشمنی هیچکس او را وادار به ظلم در حق او ننماید. این حال و وضع مسلمانان است که باید اینگونه باشد.

اهل جاهلیت بر قوم خویش هر چند ظالم بودند تعصب داشتند. ولی خداوند ما را به مخالفت کردنشان امر نمود و بر ما لازم نمود که هر چند به ضرر خود، یا خویشان و یا دوستان و دشمنانمان باشد حق بگوییم و رسول اللهص فرمود: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِـمًـا أَوْ مَظْلُومًا قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ نَنْصُرُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ إِذَا كَانَ ظَالِـمًـا قَالَ تَمْنَعُهُ مِنْ الظُّلْمِ، فَإِنَّ ذَلِكَ نَصْرُهُ»**[[73]](#footnote-73)** «برادرت را چه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن. گفتند: ای رسول خدا اگر مظلوم بود او را کمک می‌کنیم ولی در صورت ظالم بودن چگونه او را کمک نماییم؟ فرمود: اگر او را از ظلم باز دارید کمکش کرده‌اید». کمک کردنش مساعدت نمودن بر ظلم کردن نیست بلکه او را از ظلم بازداشتن و ممانعت کردن است.

مسئله نود و چهارم: افراد پاک را به جرم افراد دیگری مؤاخذه کردن

از جمله دین جاهلیت مؤاخذه کردن پاک به جرم دیگری بود، خداوند نازل فرمود: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [فاطر: 18].

«هیچ بردارنده‌ای بار دیگری را بر نمی‌دارد».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که به سبب گناه دیگری، کس دیگر را مورد عقاب و سرزنش قرار می‌دادند و به همین مناسبت خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [فاطر: 18].

«هیچ بردارنده‌ای بار دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

کسی که مرتکب ظلمی نشده به سبب ظلم شخص دیگری مؤاخذه و سرزنش نمی‌شود اگر چه ظالم پدر، فرزند و یا پسر عمو باشد. جانی بر خود ظلم کرده و فرد بی گناه را به جرم تجاوز و تعدی دیگری کیفر نمی‌دهند که در صورت مؤاخذه کردن غیر ظالم بدون ارتکاب گناه ظلم کرده‌ایم چیزی که اسلام آن را نمی‌پذیرد.

هم اکنون در بعضی مناطق صحرانشین وقتی جرمی توسط یکی از افراد قبیله روی دهد و فرد مجرم دارای شخصیت معروف و شناخته شده‌ای نباشد از او قصاص نمی‌گیرند بلکه افراد دیگر قبیله کسانی که سرشناس و معروف باشند را مورد مؤاخذه و انتقام قرار می‌دهند و تجاوز کننده را رها می‌کنند و به جای او رهبر قبیله و یا فردی ذی نفوذ در آن را به جرم گناه نکرده قصاص می‌نمایند در حالی که جریمه اختصاص به صاحبش بر می‌گردد و باید از او قصاص گرفت و عدالت نیز همین را اقتضا می‌نماید. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ﴾ [البقرة: 194].

«اگر کسی بر علیه شما تجاوز و تعدی کرد شما نیز به همان اندازه بر علیه او اقدام کنید».

خلاصه بحث اینکه: این قاعده اصل بزرگی است و آن اینکه جرم و گناه اختصاص به انجام دهنده‌اش دارد و شامل غیر او نمی‌شود.

اگر بگویید: پس چرا خداوند متعال دیۀ قتل خطا را بر عاقله (خویشاوندان نزدیک) قرار داده است و قاتل را موظف به پرداخت نمی‌کند آیا این کار حمل کردن گناه فردی بر دیگری نیست؟

جواب می‌دهیم: نه. این کار عدالت و همکاری و تعاون است چون قاتل مرتکب خطا و اشتباهی غیر عمدی شده و شایسته است خویشاوندان نزدیک او را یاری کنند. همانگونه که در صورت مرگش وارث مالش خواهند شد بهمانصورت خطا و اشتباه غیر عمدی او را نیز بر عهده می‌گیرند ولی کسی که مرتکب کاری می‌شود جزا و کیفر عمل خویش را باید به عهده گیرد و به همین خاطر نیز خویشاوندان نزدیک جرم عمدی کسی را بر عهده نمی‌گیرند.

مسئله نود و پنجم: عیب گرفتن از فردی به خاطر دیگری

عیب گرفتن از فردی به خاطر آنچه که در دیگری موجود است. چنانکه می‌فرماید: «أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ‏»**[[74]](#footnote-74)** «آیا به واسطۀ مادرش از او ایراد گرفتی؟ تو مردی هستی که آثار جاهلیت در تو وجود دارد».

شرح

این جریان مربوط به ابوذرس می‌باشد آنگاه که به یکی از مردان فاضل صحابه از سابقین اول گفت: ای پسر زن سیاه. چون مادرش سیاه پوست بود. رسول اللهص به او گفت: «أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ‏»**[[75]](#footnote-75)** «آیا به واسطۀ مادرش از او ایراد گرفتی؟ تو مردی هستی که آثار جاهلیت در تو وجود دارد». عیب دار و ناقص کردن شخصی به چیزی که در او نیست یا نسبت دادنش به پستی و رذیلتی که در دیگری است و در او موجود نیست از جمله امورات جاهلی است و اینگونه هم نیست که هرکس در آن خصلتی از خصلت‌های جاهلی باشد کافر شود.

مسئله نود و ششم: به اعمال نیک افتخار کردن

به سرپرستی بیت الله افتخار می‌کردند. خداوند آن‌ها را سرزنش می‌کند: ﴿مُسۡتَكۡبِرِينَ بِهِۦ سَٰمِرٗا تَهۡجُرُونَ ٦٧﴾ [المؤمنون: 67].

«در حالی که به افسانه‌های شبانه مشغول بودید و به خاطر تکبر، قرآن را ترک می‌کردید».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها به خاطر به پا داشتن مشاعری چون نگهبانی، تنظیم امورات، خدمت کردن مهمانان مسجد الحرام و آب دادن به حاجیان، افتخار می‌کردند. ﴿مُسۡتَكۡبِرِينَ بِهِ﴾ یعنی به سبب سرپرستی خانۀ خدا و خدمت کردنش و پذیرایی از مهمانانش بر غیر خود از عرب‌ها افتخار می‌کردند این کار جزو امور جاهلی است. چون خدمت کردن به خانه‌های خدا عبادت است ولی جایز نیست که انسان به خاطر انجام عبادت افتخار کند. چون به واسطۀ آن خدمت به خداوند نزدیک می‌شود و نباید طالب مدح و ثنای مردم باشد بلکه باید خداوند را حمد و ثنای کند که او را از جمله کسانی قرار داده که اقدام به انجام آن عمل نموده است و باید از تکبر و فخر کردن به آن عمل بپرهیزد.

آن‌ها به جای ایمان به رسول اللهص و کتاب خدا و تبعیت کردنش، به اعمال و کارهای خویش در مورد خانۀ خدا افتخار می‌کردند و به گمان خویش آن کار را برای خدا کافی می‌دانستند و فکر می‌کردند بعد از آن احتیاج به کتاب و پیروی رسول خدا ندارند این کار قسمت مذموم عمل آن‌هاست آن‌ها پیروی کتاب خدا را با خدمت خانه خدا معاوضه کردند و به گمان خویش آن را کافی دانستند و این از جمله مسائل جاهلی است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ كَمَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَجَٰهَدَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ لَا يَسۡتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 19].

«آیا آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را چون ایمان به خدا و روز آخرت و جهاد در راه خدا می‌دانند این اعمال پیش خداوند مساوی نیستند».

بلی آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام عمل صالح است ولی انسان نباید به آن افتخار کند و گمان کند آن برایش کافی است بلکه لازم است اعمال دیگری را هم با آن انجام دهد که از آب دادن به حاجیان و عمارت کردن مسجد الحرام بزرگترند که آن جهاد در راه خدا، ایمان به الله، هجرت و اعمال نیکو و زیباست.

پس انسان نباید در انجام عمل کوتاهی نماید و گمان کند این اعمال او را کفایت می‌کند. مخصوصاً اگر گمان کند همین اندازه تبعیت از قرآن و سنت کافی است. چنانکه هم اکنون از ساکنان مکه و مدینه کسانی هستند که گمان می‌کنند همان سکونتشان در آن جاها آن‌ها را کفایت می‌کند. بعضی از آن‌ها می‌گویند: خوابیدن در منطقۀ حرم بهتر از قیام به عبادت در جاهای دیگر است، این طرز اندیشه شیطانی و باعث غرور است.

مسئله نود و هفتم: در حین مخالفت‌شان با اشخاص پاک خود را به آن‌ها نسبت می‌دادند و به آن‌ها افتخار می‌کردند

افتخار می‌کردند که از نسل پیامبران هستند، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ﴾ [البقرة: 134].

«آن‌ها جماعتی بودند که گذشتند و آنچه انجام دادند و بدست آوردند برای خودشان است».

شرح:

از جمله کارهای بنی اسرائیل این بود که آن‌ها بدون تبعیت و پیروی از پیامبران مخصوصاً خاتم پیامبران محمدص به اینکه از نسل آن‌ها هستند افتخار می‌کردند در حالی که بر آن‌ها پیروی کردن واجب بود ولی اینکه آن‌ها تنها به اینکه می‌گفتند: ما فرزندان پیامبران هستیم و تنها به این گفته بدون تبعیت از آن‌ها بسنده می‌کردند از نظر خداوند مردود است. چنانکه می‌فرماید: ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ﴾ [البقرة: 134].

«آن‌ها جماعتی بودند که گذشتند و آنچه انجام دادند و بدست آوردند برای خودشان است».

اعتبار انسان به کردار خود اوست نه به کردار و عمل دیگران. انبیاء‡ افضل مخلوقات هستند ولی این مسئله فرزندان آن‌ها را از پیروی کردن بی نیاز نمی‌گرداند، اعمال انبیاء برای خودشان و اعمال شما برای خود شماست و همین طور همه کسانی که به عمل پدران و اجداد خویش افتخار می‌کنند و می‌گویند: آن‌ها صالحان و عالمان بودند و گمان می‌کنند این برایشان کافی است و نیاز به عمل ندارند مانند کسانی هستند که خود را بدون هر عملی به اهل بیت نسبت می‌دهند و همین انتساب را برای خود کافی می‌دانند. و به همان صورت کسانی که به عمل پیامبر، جاه پیامبر و یا به عمل پیامبران و صالحان متوسل می‌شوند همانگونه هستند. ارتباط آن‌ها با عمل دیگران چیست؟ کار و عملشان برای خودشان بوده است و عمل شما نیز برای خود شماست. و عمل آن‌ها در روز قیامت هیچ نفعی به حال شما نمی‌رساند و هیچکس قادر به نفع رسانی به دیگری نیست. ﴿لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡ﴾ [البقرة: 286].

«آنچه را که از خوب و بد کسب کند بر خود اوست».

روز قیامت تنها عمل خودت به تو نفع می‌رساند ﴿لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾ [البقرة: 134].

«برای آن‌هاست آنچه کسب کردند و برای شماست آنچه کسب کنید و در مورد آنچه آن‌ها انجام دادند از شما سؤال نمی‌شود».

این آیه در رد کسانی است که به انبیاء و صالحین و جاه و منزلت آن‌ها متوسل می‌شوند و یا نسبت دادن خویش و یا رابطۀ فامیلی را با آن‌ها بدون انجام عمل صالح برای خود کافی می‌دانند. رسول اللهص می‌فرماید: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنْ اللهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْـمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنْ اللهِ شَيْئًا يَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللهِ لَا أُغْنِي عَنْكِ مِنْ اللهِ شَيْئًا يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُـحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لَا أُغْنِي عَنْكِ مِنْ اللهِ شَيْئًا»**[[76]](#footnote-76)** «ای جماعت قریش! نفستان را خریداری کنید من شما را از خدا بی نیاز نمی‌کنم. ای عباس پسر عبدالمطلب، ای صفیه عمه رسول خدا، من شما را از خداوند بی نیاز نمی‌کنم. ای فاطمه دختر محمد از مال من هر چه می‌خواهی درخواست نما، من تو را از خداند بی نیاز نمی‌کنم». رسول اللهص به نزدیکترین کسان خویش می‌گوید: «لا أغني عنكم من الله شيئًا» «شما را از خدا بی نیاز نمی‌کنم».

حال آنکه شما خود را به رسول اللهص منتسب می‌کنید و یا خود را فامیل او و یا اولیاء و صالحین می‌دانید و به جاه و منزلتشان توسل می‌جویید، این کار هرگز شما را بی نیاز نمی‌دارد.

روز قیامت خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ ١٩﴾ [الإنفطار: 19].

«روزی که هیچکس مالک چیزی برای دیگری نیست در آن روز امر فقط از آن خداوند است». و می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس: 34-37].

«روزی که انسان از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندش فرار می‌کند. چون هرکس در آن روز مشغول به کار خویش است». هرکس مشغول به خود می‌باشد تا جایی که عیسی÷ می‌گوید: از تو برای مریم که مرا به دنیا آورده چیزی نمی‌خواهم. یا رب نفسی نفسی.

مسئله نود و هشتم: به شغل و حرفۀ خویش به نسبت صاحبان مشاغل دیگر افتخار می‌کردند

به حرفه و شغل خویش افتخار می‌نمودند چنانکه اهل تجارت بر اهل زراعت فخر می‌کردند.

شرح:

به صنعت و پیشه افتخار می‌کردند. تاجر بر حرفه‌های دیگر و بر نجار و آهنگر افتخار می‌کند و کارمند به نسبت مقام و رتبۀ خویش بر غیر خودش افتخار می‌کند.

مسلمان پایین‌تر از خودش را تحقیر نمی‌کند و به طور کلی مردم را کوچک نمی‌شمارد با این وصف چگونه مسلمانی را به خاطر شغلش تحقیر می‌کند؟! این کارها از جمله امورات جاهلی است چنانکه خداوند در مورد قریش که دو کوچ تجارتی در سال داشتند نام می‌برد خداوند به واسطۀ آن دو کوچ تجارتی بر قریش منت می‌نهد، یکی در زمستان به یمن و دیگری در تابستان به شام صورت می‌گرفت. ولی در عوض به جای شکر نعمت خداوند بر کسانی که فاقد آن شغل بودند از صاحبان زراعت و کشاورزی افتخار می‌کردند.

و این خصوصیت شامل هرکسی است که به واسطۀ کارمندی و یا شغل خاصی که دارد به نسبت دیگران خود را مفتخر بداند، بنابراین هیچ انسانی حق تکبر ورزیدن را ندارد. این خصوصیات مذموم جاهلی هنوز در بین تعدادی از مردم چون رسمی خود را می‌نمایاند. از آن جمله می‌توان به وظیفۀ امام مسجد و مؤذن اشاره کرد که بعضی آن را تحقیر می‌کنند در حالی که مهمترین وظیفه را امام مسجد به عهده دارد و آن وظیفه، عمل رسول اللهص می‌باشد، وظیفۀ مؤذن نیز به همان ترتیب است. و این دو اشرف شغل‌ها هستند، از شغل وزیر و از همه کارها شرافتشان بیشتر است.

مسئله نود و نهم: با دید همراه با بزرگواری و عظمت به دنیا می‌نگریستند

دنیا در دل‌هایشان دارای بزرگی و عظمت بود. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ ٣١﴾ [الزخرف: 31].

«و گفتند که چرا قرآن بر مرد بزرگی از اهل این دو دیار نازل نشد؟»

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که، عظمت دنیا در دل‌هایشان نفوذ کرده بود هر کس در دنیا بهرۀ بیشتری داشت در نزد آن‌ها از عزت بیشتری برخوردار بود و آن کس از دنیا دستش خالی بود پیش آن‌ها بی ارزش و حقیر جلوه می‌نمود. حتی در مورد رسالت چیزی که اختیار آن به دست خداوند متعال است نیز اینگونه می‌اندیشیدند. به نظر آن‌ها می‌بایست حامل رسالت یک فرد ثروتمند باشد و از جملۀ فقرا نباشد و اظهار می‌نمودند که خداوند کسی را جز یتیم ابو طالب برای رسالت به دست نیاورد؟ (منظورشان محمدص بود ﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ ٣١﴾ [الزخرف: 31].

«و گفتند که چرا قرآن بر مردی از اهل این دو دیار نازل نشد»؟

منظور از دو دیار، مکه و طائف بود. و در مکه منظورشان ولید بن مغیره و در طائف حبیب بن عمرو ثقفی بود و گفته شده در طائف مقصودشان عروه بن مسعود بوده است. و می‌گفتند: اگر حامل رسالت یکی از این دو نفر بود برای آن کار شایسته‌تر بودند اما اینکه یتیمی فقیر که محمدص باشد حامل رسالت و نبوت شده به نظر آن‌ها نالایق می‌نمود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَهُمۡ يَقۡسِمُونَ رَحۡمَتَ رَبِّكَ﴾ [الزخرف: 32]. «آیا آن‌ها رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند».

آری در کارهای خداوند مداخله و قصد تقسیم رحمت پروردگار را داشته و به تقسیم او راضی نبودند ولی پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ﴾ [الأنعام: 124].

«خداوند به اینکه رسالتش را در کجا قرار دهد داناتر است».

مسئله صدم: حکم کردن در مورد خداوند و ایراد گرفتن از او و مدعی درک و فهم مسائل بودن

بر خداوند فرمان می‌بردند همانگونه که در آیه سابق گذشت.

شرح:

از کار خداوند ایراد می‌گرفتند همانگونه که در این آیه وارد شده است: ﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ ٣١﴾ [الزخرف: 31].

«و گفتند که چرا قرآن بر مرد بزرگی از اهل این دو دیار نازل نشد؟».

مثل اینکه خداوند متعال صلاحیت لازم برای نبوت را نمی‌داند و آن‌ها به آن عالم‌ترند و با این کار نعوذ بالله مدعی درک و فهم چیزی بودند که بر علیه خداست. همانگونه که گفتند: ﴿لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلۡقُرۡءَانُ جُمۡلَةٗ وَٰحِدَةٗ﴾ [الفرقان: 32].

«چرا قرآن یکدفعه بر او نازل نشد؟».

از کار خداوند ایراد می‌گرفتند. چرا خداوند قرآن را به یکباره نازل ننموده بلکه هر بار قسمتی از آن را نازل کرده است؟ در چیزی که فایده‌ای برایشان نداشت و نسبت به آن عالم نبودند دخالت می‌کردند.

سپس خداوند حکمت نازل کردن قرآن به صورت تدریجی را بیان می‌دارد: ﴿كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا ٣٢ وَلَا يَأۡتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَأَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا ٣٣﴾ [الفرقان: 32-33].

«به تدریج قرآن را نازل کردیم تا دل تو را به وسیله آن استوار سازیم و آن را به آهستگی بر تو خواندیم و برای تو مثلی نیاوردند مگر آنکه حق را با نیکوترین بیان برایت آوردیم». و می‌فرماید:

﴿وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكۡثٖ وَنَزَّلۡنَٰهُ تَنزِيلٗا ١٠٦﴾ [الإسراء: 106].

«ما قرآن را کم کم فرستادیم تا آن را آهسته بر مردم بخوانی و آن را به دفعات نازل کردیم».

همچنین برای اینکه زمان کافی برای عمل کردن به آن داشته باشند، قرآن بصورت تدریجی نازل شد. و اگر قرآن دفعه‌ای نازل می‌شد مردم قادر به عمل کردن به آن نبودند و همچنین خداوند بر حسب رویدادها در طول زمان آن را به تدریج نازل کرده است تا هر واقعه و یا حادثه‌ای در وقت خویش حکمش روشن گردد. و حکمت خداوند در تنزیل تدریجی قرآن این بوده است.

و شرایط زمانی ما هم خالی از اینگونه اندیشه‌ها در بارۀ قرآن که بر نصوص ایراد می‌گیرند، نیست. خدا و رسولش را بازخواست می‌کنند و می‌گویند که بهتر بود نصوص اینگونه یا آنگونه و یا آن حدیث اینطور می‌بود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ﴾ [الحجرات: 1].

«ای مؤمنان بر خدا و رسولش پیشی مگیرید».

یعنی بر خدا و رسولش ایراد نگیرید. بر شما لازم است بدون ایراد گرفتن و اعتراض کردن به خداوند ایمان آورید و به آنچه نازل فرمود، عمل کنید.

مسئله صد و یکم: فقرا را تحقیر می‌کردند

فقرا را از خود می‌راندند. قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ﴾ [الأنعام: 52].

«کسانی که صبح و شام خدا را می‌خوانند از خود مران».

شرح:

شبیه به این مسئله مورد بحث قرار گرفت و آن این بود که آن‌ها پیروان پیامبران را از خود می‌راندند چون فقرا همان کسانی بودند که پیامبران را پیروی کردند: ﴿قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ ١١١﴾ [الشعراء: 111].

«گفتند: آیا به تو ایمان آوریم در حالی که فرومایگان پیرو تو هستند».

منظور آن‌ها فقرا و کسانی بود که دارای آنچنان موقعیتی در جامعه نبودند و این از جمله خصوصیات جاهلیت است تا جایی که آن‌ها از رسول اللهص می‌خواستند که این اشخاص را از خود براند و با آن‌ها که اشراف و بزرگان هستند، بنشیند. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ وَمَا مِنۡ حِسَابِكَ عَلَيۡهِم مِّن شَيۡءٖ فَتَطۡرُدَهُمۡ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥٢﴾ [الأنعام: 52].

«کسانی که هر صبح و شام خدا را می‌خوانند و رضای او را می‌طلبند، از خود مران. از حساب ایشان چیزی بر تو نیست و از حساب تو چیزی بر آن‌ها نیست تا آن‌ها را از خود دور کنی که اگر چنین کنی از ظالمان خواهی شد».

و باز می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لِّيَقُولُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآۗ أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ ٥٣ وَإِذَا جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَقُلۡ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡۖ كَتَبَ رَبُّكُمۡ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ أَنَّهُۥ مَنۡ عَمِلَ مِنكُمۡ سُوٓءَۢا بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَصۡلَحَ فَأَنَّهُۥ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥٤﴾ [الأنعام: 53-54].

«و همچنین بعضی را به واسطۀ بعضی دیگر آزمودیم تا اینکه گفتند: آیا خداوند در بین ما بر این دسته نعمت خویش عطا نموده است؟ آیا خداوند داناتر به شکرکنندگان نیست؟ چون پیش تو آیند کسانی که ایمان به آیت‌های ما آورده‌اند پس بگو سلام بر شما که خداوند مهربانی و رحمت را بر خود لازم کرده است. هرکس از شما کار بدی را از روی نادانی انجام دهد سپس توبه نماید و اصلاح کند پس خداوند آمرزنده و مهربان است».

هرکس حق را پیروی نماید، هرچند که فقیر باشد چنان فردی پیش خداوند دارای کرامت و بزرگی است و استحقاق آن را دارد که به وسیلۀ نیکی با آن مقابله و در مجلس برایش جا باز کنید؛ اما کسی که از حق روی می‌گرداند و نسبت به آن تکبر می‌ورزد، چنین فردی مستحق تکریم نیست چون او به خود اهانت نموده است و از چنین شخصی باید دوری جست.

مسئله صد و دوم: اهل ایمان را در نیت‌ها و اهدافشان مورد اتهام قرار می‌دادند

پیروان رسولان را متهم می‌کردند که اخلاص ندارند و طالب دنیا هستند. و خداوند به آن‌ها جواب می‌دهد: ﴿مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 52].

«از حساب ایشان چیزی بر تو نیست».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که مساکین و فقرا را که ایمان آورده بودند متهم به این می‌کردند که به خاطر مطامع دنیوی به اسلام گرویده‌اند چنانکه آل فرعون، موسی و هارونإ را متهم می‌کردند: ﴿قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَلۡفِتَنَا عَمَّا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا ٱلۡكِبۡرِيَآءُ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [یونس: 78].

«تا در زمین بزرگی از آن شما باشد».

و قوم نوح نیز می‌گفتند: ﴿مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيۡكُمۡ﴾ [المؤمنون: 24].

«او جز بشری مثل شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری یابد».

پیامبران را متهم می‌کردند که هدفشان ریاست و برتری طلبی است و مؤمنان فقیر را متهم می‌کردند که هدفشان از پیروی کردن رسول اللهص ثروت و مال است. خداوند متعال در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾ [الأنعام: 52].

«کسانی که هر صبح و شام خدا را می‌خوانند و رضای او را می‌طلبند از خود مران».

این آیه باطل کنندۀ سخنان کسانی است که مؤمنین را متهم می‌کردند که هدفشان دینا است چون خداوند می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾ اخلاص را برایشان ثابت می‌کند.

مسائل صد و سوم، صد و چهارم، صد و پنجم، صد و ششم، صد و هفتم و صد و هشتم: به اصول ایمان کافر بودند

به ملائکه، رسولان و کتاب‌های آسمانی کافر بودند و از هر آنچه از طرف خداوند آمده بود اعراض می‌کردند، به روز آخرت کافر و دیدار پروردگار را تکذیب می‌کردند.

شرح:

همه این مسائل از جمله امور جاهلی است. آن‌ها به کتاب‌ها و رسولان پروردگار، ملائکه، روز آخرت و دیدار پروردگار ایمان نداشتند چون این امور جزو مسائل غیبی بود و آن‌ها به غیب ایمان نداشتند و تنها کسانی به این مسائل ایمان می‌آورند که غیب را باور داشته باشند. بنابراین آن‌ها به ملائکه، کتاب‌ها، رسولان و روز آخرت کافر بودند به همین دلیل است که خداوند متعال ایمانداران به غیب را در اول سورۀ بقره مورد مدح و ثنا قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿...هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ 2 ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣﴾ [البقرة: 2-3].

«قرآن برای اهل تقوا هدایت است آنانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز به پا می‌دارند». ایمان به الله، ملائکه، کتاب‌ها، وحی و روز قیامت همگی داخل در مفهوم ایمان به غیب هستند در حالی که جاهلیت به غیب ایمان نداشت به همین دلیل به آن کافر بودند و به ملاقات پروردگار و روز قیامت کفر می‌ورزیدند.

مسئله صد و نهم: بعضی از چیزهایی که پیامبران خبر داده بودند را تکذیب می‌کردند

چنانکه روز آخرت را که پیامبران خبر داده بودند را تکذیب کردند. خداوند می‌فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ﴾ [الکهف: 105].

«آن‌ها کسانی هستند که به دیدار و نشانه‌های پروردگار کافر شدند».

از جمله آن چیزهایی که تکذیب می‌کردند این آیات بود: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ [الفاتحة: 4].

«مالک روز جزاست».

﴿لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞ﴾ [البقرة: 254].

«نه معامله‌ای، نه دوستی و نه شفاعتی وجود ندارد».

﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾ [الزخرف: 86].

«مگر کسانی که عالمانه به حق گواهی داده باشند».

شرح:

بعضی از آن‌ها به روز آخرت کافر بودند: ﴿وَقَالُوٓاْ إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا﴾ [الأنعام: 29].

«گفتند: زندگی جز همین حیات دنیوی نیست».

ولی برخی از آن‌ها به روز آخرت ایمان داشتند اما بعضی از مسائل مربوط به آن چون حسابرسی، وزن کردن اعمال و بهشت و جهنم را منکر بودند، اما کسی که به بعضی از آن کافر باشد مانند کسی است که به کل آن کافر باشد و هیچ تفاوتی با هم ندارند چون به بعضی از کتاب ایمان و به بعضی دیگر کافر شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا ١٠٥﴾ [الکهف: 103-105].

«بگو آیا شما را به زیانکارترین افراد از جهت عمل آگاه کنم؟ آن‌ها کسانی هستند که سعی و تلاششان در زندگانی دنیا از بین رفته و خود گمان می‌کنند که نیکوکارند. این‌ها به آیات پروردگار و ملاقات او کافر شدند در نتیجه اعمالشان نابود و روز قیامت هیچ وزنی برایشان به پا نمی‌داریم».

بعضی از آن‌ها منکر حسابرسی روز قیامت بودند چنانکه می‌فرماید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ [الفاتحة: 4].

«مالک روز جزاست».

منظور از دین در اینجا همان حسابرسی است که آن‌ها منکرش بودند و منکر پاداش دادن به خاطر اعمال بودند. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٥٤﴾ [البقرة: 254].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه به شما روزی داده‌ایم قبل از آنکه روزی بیاید که در آن نه معامله‌ای وجود دارد و نه دوستی و شفاعتی در آن موجود است انفاق کنید و کافران همان کسانی هستند که ظالم بودند».

اگر در روز قیامت عمل صالحی با خود نداشتید در آن روز هیچ راه چاره‌ای برای خود ندارید، اعمالی ندارید که آن را بفروشید و به وسیله آن چیزی بخرید همانگونه که در دنیا به خرید مایحتاج خویش اقدام می‌کردید. ﴿وَلَا خُلَّةٞ﴾. اگر در دنیا کسی را نیابید که به شما چیزی بفروشد ممکن است دوستی یا رفیقی باشد که به نزدش بروید از آنچه که دارد به تو بدهد ولی در روز قیامت هیچ دوستی نیست و هیچ فردی هرچند دوستت باشد نفعی به تو نمی‌رساند و در دنیا گاهی کسی برای تو شفاعت می‌کند اما این یکی هم در روز قیامت وجود ندارد ﴿وَلَا شَفَٰعَةٞ﴾.

روز قیامت همه وسایل را بر خود بسته می‌بینی و هیچ راه چاره‌ای برایت باقی نمی‌ماند جز اینکه اگر عمل صالحی داری آن را برای نجات خویش به جلو می‌اندازی که بزرگترین آن، توحید و سالم ماندن از شرک است و به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَمۡلِكُ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٨٦﴾ [الزخرف: 86].

«کسانی که از غیر خداوند مورد پرستش واقع شده‌اند مالک شفاعت نیستند مگر کسانی که به حق شهادت دهند و آنچه را بر زبان می‌گویند قلباً بدانند».

﴿شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ﴾ یعنی در دنیا لا اله الا الله را گفته و بر آن بمیرد. و تنها گفتن آن کافی نیست بلکه لازم است آن را داشته و بفهمد و به همین خاطر است که فرموده: ﴿وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾. بنابراین، تنها گفتن بدون فهم و درک کافی نیست و باز هم گفتن و فهم معنی بدون عمل کردن به مقتضای آن صحیح نیست چون علم وسیله‌ای برای عمل کردن است در نتیجه هرگاه همراه علم عمل نباشد لا اله الا الله به تو نفع نمی‌رساند.

مسئله صد و دهم: داعیان به سوی خیر را مورد تجاوز و ظلم قرار می‌دادند

کسانی که مردم را به عدالت دعوت می‌کردند، به قتل می‌رساندند.

شرح:

از جمله اعمال شنیع و زشت یهودیان، کشتن پیامبران و به قتل رساندن دعوتگران راه حق بود. چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَيَقۡتُلُونَ ٱلَّذِينَ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡقِسۡطِ مِنَ ٱلنَّاسِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٢١﴾ [آل‌عمران: 21].

«کسانی که به نشانه‌های پروردگار یکتا کافر شدند و به ناحق پیامبران را کشتند و امر کنندگان به عدالت در میان مردم را به قتل رساندند آن‌ها را به عذاب دردناک مژده بدهید».

به همان صورت هرکس در مقابل حق قرار بگیرد و در راه خداوند مانع باشد و دعوتگران به سوی خدا و امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر را به قتل برساند این آیه شامل او نیز خواهد شد چون با این کارها بر راه جاهلیت قرار گرفته بنابراین حکم او همان حکم جاهلیت است.

مسئله صد و یازدهم: به باطل ایمان داشتند

به جبت و طاغوت ایمان داشتند.

شرح:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾ [النساء: 51].

«آیا به کسانی که بهره‌ای از علم کتاب داده شده نگاه نکرده‌ای که به جبت و طاغوت ایمان آوردند».

در مورد جبت گفته شده که همان سحر است و بعضی هم گفته‌اند منظور از آن شیطان است و طاغوت نیز کسی است که از حدود تجاوز کند.

سبب نزول آیه این است که: هنگامی که رسول اللهص به مدینه هجرت کردند یهودیانی در مدینه ساکن بودند که پیامبرص با آن‌ها معاهده‌ای را به امضاء رساند که بر اساس آن نباید با مسلمین در صدد جنگ برآیند و همچنین در مقابل هجوم دیگران از شهر حفاظت کنند و بر رعایت مفاد عهدنامه متعهد شدند. وقتی که دیدند اسلام در حال رشد و لقاح است برای مبارزه با آن و در تنگنا نهادنش رهبران آن‌ها به نزد بزرگان قریش در مکه رفتند تا آن‌ها را به مبارزه با رسول اللهص تشویق کنند و قصدشان این بود که با همدیگر اقدام به جنگ علیه مسلمین نمایند. خداوند سؤالی را به سران قریش الهام کرد که از آن‌ها این سؤال را کنند: شما اهل کتاب هستید، کدامیک از ما (بت پرستان یا محمد) بر حق هستیم؟ گفتند در مورد خودتان توضیح دهید. در جواب گفتند: ما مهمان را اکرام می‌کنیم، با خویشاوندان صله رحم به جای می‌آوریم، حاجیان را آب می‌دهیم و.... ولی محمد معبودان ما را دشنام می‌دهد و از دین ما عیب می‌گیرد و بر علیه دین اجداد ما سخن می‌گوید، رابطه خویشاوندی را بر هم زده و....

آنگاه یهودیان گفتند: شما بر حق و محمد بر باطل است ولی آن‌ها می‌دانستند که محمد بر حق و رسول خداست و آن‌ها بندگان بت و صنم می‌باشند، آنگاه خداوند در موردشان فرمود: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ٥١﴾ [النساء: 51].

«آیا به کسانی که بهره‌ای از علم کتاب داده شده نگاه نکرده‌ای که به جبت و طاغوت ایمان آوردند. و به کسانی که کافر بودند گفتند که این‌ها هدایت یافته‌تر از کسانی هستند که ایمان آورده‌اند».

توجه کنید که خداوند متعال چگونه در موردشان می‌فرماید: ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾ در حالی که آن‌ها در ظاهر فقط موافقت خویش را اعلام نمودند ولی خداوند موافقت ظاهری آن‌ها را ایمان می‌نامد و این می‌رساند که موافقت کردن کافران بدون اکراه و اجبار در آنچه به آن معتقدند به معنی ایمان به عقاید آن‌ها محسوب می‌شود، هر چند قلباً آن را نپذیرد.

هم اکنون کسانی هستند که می‌گویند: انسان کافر نمی‌شود حتی اگر کفر را بر زبان جاری کند، مگر اینکه قلباً به آن معتقد باشد. پس اگر بدون اجبار و اکراه سخن کفرآمیز بر زبان راند و افعال کفر انجام دهد، خدا و رسولش را سب و دشنام دهد و هر چه خواست بکند نزد این‌ها کافر نمی‌شود تا زمانی که دانسته شود در دل او چه می‌گذرد. این اندیشۀ مذهب افراطی‌های مرجئه می‌باشد که از خداوند عافیت و سلامتی را خواهانیم.

خداوند آن‌ها را توصیف می‌کند که: ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾ [النساء: 51]. در حالی که موافقت ظاهری را با کافران انجام دادند و در دل خویش می‌دانستند که آن‌ها خطا و اشتباه کرده‌اند و محمدص بر حق می‌باشد ولی تکبر، حسادت و دشمنی با رسول اللهص آن‌ها را به موافقت ظاهری با آنان واداشت و خداوند نیز به واسطۀ آن تکفیرشان کرد، این مسئله بسیار دقیق و ریز می‌باشد و مسائل تکفیر باید مورد توجه قرار گیرد و سخن کسانی که می‌گویند انسان هر چه بگوید و یا انجام دهد و هر عمل کفری را مرتکب شود هر چند به خدا و رسولش دشنام دهد تا معلوم نگردد قلباً به آن چیز معتقد و یا با آن موافق است، تکفیر نمی‌شود، مردود است. ما از خداوند خواهانیم که از دین گمراهی ما را عافیت عنایت فرماید.

مسئله صد و دوازدهم: کفر را بر ایمان برتری می‌دادند

دین مشرکین را بهتر از دین مسلمانان می‌دانستند.

شرح:

همانگونه که در مسئله قبلی ذکر شد یهودیان بر این عقیده بودند.

این امر شامل تمام کسانی است که دین کافران را بر دین مسلمین تفضیل و یا مساوی قرار می‌دهند. و از آن جمله کسانی هستند که در صدد تقریب بین ادیان سه گانه یهودیت، نصرانیت و اسلام هستند و اظهار می‌دارند همگی ادیان آسمانی هستند و لازم است رابطه برادری بین آن‌ها برقرار گردد و با همدیگر تعاون و همکاری کنند.

مسئله صد و سیزدهم: حق و باطل را به هم می‌آمیختند تا باطل را قبول کنند

حق همراه باطل نیست.

شرح:

از جمله عادت کافران و اهل جاهلیت اعم از یهود، نصاری و دیگران این بود که حق و باطل را به هم می‌آمیختند و قصدشان از این کار رواج باطل بود. چون اگر باطل به تنهایی عرضه می‌شد هیچکس آن را نمی‌پذیرفت و اما در صورت اختلاط، مؤمنان را با آن فریب می‌دادند و کوته نظران نیز آن را می‌پذیرفتند و می‌گفتند در آن حق وجود دارد و در نتیجه همه آن را قبول می‌کردند. ولی اگر آن‌ها فقط حق را می‌پذیرفتند و بر باطلش دست رد می‌کشیدند این کار خوب بود اما مصیبت در پذیرش همه آن وجود دارد. بر اهل دانش و نظر و صاحبان عقل سالم واجب است که امور را بدون تحقیق و تفحص پذیرش نکنند بلکه حق آن را قبول و باطل را مردود نمایند.

کافران گاهاً حق را بیان می‌داشتند ولی به آن راغب نبودند بلکه به خاطر ترویج باطل، آن را اظهار می‌نمودند. بنابراین واجب است نسبت به این امر که تمییز دادن امور است آگاه شد و در قبول آن عجله نکرد تا امر حق، آشکار و تحقیق و تفحص لازم صورت گیرد آنگاه هر چه حق بود پذیرش و باطل نیز رد و ابطال گردد. و این کار را تنها اهل علم و بصیرت انجام می‌دهند ولی مردم عوام و جاهل و کوته نظر مورد خدعه و نیرنگ قرار می‌گیرند و برای مقابله با آن بر آن‌ها نیز واجب است از اهل علم سؤال کنند و قبل از قبول نظر صاحبان اندیشه مشورت کنند تا از فریب خوردن سالم بمانند.

مسئله صد و چهاردهم: با وجود اینکه به آن علم داشتند حق را کتمان می‌کردند

با وجود اینکه می‌دانستند حق است آن را کتمان می‌نمودند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت اعم از یهود، نصاری، بت پرستان، دیگران و گروه‌های کفر آمیز دیگر این بود که علی رغم دانستن حق، آن را پنهان کرده و برای مردم بیان نمی‌کردند، این کار را هم به خاطر مصلحت‌های دنیوی و یا رضایت مردم انجام می‌دادند. و بزرگترین کتمان آن‌ها این بود که آن‌ها اوصاف محمدص را در تورات و انجیل می‌دانستند و صحت رسالتش را دانسته و عالم به آن چیزی که او آورده بود نیز بودند اما با همه این اوضاع و احوال آن را کتمان می‌کردند و رسالتش را انکار می‌نمودند و این مورد در جاهای بسیار در قرآن بیان گردیده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡۖ وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٤٦ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ١٤٧﴾ [البقرة: 146-147].

«اهل کتاب او را می‌شناختند همانگونه که فرزندان خویش را می‌شناختند ولی دسته‌ای از آن‌ها در حالی که حق را می‌دانستند پنهان کردند. ولی حق همان چیزی است که پروردگار بیان می‌دارد و تو از آن‌ها که شک می‌کنند مباش».

این آیه در سیاق تحویل قبله از بیت المقدس به سوی کعبه وارد گردیده است آن‌ها می‌دانستند که قبلۀ رسول اللهص به زودی به همان قبلۀ ابراهیم÷ تبدیل می‌شود و این را در کتاب‌های خویش دانسته بودند ولی با این حال تحویل کعبه و علمی را که پیش خود داشتند، انکار کردند.

به همان صورت هرکس حق را کتمان کند در حالی که آن را می‌داند، بر طریقۀ یهود و نصاری قرار دارد، هر چند مسلمان باشد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُۥ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ وَٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلٗاۖ فَبِئۡسَ مَا يَشۡتَرُونَ ١٨٧﴾ [آل‌عمران: 87].

«آنگاه که خداوند از اهل کتاب عهد گرفت که برای مردم بیان دارند و آن را کتمان نکنند ولی آن‌ها آن را پشت سر انداختند و آن را به قیمت ارزانی فروختند».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٠﴾ [البقرة: 159-160].

«آن‌ها که آنچه را از بینات و هدایت بعد از اینکه آن را برای مردم در کتاب تبیین کردیم کتمان کردند خداوند و لعن کنندگان آن‌ها را لعن می‌کنند مگر کسانی که توبه نمایند و خود را اصلاح کنند و آن را بیان دارند آنگاه توبه آن‌ها را می‌پذیرم که من توبه پذیر مهربانم».

شرط قبول کردن توبه آن‌ها بیان مورد کتمان است بنابراین توبه به صورت کلی و مجمل درست نیست بلکه باید همراه با بیان باشد و بر کسی که حق را می‌داند، بیان کردن آن واجب است و نباید آن را به بهای اندک بفروشد و به خاطر رسیدن به یکی از مصالح دنیوی یا رضایت مردم آن را کتمان کند. خداوند شایسته آن است که از او بترسید و رضایتش را در نظر گیرید. بنابراین کتمان حق بر کسی که قادر به بیان کردن آن می‌باشد جایز نیست ولی کسی که قادر به آن نباشد یا از فتنۀ بزرگی که از آن حاصل می‌شود، بترسد معذور است. اما اگر هیچ مانعی از بیان حق ندارد و آن را به خاطر علاقه و مصالح خویش کتمان کند مشمول لعن خداوند و لعنت کنندگان خواهد بود.

این ویژگی صفت یهود و منطبق بر هرکسی است که حق را به خاطر پیروی هوا بیان نمی‌کند و آن را از مردم پنهان می‌دارد. وقتی از او در مورد حکمی سؤال شود در حالی که جواب صحیح را می‌داند و به صورت ناحق او را جواب می‌دهد، این کتمان حق است و خداوند دستور به گفتن حق هر چند به ضرر خودشان باشد را صادر فرموده است. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَوِ ٱلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾ [النساء: 135].

«بر پا دارندگان عدالت و شهادت دهنده برای خدا باشید هر چند بر علیه شما، پدر و مادر و نزدیکانتان باشد».

بیان حق در شهادت و مسائل دیگر واجب است. شدیدتر از کتمان شهادت، کتمان علم است؛ چیزی که سبب حیات و هدایتشان به راه مستقیم می‌گردد. بنابراین، باید حق را گفت و نسبت به آن مسامحه و سازش ننمود. پس اگر شخص دعوتگر مردم را بر باطل، خرافات و شرک دید نباید سکوت کند بلکه بر او واجب است حق را بیان دارد و مردم را رها نکند تا در گورپرستی و عبادت ضریح‌ها و گمراهی‌های بدعی واقع شوند. نباید سکوت کند و حق ندارد بگوید من هیچ وظیفه‌ای در قبال مردم ندارم و یا مردم را در حال انجام معاملات حرام ببیند و سکوت کند که این کار کتمان علم و خیانت به نصیحت و خیرخواهی است. خداوند این علم را برای سکوت به مردم نداده است بلکه شما را به آن آگاه تا آن را برای مردم بیان دارید و آگاهانه آن‌ها را به سوی خداوند فرا خوانید و تلاش نمایید تا مردم را از تاریکی‌ها به نور راهنمایی کنید.

پس جایز نیست که عالمان سکوت کنند چون آن‌ها بر بیان کردن قادرند مخصوصاً هنگامی که مردم در گمراهی و شرک، بدعت و خرافات قرار گرفته‌اند. سکوت کردنشان کتمان علمی است که خداوند به خاطر آن یهود و نصاری را مورد عیب جویی قرار داد، پس چگونه در حالی که چیزی را می‌دانید آن را پنهان می‌کنید و عمداً بر خلاف آن فتوا می‌دهید تا اینکه مردم راضی و امور وفق مراد شما باشند و مردم به آنچه هستند، باقی بمانند؟ حق چیزی است که شایسته آن است تبعیت شود و خداوند لایق به آن است که او را از خود راضی گردانید و در فکر راضی کردن مردم نباشید که بر باطلند. در حدیث وارد است که رسول الله ص می‌فرماید: «من إلتمس رضا الله بسخط الناس، رضي الله عنه وأرضى عنه الناس. ومن إلتمس رضا الناس بسخط الله، سخط الله عليه وأسخط عليه الناس»**[[77]](#footnote-77)** «هرکس رضایت خدا را هر چند مردم از او نارحت گردند طلب کند خداوند از او راضی و مردم را هم از او راضی می‌کند و هرکس در صدد رضایت مردم هر چند خداوند از او نارحت باشد برآید خداوند از او نارحت و مردم نیز بر علیه او نارحت خواهند شد».

مسئله صد و پانزدهم: سخنی را بدون علم به خداوند نسبت دادن

اصل گمراهی این است که سخنی را بدون علم به خداوند نسبت دهند.

شرح:

اصل گمراهی عالم و منشأ آن همان نسبت دادن سخنی به خداوند بدون علم به آن است. نسبت دادن سخنی به خداوند بدون علم و آگاهی از شرک بزرگتر است و به همین خاطر خداوند می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: 33].

«بگو که پروردگار من انواع فاحشه گری چه آشکار و چه پنهان را حرام نموده است و گناه و ظلم به ناحق و اینکه برای خداوند شریک قرار دهید چیزی که هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده و همچنین چیزی را که نمی‌دانید به خداوند نسبت دهید را حرام کرده است».

نسبت دادن سخنی به خداوند را بالاتر از شرک قرار داده است. بنابراین، برای هیچ فردی جایز نیست که جاهلانه چیزی را به خداوند نسبت دهد. مثلاً بگوید: خداوند این را حرام یا آن را حلال کرده است. یا این یکی را خداوند تشریع و این یکی نامشروع است. این کار نسبت دادن قول به خداوند است. یا اینکه فتوا می‌دهد ولی نمی‌داند دروغ می‌بافد و این کار خطرش بسیار بزرگتر است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدۡقِ إِذۡ جَآءَهُۥٓۚ أَلَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوٗى لِّلۡكَٰفِرِينَ ٣٢﴾ [الزمر: 32].

«چه کسی ظالمتر از آن کسی می‌باشد که خدا را تکذیب می‌کند و یا اقدام به تکذیب صدق و راستی که به نزدش آمده می‌نماید؟ آیا جهنم قرارگاه ظالمین نیست؟».

بنابراین درست نیست که ما بدون علم چیزی را به خداوند نسبت دهیم.

رسول اللهص هرگاه در مورد چیزی از او سؤال می‌شد که هنوز وحی در موردش نازل نشده بود جواب را تا نزول وحی به تأخیر می‌انداخت. پس وضع غیر او چگونه است که بلافاصله جواب می‌دهد؟ چیزهای بسیاری بر عالم مخفی می‌ماند. بنابراین اگر در مورد چیزی از او سؤال شد و دلیل واضحی از کتاب و سنت در دست نداشت بگوید که نمی‌دانم، این کار از منزلت و علمش نمی‌کاهد بلکه باعث افزایش منزلت او نزد خداوند نیز می‌گردد. از امام مالک/ در مورد چهل مسئله سؤال شد بعضی‌ها را جواب داد و در مورد اکثر آن‌ها گفت، نمی‌دانم. سؤال کننده به او گفت: من از مناطق دور پیش شما آمده ام و بار سفر را تحمل کرده‌ام و شما جواب می‌دهید که نمی‌دانم. امام مالک به او گفت: سوار مرکبت شو و به همان جایی که آمده‌ای برگرد و به مردم بگو که از مالک سؤال کردم و جواب داد که نمی‌دانم. آری این وضع اهل علم و کسانی است که از خدا می‌ترسند حتی در مورد تألیف نیز باید گفت کسی که اهلیت آن را ندارد نباید تألیف کند. ای کاش ما از وجود بسیاری از این تألیفات راحت می‌شدیم و جز کتاب‌هایی که موافق با قرآن و سنت است برایمان باقی نمی‌ماند.

مشکل این است که این کتاب‌ها می‌مانند و باعث گمراهی دوران‌های دیگر نیز در آینده می‌شوند و تو نسبت به آن مسئول هستی، انسان در فتوا، کتاب، کلام، حدیثش و در گفتگوهایش باید تقوای خدا را پیشه کند و جز چیزی را که فکر می‌کند صواب است و موافق کتاب و سنت است بر زبان جاری نکند.

مسئله صد و شانزدهم: در گفته‌های خویش دچار تناقض بودند

آنگاه که دروغ می‌گفتند دچار تناقض واضح می‌شدند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمۡ فَهُمۡ فِيٓ أَمۡرٖ مَّرِيجٍ ٥﴾ [ق: 5].

«بعد از آنکه حق به نزدشان آمد آن را تکذیب کردند پس آن‌ها در امر بزرگی دچار اضطراب گشتند».

شرح:

منظور از تناقض، یعنی به هم زدن سخنان و در جهت مخالف هم آن‌ها را قرار دادن است. هرکس حق را ترک کند دچار تناقض گویی و بهم زدن سخنان خواهد؛ شد چون گمراهی باعث ایجاد شعبات می‌شود و حدی هم برای آن وجود ندارد ولی حق چیز واحدی است و دچار شعبه‌ها و اختلاف نمی‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ﴾ [یونس: 32].

«بعد از حق جز گمراهی نیست».

هرکس حق را ترک کند در گمراهی خواهد افتاد. گمراهی باعث سرگردانی است و در آن افراد در بین خود دچار اختلاف می‌شوند بلکه حتی یک نفر از آن‌ها نیز دچار اختلاف آراء و نظر می‌گردد چون هدایتی که بر آن قرار گیرد را از دست داده و عقل خود را از نیز برای یافتن حق از دست داده است. و هر بار چیزی می‌گوید.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمۡ فَهُمۡ فِيٓ أَمۡرٖ مَّرِيجٍ ٥﴾ [ق: 5]. یعنی دچار اختلاف هستند، پس اهل باطل در بین خویش دچار اختلافند و با هم در جنگ و دعوا و همدیگر را به گمراهی متهم می‌کنند یا در صدد تکفیر هم بر می‌آیند ولی اهل حق به حق توسل می‌جویند و از اختلاف می‌پرهیزند و اگر به خاطر اجتهاد دچار اختلاف شوند با همدیگر دشمنی نمی‌کنند و رابطۀ با هم را نمی‌گسلند و هرگاه حق برایشان روشن گردد به آن برمی گردند و از سخن خویش دست می‌کشند‌، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [الشوری: 10].

«در هر چه اختلاف کردید حکم آن را به خداوند بازگردانید».

و می‌فرماید: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59].

«اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خداوند و رسولش بازگردانید».

شما در بین ائمه چهارگانه و در بین فقهاء اختلاف را ملاحظه می‌نمایید ولی چنانکه معلوم است هیچکدام از آن‌ها دیگری را به گمراهی و کفر متهم نمی‌کند و هرکس بر اساس آنچه از دلیل شرعی برایش روشن می‌شود حکم می‌کند و هرگاه برایش آشکار گردد که مخالف قرآن و سنت کاری نموده است از آن برمی‌گردد. ولی اهل گمراهی مرجعی برای مراجعه به آن ندارد و مرجع همگی آن‌ها هواهایشان است و آرزوهایشان نیز مختلفند.

مسئله صد و هفدهم: به بعضی از آنچه نازل شده ایمان می‌آوردند و به بعضی دیگر کافر می‌شدند

تنها به بعضی از آیات ایمان می‌آوردند و قسمت دیگر را رها می‌کردند و به آن ایمان نمی‌آوردند.

شرح:

از جمله نشانه‌های یهود و نصاری این بود که به بعضی از آیات ایمان می‌آوردند و به بعضی دیگر کافر می‌شدند، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ لَا تَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَانٗا وَذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّيۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنكُمۡ وَأَنتُم مُّعۡرِضُونَ ٨٣ وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ لَا تَسۡفِكُونَ دِمَآءَكُمۡ وَلَا تُخۡرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ ثُمَّ أَقۡرَرۡتُمۡ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ ٨٤ ثُمَّ أَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تَقۡتُلُونَ أَنفُسَكُمۡ وَتُخۡرِجُونَ فَرِيقٗا مِّنكُم مِّن دِيَٰرِهِمۡ تَظَٰهَرُونَ عَلَيۡهِم بِٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَإِن يَأۡتُوكُمۡ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمۡ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيۡكُمۡ إِخۡرَاجُهُمۡۚ أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖ﴾ [البقرة: 83-85].

«آنگاه که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که جز الله را نپرستید و به پدر و مادر، خویشان نزدیک، یتیمان و مساکین احسان کنید، با مردم به نیکی سخن گویید و نماز و زکات به جای آرید پس جز اندکی همگی روی برتافتید در حالی که از حق اعراض می‌کردید. و آنگاه که عهد و پیمان از شما گرفتیم که خون خویش را بر زمین نریزید و همدیگر را از سرزمین خویش بیرون نکنید، نسبت به آن اقرار و اعتراف کردید و خودتان بر آن شاهد بودید. آنگاه شما همدیگر را به قتل رساندید و خویش را از دیار و سرزمین خویش بیرون کردید و دیگری را بر علیه خویش به ظلم و ستم یاری دادید. و برای آزادی اسیران خویش فدیه می‌دادید در حالی که اخراجشان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و به بعضی دیگر کافر می‌شوید».

آری به بعضی از کتاب که فدیه دادن برای آزادی اسیرا بود ایمان داشتند ولی به بعضی دیگر آن که نریختن خون همدیگر به ناحق بود، کفر ورزیدند. در واقع آن‌ها می‌بایست به همه کتاب ایمان داشته باشند نباید انسان هر چیز از این کتاب را که موافق تمایلات خویش دید قبول و عمل نماید و بقیه را رها کند و این صفت یهود بود.

در آیۀ دیگری می‌فرماید: ﴿أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمۡ رَسُولُۢ بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ فَفَرِيقٗا كَذَّبۡتُمۡ وَفَرِيقٗا تَقۡتُلُونَ﴾ [البقرة: 87].

«هرگاه رسولی موافق هواهای نفسانی آن‌ها می‌آمد قبولش می‌کردند ولی اگر بر خلاف هوای درونی آن‌ها بود ترکش می‌نمودند بعضی را تکذیب و بعضی را به قتل می‌رساندند».

در این کار یهود، موعظه بزرگی برای مسلمین نهفته است که مانند آن‌ها عمل نکنند چون در آن صورت به همان چیزی دچار می‌شوند که آن‌ها دچار گردیدند.

مسئله صد و هجدهم: تنها به بعضی از رسولان باور داشتند

بین رسولان فرق می‌نهادند.

شرح:

بین پیامبران فرق می‌نهادند به بعضی ایمان و به بعضی دیگر کافر می‌شدند این خصوصیت از آن اهل کتاب بود ولی بت پرستان و مشرکان به پیامبران اصلاً معتقد نبودند بلکه نسبت به همه آن‌ها کافر بودند. یهودیان به عیسی و محمد علیهما السلام و نصاری به محمدص کافر بودند. هرکس تنها به یک پیامبر کافر باشد به همه پیامبران کافر است چون راه و روش و دین همگی پیامبران یکی بوده است و آن‌ها برادر همدیگر هستند. کفر به یکی کفر به همه آن‌هاست. حجتی که همراه این رسول است و به او کافرند همان حجتی است که پیامبران دیگر دارند و او به آن‌ها مؤمن می‌باشند بنابراین نباید در بینشان فرق نهاد. به همین خاطر می‌فرماید: ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٦﴾ [البقرة: 136].

«بگویید که به الله و به آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم وبه آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و ذریۀ آن‌ها نازل شده ایمان داریم و به آنچه بر موسی و عیسی و بقیۀ پیامبران داده شده مؤمنیم ما بین هیچکدام از پیامبران فرقی نمی‌گذاریم و تسلیم پروردگار هستیم».

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن وَرُسُلِهِۦ﴾ [البقرة: 285].

«پیامبر و مؤمنان به آنچه از جانب الله نازل شده ایمان دارند و همگی به الله، ملائکه، کتاب‌ها و رسولانش ایمان دارند. ما بین هیچکدام از پیامبران فرقی نمی‌نهیم».

ایمان به رسولان خداوند یکی از ارکان ایمان است که در حدیث جبرئیل آمده است آنگاه که از رسول اللهص در بارۀ ایمان سؤال می‌کند رسول اللهص در جواب می‌فرماید: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»**[[78]](#footnote-78)** «ایمان این است که به الله، ملائکه، کتاب‌ها، پیامبران و روز آخرت مؤمن باشی و به خیر و شر قدر ایمان داشته باشی».

ایمان به بعضی از رسولان کافی نیست بلکه باید به همه آن‌ها ایمان داشت. پس هرکس به یکی از آن‌ها کافر شود به همه آن‌ها کافر شده است و به همین خاطر خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتۡ قَوۡمُ نُوحٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴾ [الشعراء: 105].

«قوم نوح رسولان را تکذیب کردند».

﴿كَذَّبَتۡ عَادٌ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٢٣﴾ [الشعراء: 123].

«قوم عاد رسولان را تکذیب کردند».

﴿كَذَّبَتۡ ثَمُودُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٤١﴾ [الشعراء: 141].

«قوم ثمود رسولان را تکذیب کردند».

در حالی که آن‌ها فقط پیامبر خود را تکذیب کرده بودند ولی آنگاه که پیامبر خویش را تکذیب کردند، تکذیب کنندۀ جمیع پیامبران شدند.

مسئله صد و نوزدهم: بحث و مجادله کردن در چیزی که به آن علم نداشتند

در چیزی که به آن علم نداشتند بحث و مجادله می‌کردند.

شرح:

اهل جاهلیت در چیزی که به آن علم نداشتند با همدیگر جدل و بر علیه هم دشمنی می‌نمودند در حالی که انسان نباید در چیزی که نسبت به آن جاهل است بحث کند بلکه در چنین مواردی سکوت بهتر است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ وَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥ﴾ [یونس: 39].

«چیزی را که نسبت به آن علم نداشتند و حقیقت امر نزدشان معلوم نبود را تکذیب کردند».

این امر متضمن دو جهت می‌باشد:

نخست اینکه انسان نباید در چیزی که نسبت به آن عالم نیست وارد گردد، و همچنین چیزی را که نمی‌داند انکار نکند بلکه بگوید که خدا عالم است. به همین خاطر خداوند به پیامبرش می‌گوید: ﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا﴾ [طه: 114].

«و بگو پروردگارا علم مرا زیاد گردان».

انسان نباید مدعی باشد که به علم احاطه دارد بلکه باید اظهار کم علمی نماید؛ زیرا در صورتی که واجد علم زیادی بود بیشتر مسائل از او پوشیده نمی‌ماند، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَفَوۡقَ كُلِّ ذِي عِلۡمٍ عَلِيمٞ﴾ [یوسف: 76].

«و بالاتر از هر صاحب علمی، علیمی است».

تا اینکه به خداوند سبحان منتهی می‌شود.

جهت دوم این است که نباید منکر چیزی باشد که دیگری آن را می‌داند پس اگر فردی غیر از تو دارای علمی بود و بر تو پوشیده ماند آن را انکار مکن چون به هیچکس از انسان‌ها همه علوم داده نشده است. به همین خاطر عالمان این جمله را گفته و همیشه تکرار می‌کنند:

آنانی که برای گفته‌هایشان دلیل دارند بر کسانی که دلیل ندارند، برتری دارند.

دهریون و مشرکان و تعطیل کنندگان صفات و سایر اهل گمراهی چه بسیار چیزهایی را انکار کردند که به آن جاهل بودند و عقلهایشان قادر به درک آن نبود و علت آن هم این بود که به غیب ایمان نداشتند و مذاهب خویش را بر قیاس فاسد بنا کرده بودند و همین بود که از راه راست خارج شدند.

مسئله صد و بیستم: نقض کننده ادعای خویش در تبعیت از دیگران بودند

مدعی تبعیت از سلفشان هستند در حالی که به مخالفت کردن با آن‌ها تصریح می‌کنند.

شرح:

اکثر یهود و نصاری و گروه‌های گمراه که خود را به اسلام منتسب می‌کنند مدعی پیروی از مؤمنان قبل از خویش هستند. یهودیان مدعی پیروی از موسی و ایمانداران همراه او هستند، نصاری مدعی پیروی عیسی و مؤمنان همراه اویند و اهل ضلالت از این امت نیز مدعی تبعیت از سلف این امت چون اصحاب، تابعین و پیروانشان هستند و مدعیند که آنچه که بر آن هستند همان مذهب سلف می‌باشد.

اینگونه نیست که هر گروه مدعی، ادعایش صحیح باشد تا اینکه هر چه دارد و به آن معتقد است بر مذهب سلف عرضه کنند در صورت انطباق، ایشان راستگویند و در صورت مخالفت، دیگر آن‌ها بر مذهب سلف نیستند؛ هر چند مدعی آن باشند. تمام گروه‌های گمراه در زمان ما مدعی سلفیت می‌باشند در حالی که بر منهج سلف نیستند چون قول رسول اللهص در موردشان قابل تطبیق نیست که رسول اللهص در مورد فرقۀ نجات یافته می‌فرماید: «من كان على مثل ما أنا عليه وأصحابي»**[[79]](#footnote-79)** «هرکس که بر منهج من و اصحاب من باشد».

آری او کسی است که بر منهج سلف می‌باشد. بنابراین هرکس مخالف آن باشد بر منهج سلف قرار ندارد، آن‌ها که مدعی سلفیت هستند زیادند و اعتبار به حقیقت است و به ادعا نیست. بنابراین باید هرکس را که مدعی است بر منهج سلف عرضه نمود اگر مطابق نمود او صادق است ولی در صورت مخالفت ادعایش پذیرفتنی نیست.

در مورد منتسبین به مذاهب اربعه نیز همین قاعده جاری است. بنابراین، کسانی که خود را به یکی از مذاهب چهارگانه نسبت می‌دهند ولی در اعتقاد مخالف آن‌ها می‌باشند، انتسابشان ناصحیح است چون در مهمترین مسئله مخالف آن‌ها هستند.

مسئله صد و بیست و یکم: ایجاد موانع در راه خدا

در راه کسانی که می‌خواستند به خداوند ایمان آورند، موانع ایجاد می‌کردند.

شرح:

منظور از صد کردن در راه خدا ممانعت از داخل شدن دیگران به اسلام است و این کار کافران اعم از یهود، نصاری و مشرکین در قدیم و جدید بوده است. از جمله منهج جاهلیت در هر زمان و مکانی ایجاد موانع در راه خدا بوده است. فرقه‌های گمراه نیز در زمان ما بر همان طریقت هستند قصدشان گمراه کردن مسلمانان است، آنان را به سوی عقاید باطل خویش فرا می‌خوانند. یهود و نصاری نیز به همان صورت در ایجاد کردن موانع در راه مسلمانان دست برنمی دارند و می‌گویند: بیایید که با هم گفتگو کنیم و دم از آزادی ادیان می‌زنند و این ترفندها از جمله ایجاد صد کردن در راه خداست. آیا ما در صحت دین خویش و بطلان دین شما دچار شک هستیم تا با شما گفتگو کنیم؟ ما در دین خود در مورد بطلان آنچه که شما بر آن هستید شک نداریم.

آن‌ها با این درخواست‌ها و ایجاد بحث و گفتگو بین ادیان و بر پا کردن تعاون و همیاری هدفشان ممانعت ایجاد کردن در راه اسلام است، کافران هیچگاه تا کنون دست از گمراه ساختن مسلمانان بر نداشته‌اند، آن‌ها را کشته، اسیر و زندانی نموده‌اند و همه بلاهایی را که آن‌ها بر سر ما مسلمانان آورده‌اند همگی در راستای صد کردن در مقابل دین اسلام بوده است. آن‌ها که مدعی گفتگو و آزادی عقیده و ادیان هستند در ادعای خویش صادق نمی‌باشند بلکه تنها هدفشان دین و معتقدات خودشان می‌باشد. ﴿وَوَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ﴾ [الممتحنة: 2].

«دوست دارند که شما کافر شوید».

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمۡ عَن دِينِكُمۡ إِنِ ٱسۡتَطَٰعُوا﴾ [البقرة: 217].

«اگر قدرت داشته باشند از جنگ و کشتار با شما دست بر نمی‌دارند تا اینکه از دینتان برگردید».

و می‌فرماید: ﴿وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗ﴾ [النساء: 89].

«دوست دارند که شما هم همچون آن‌ها کافر شوید تا اینکه مثل هم باشید».

اما آن‌ها می‌خواهند حق را با باطل در هم آمیزند و دین حق را با دین باطل مساوی بدانند سپس بر آن هم نمی‌مانند فقط هدفشان نابود کردن اسلام است. آن‌ها به کشتار مسلمانان اقدام می‌کنند و از هیچ جنایتی بر علیه مسلمانان خودداری نمی‌نمایند. هدف آن‌ها از این کار این است که مسلمانان را از دینشان منصرف گردانند و می‌خواهند بر روی این کره خاکی مسلمانی باقی نماند، این مقصد، آرزو و تمنای ایشان است.

مسئله صد و بیست و دوم: دوستی و محبت کافران

کفر و کافران را دوست می‌داشتند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها کفر و کافر را دوست داشتند همانگونه که خداوند متعال از بنی اسرائیل نقل می‌کند که آن‌ها کافران را به دوستی گرفته بودند. ﴿تَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يَتَوَلَّوۡنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ [المائدة: 80].

«بیشتر آن‌ها را که می‌بینی کافران را دوست دارند».

در حالی که خداوند دوستی کافران را حرام کرده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡ﴾ [المائدة: 51].

«ای مؤمنان یهود و نصاری را به دوستی مگیرید بعضی از آن‌ها دوستان بعضی دیگرند هرکس از شما آن‌ها را به دوستی بگیرد به درستی که او از آنهاست». خداوند مسلمانان را از انجام کار یهود و نصاری که دوستی و محبت کافران بوده نهی کرده است و می‌فرماید: ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗ﴾ [آل‌عمران: 28].

«مؤمنان نباید به غیر از مؤمنان، کافران را به دوستی بگیرند، هرکس چنین کاری کند از عهد خدا خارج گشته است مگر به قصد حذر از آن‌ها این کار را انجام دهد».

در این مسئله امر بسیار واضح است؛ دشمنی کافران و برائت و بیزاری از دینشان واجب است، ولاء و براء یعنی محبت و دوستی مؤمنان و بغض و عداوت کافران از بزرگترین واجبات دینی است.

مسائل صد و بیست و سوم، صد و بیست و چهارم، صد و بیست و پنجم، صد و بیست و ششم، صد و بیست و هفتم و صد و بیست و هشتم: اعتماد کردن بر خرافات

منظور: ‏العِيَافَةُ، والطَّرقُ، والطِّيرَةُ، والكَهَانَةُ، والتَّحَاكُمُ إلى الطَّاغوتِ، وكراهَةُ التَّزويجِ بينَ العيدينِ‏ می‌باشد.

شرح:

العِيَافَةُ همانند الطِّيرَةُ می‌باشد و آن به معنی فال گرفتن با پرندگان است. اهل جاهلیت آن‌ها را به فال بد می‌گفتند هنگامی که آن‌ها بر شکلی که مورد پسندشان نبود می‌دیدند از قصد و تصمیم خویش بر می‌گشتند چنانکه سفری را به خاطر آن لغو می‌کردند.

خداوند متعال به ما دستور داده است که تنها بر او توکل کنیم و مصلحت انسان در هر چه است به آن اقدام کند و هر چیزی انجامش را مشکل دانست یا اینکه در انجام آن دچار تردد بود نماز استخاره بخواند و بعد از اتمام نماز از خداوند بخواهد که او را به راه درست هدایت کند و همچنین بر چنان موردی با اهل علم و اهل خبره مشورت کند.

والطَّرقُ: به معنی خط است و آن خط کشیدن بر زمین می‌باشد. این کار را جادوگران انجام می‌دادند. در زمین خطوطی را می‌کشیدند و می‌گفتند: به زودی این یکی حاصل می‌شود، و این دیگری نیز بوجود می‌آید این کار جزو افعال جاهلیت بود چون این کارها را کسانی انجام می‌دادند که مدعی علم غیب بودند که غیر از خدا هیچ‌کس از آن مطلع نیست و آن تنها دروغ و تخمین می‌باشد ولی گاهاً چیزی را می‌گفتند به وجود می‌آمد و ایجاد آن نیز به خاطر امتحان مردم و استدراج بود، بر مسلمان واجب است که از این نوع کارها و انجام دهندگانش دوری جوید.

التَّحَاكُمُ إلى الطَّاغوتِ: منظور از آن این است که غیر از کتاب خدا و سنت رسولش را بر خود حاکم قرار می‌دادند. که قوانین وضعی و قراردادی بشر، آداب و رسوم جاری، سنت‌های قبیلوی، علم کلام و قواعد منطقی همگی از آن جمله می‌باشند.

در جاهلیت طاغوت را حاکم قرار می‌دادند، طاغوت از طغیان گرفته شده و به معنی از حد گذشتن است و در اینجا مقصود حکم کردن به غیر آن چیزی است که خداوند نازل فرموده است.

بر مسلمانان واجب است که کتاب خدا و سنت رسولش را بر خود حاکم کنند. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النساء: 59].

«اگر در چیزی منازعه کردید آن را به خدا و رسولش بازگردانید در صورتی که به خدا و روز آخرت ایمان دارید».

وكراهَةُ التَّزويجِ بينَ العيدينِ‏: منظور از دو عید، عید رمضان و قربان می‌باشد. آن‌ها ازدواج را بین آن دو عید به فال بد می‌گرفتند و آن را نوعی شومیت می‌دانستند و این کار نوعی طیره است.

خداوند متعال ازدواج را در همه اوقات به جز در حالت احرام حج و عمره تشریع نموده است و روزگار در موفقیت ازدواج و یا به هم خوردن آن نقشی ندارد بلکه آن‌ها به دست خداوند متعال است. والله اعلم.

وصلى الله على محمد وعلی آله وصحبه أجمعين (إسلام آباد)

فهرست منابع و مآخذ

ـ القرآن الكريم

ـ ‏‏انظر ترجمته في سير أعلام النبلاء

ـ صحيح مسلم

ـ صحيح البخاري ‏

ـ مسند الإمام أحمد

ـ صحيح الجامع للألباني

ـ سنن النسائي

ـ سنن أبي داود

ـ سنن ابن ماجه

ـ سنن الترمذي

ـ صحيح ابن حبان

ـ المعجم الكبير للطبراني

ـ سنن الدارقطني

ـ دلائل النبوة للبيهقي

ـ المستدرك للحاكم

1. - یک ضد خوبی ضد دیگر را آشکار می‌کند و چیز‌ها (امور) به وسیلۀ اضداد شناخته می‌شود. [↑](#footnote-ref-1)
2. - امیون جمع امی می‌باشد و نسبت آن به ام یعنی مادر بر می‌گردد و امی به کسی گفته می‌شود که قادر به خواندن و نوشتن نباشد. [↑](#footnote-ref-2)
3. - شیخ تقی الدین می‌گوید که آن‌ها قبل از بعثت رسول الله ص منقرض شدند. [↑](#footnote-ref-3)
4. - بخاری ‏(‏حدیث 3521‏)‏ ومسلم ‏(‏حدیث 2856‏). [↑](#footnote-ref-4)
5. - رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-5)
6. - ‏بخاری ‏ (‏حدیث 3518، 4905، 4907‏)‏ ومسلم ‏ (‏حدیث 2584‏). [↑](#footnote-ref-6)
7. ‏- أخرجه مسلم (‏رقم 1850‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-7)
8. - ‏أخرجه البخاری ‏(‏رقم 30، 2545، 6050‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم 1661‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-8)
9. - ‏أخرجه البخاری مختصرًا ‏(‏رقم 3850‏)‏ ومسلم واللفظ له ‏(‏رقم 934‏). [↑](#footnote-ref-9)
10. - شر و بدی را شناختم اما نه برای بدی بلکه بخاطر اینکه خود را از آن در امان نگه دارم، و هر که خیر را از شر تشخیص ندهد در شر واقع خواهد شد. [↑](#footnote-ref-10)
11. - ترجمۀ بیت گذشت. [↑](#footnote-ref-11)
12. - ‏‏أخرجه أحمد فی مسنده ‏(‏3/492‏)‏ ‏(‏4/63، 341‏)‏، وابن حبان فی صحیحه ‏(‏رقم: 6528‏)‏ والطبرانی فی الکبیر (‏5/61 رقم:4582‏)‏ والدارقطنی فی السنن ‏(‏3/45‏)‏ والبیهقی فی دلائل النبوة ‏(‏5/380‏)‏ والحاکم فی المستدرک ‏(‏3/512 رقم: 4275‏)‏، وقال‏:‏ هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه. [↑](#footnote-ref-12)
13. - أخرجه البخاری ‏ (‏رقم: 1399، 2946‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم: 20، 21‏)‏. [↑](#footnote-ref-13)
14. - ‏‏‏أخرجه مسلم ‏(‏رقم 1718/18‏)‏ والبخاری تعلیقًا فی کتاب الاعتصام، باب إذا اجتهد العامل أو الحاکم فأخطأ خلاف الرسول من غیر علم فحکمه مردود‏. [↑](#footnote-ref-14)
15. - ‏‏أخرجه البخاری رقم ‏ (‏2697‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم: 1718/17‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-15)
16. - أخرجه مسلم ‏(‏رقم: 153). [↑](#footnote-ref-16)
17. - ‏‏أخرجه البخاری رقم ‏(‏2697‏)‏ ومسلم ‏ (‏رقم1718/17‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-17)
18. - ‏‏أخرجه النسائی ‏(‏3/209-210 رقم: 1577‏)‏ واللفظ له وأبو داود ‏(‏5/12-13 رقم: 4607‏)‏ وابن ماجه ‏(‏1/30-31 رقم: 42‏)‏ والترمذی ‏(‏5/2 رقم: 2681‏)‏ بنحوه وأخرجه الإمام مسلم قطعة منه: وشر الأمور محدثاتها، وکل بدعة ضلالة ‏ ‏ ‏(‏رقم: 867‏). [↑](#footnote-ref-18)
19. - انظر ترجمته فی سیر أعلام النبلاء (34/10-35) [↑](#footnote-ref-19)
20. - ‏‏أخرجه مسلم ‏(‏رقم 1715‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-20)
21. - أخرجه أحمد فی المسند ‏ (‏1/131‏)‏ وصححه الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم: 7520‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-21)
22. -‏ ‏أخرجه البخاری (‏رقم: 7257‏)‏، ومسلم ‏ (‏رقم: 1840/39‏). [↑](#footnote-ref-22)
23. - أخرجه البخاری ‏(‏رقم 7056‏)‏، ومسلم ‏(‏رقم 1709/42‏). [↑](#footnote-ref-23)
24. - أخرجه مسلم ‏(‏رقم 1847‏). [↑](#footnote-ref-24)
25. ‏- أخرجه مسلم ‏ (‏رقم: 1715‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-25)
26. - ‏‏أخرجه مسلم ‏(‏رقم 1715‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-26)
27. - أخرجه مسلم ‏(‏رقم: 146‏). [↑](#footnote-ref-27)
28. - أخرجه الترمذی ‏(‏5/573 رقم 3596‏)‏ والحاکم ‏(‏2/211 رقم 1970‏)‏، وابن ماجه ‏(‏1/132 رقم: 199‏)‏ وصححه الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم: 7987، 7988‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-28)
29. -‏‏ ‏‏أخرجه البخاری ‏‏رقم: 3445. [↑](#footnote-ref-29)
30. - مسیحیان در نتیجه افراط معتقد به سه خدایی شدند و سخن از پدر، پسر و روح القدس را به میان آوردند. [↑](#footnote-ref-30)
31. - ‏‏أخرجه النسائی ‏(‏5/296 رقم 3057‏)‏ وابن ماجه ‏(‏3/476 رقم 3029‏)‏ وأحمد فی المسند (‏1/215، 437‏)‏ وصححه الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم: 2680‏). [↑](#footnote-ref-31)
32. - أخرجه أحمد ‏(‏1/387‏)‏، والحاکم ‏(‏1/193 رقم102‏)‏، ‏(‏5/230 رقم: 7381‏)‏‏ وقال‏:‏ هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه‏. [↑](#footnote-ref-32)
33. -‏ ‏‏أخرجه الترمذی ‏(‏4/560 رقم 2325‏)‏، وقال أبو عیسى‏:‏ هذا حدیث صحیح غریب من هذا الوجه‏.‏ والحدیث صححه الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم 5292‏) [↑](#footnote-ref-33)
34. - أخرجه البخاری ‏(‏رقم: 2134، 2174‏)‏، ومسلم ‏(‏رقم 1584، 1587‏)‏‏.‏ واللفظ له. [↑](#footnote-ref-34)
35. ‏‏- أخرجه مسلم ‏(‏رقم 1715‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-35)
36. - أخرجه النسائی ‏(‏7/10 رقم 3782‏)‏، وبنحوه عند ابن ماجه عن حذیفة بن الیمان ‏(‏2/550 رقم 2118‏)‏، وأحمد فی المسند ‏(‏6/371-372‏)‏، والبیهقی فی الکبرى ‏(‏3/54‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-36)
37. - ‏‏أخرجه البخاری ‏(‏رقم: 4811، 7414، 7415‏)‏، ومسلم ‏(‏2786‏). [↑](#footnote-ref-37)
38. - أخرجه أبو داود ‏(‏5/7 رقم 4596، 4597‏)‏، والترمذی ‏(‏5/25-26 رقم 2645، 2646‏)‏، وابن ماجه ‏(‏4/352-353 رقم 3991، 3992، 3993‏)‏، والحدیث صححه الترمذی والألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم 1082، 1083‏). [↑](#footnote-ref-38)
39. - ماده شتر یا گوسفندی که در جاهلیت هرگاه ده شکم می‌زایید گوش او را شکافته و او را رها می‌کردند تا آزادانه بچرد و خوردن گوشتش را حرام کرده بودند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-39)
40. - شتری که اولاد اولاد خود را دریابد یا آنکه ده شکم ماده زاییده باشد، سوار آن نمی‌شدند و او را رها کرده بودند تا آزادانه بچرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-40)
41. - ماده شتری که ده شکم پی یکدیگر بزاید. [↑](#footnote-ref-41)
42. - ‏‏أخرجه أحمد فی المسند ‏(‏1/131‏)‏ وصححه الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم: 7520‏). [↑](#footnote-ref-42)
43. - ‏‏أخرجه البخاری ‏(‏رقم 2731، 2732‏) [↑](#footnote-ref-43)
44. - أخرجه أحمد فی المسند ‏(‏1/391‏)‏، والحاکم ‏(‏2/189 رقم 1920‏)‏، وابن حبان فی صحیحه ‏(‏2/160 رقم 968‏)‏، وصححه الشیخ أحمد شاکر ‏(‏حدیث رقم: 37129، والألبانی فی الصحیحة ‏(‏رقم 198‏). [↑](#footnote-ref-44)
45. أخرجه البخاری ‏(‏رقم 2736‏)‏، ومسلم ‏(‏رقم 2677‏). [↑](#footnote-ref-45)
46. - أخرجه البخاری ‏(‏رقم 50‏)‏، ومسلم ‏(‏رقم 10‏). [↑](#footnote-ref-46)
47. - أخرجه أبو داود ‏(‏5/51-52 رقم 4699، 4700‏)‏، وابن ماجه ‏(‏1/59-60 رقم 77‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-47)
48. - أخرجه أحمد ‏(‏1/293‏)‏ وصححه الشیخ أحمد شاکر ‏(‏رقم 2669‏)‏ وکذا الشیخ الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم 7957‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-48)
49. - أخرجه البخاری ‏(‏رقم 4945، 4947‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم 2647‏) [↑](#footnote-ref-49)
50. - انسان را در انجام افعال اختیاری مجبور می‌دانند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-50)
51. - معتقدند که خداوند انسان را در افعال اختیاری به خودش واگذار کرده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-51)
52. - ‏بوّب البخاری فی کتاب الأدب من صحیحه بابًا وسمَّاه‏:‏ باب ‏«‏لا تسبوا الدهر»‏ وأخرج فیه التالی وأخرجه مسلم ‏(‏رقم 2246/5‏)‏ واللفظ له. [↑](#footnote-ref-52)
53. - أخرجه البخاری ‏(‏رقم 4826، 6181، 7491‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم 2246‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-53)
54. - ‏أخرجه مسلم فی المقدمة باب ‏(‏رقم1‏)‏ وجوب الروایة عن الثقات وترک الکذابین والتحذیر من الکذب على رسول الله ص [↑](#footnote-ref-54)
55. - ‏‏أخرجه البخاری ‏ (‏رقم: 2004، 3942، 3943‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم: 1130، 1131‏) [↑](#footnote-ref-55)
56. - أخرجه مسلم ‏(‏رقم 91/147‏). [↑](#footnote-ref-56)
57. - ‏أخرجه الترمذی ‏(‏5/123-124 رقم 2824‏)‏ وقال‏:‏ هذا حدیث حسن. وحسنه الألبانی فی صحیح الجامع ‏ (‏رقم 1887‏). [↑](#footnote-ref-57)
58. - أخرجه البخاری ‏ (‏رقم 3635، 4556، 6819، 7543‏)‏، ومسلم ‏(‏رقم 1699، 1700‏) [↑](#footnote-ref-58)
59. - أخرجه البخاری ‏(‏رقم 427، 434، 1341‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم 528‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-59)
60. - أخرجه أبو داود ‏(‏3/362 رقم 3236‏)‏ والترمذی ‏(‏2/136 رقم 320‏)‏، وقال أبو عیسى‏:‏ حدیث ابن عباس حدیث حسن، وصححه الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم: 5109‏). [↑](#footnote-ref-60)
61. - ‏‏أخرجه مسلم ‏(‏رقم 969‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-61)
62. - ‏‏أخرجه أبو داود ‏(‏2/366 رقم 2542‏)‏ وصححه الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم 7226‏). [↑](#footnote-ref-62)
63. - ‏أخرجه أبو داود ‏(‏3/394 رقم 3313‏)‏‏. [↑](#footnote-ref-63)
64. - أخرجه البخاری ‏(‏رقم 335، 438‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم 521، 522، 523‏) [↑](#footnote-ref-64)
65. - أخرجه مسلم ‏(‏رقم 934‏) [↑](#footnote-ref-65)
66. - جزء من حدیث أخرجه مسلم ‏(‏رقم 2699‏) [↑](#footnote-ref-66)
67. - أخرجه مسلم ‏(‏رقم 934‏) [↑](#footnote-ref-67)
68. ‏‏- أخرجه البخاری ‏(‏رقم: 1303‏)‏، ومسلم بنحوه ‏ (‏رقم: 2315‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-68)
69. - أخرجه البخاری ‏(‏رقم: 1304‏)‏، ومسلم ‏(‏رقم: 924‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-69)
70. - أخرجه البخاری ‏ (‏رقم: 67، 105، 1739‏)‏، ومسلم ‏ (‏رقم: 1679‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-70)
71. - أخرجه الترمذی ‏(‏5/308 رقم 3160‏)‏ ‏(‏5/587 رقم 3624‏)‏، وقال فی الموضعین‏:‏ هذا حدیث حسن صحیح‏.‏ وصححه الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم 1468‏) [↑](#footnote-ref-71)
72. - أخرجه الترمذی ‏(‏5/308 رقم 3160‏)‏ ‏(‏5/587 رقم 3624‏)‏، وقال فی الموضعین‏:‏ هذا حدیث حسن صحیح‏.‏ وصححه الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم 1468‏) [↑](#footnote-ref-72)
73. - أخرجه البخاری ‏(‏رقم: 2443، 244، 6952‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-73)
74. - أخرجه البخاری ‏(‏رقم 30، 6050‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم 1661‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-74)
75. - همان. [↑](#footnote-ref-75)
76. - ‏‏أخرجه البخاری ‏(‏رقم: 2753، 3527، 4771‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم: 206‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-76)
77. ‏‏- أخرجه الترمذی ‏(‏4/609-610 رقم 2419‏)‏ وصححه الألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم: 6097‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-77)
78. - ‏‏أخرجه البخاری ‏(‏رقم 50‏)‏ ومسلم ‏(‏رقم 10‏) [↑](#footnote-ref-78)
79. - أخرجه أبو داود ‏(‏5/7 رقم 4596، 4597‏)‏، والترمذی ‏(‏5/25-26 رقم 2645، 2646‏)‏، وابن ماجه ‏(‏4/352-353 رقم (3991، 3992، 3993‏)‏، والحدیث صححه الترمذی والألبانی فی صحیح الجامع ‏(‏رقم 1082، 1083‏)‏‏ [↑](#footnote-ref-79)